

ارج نامه

زهر اهری

فهرست مطالب

۳	به جای مقدمه
۴	درآمد
۵	مادری و اعتدال و خردورزی هادی ندیمی
۷	نکوداشت سرکار خانم دکتر زهرا اهری سیدمحمد بهشتی
۹	استاد نازنین کامبیز حاجی قاسمی
۱۲	ساز زدن بر شیروانی مهرداد قیومی بیدهندی
۱۶	کوتاه‌نوشته‌ای برای خانم دکتر زهرا اهری علیرضا مستغنی
۱۷	شاگرد دکتر حبیبی احمد نجیبی
۲۲	جستار
۲۳	تحریف آثار گذشته فرهاد نظری
۴۱	توپ و میدان: ذهنیت جمعی و واقعیت فضا مهنام نجفی
۵۰	نه درخت و نه سیستم: چرا شهرها فقط در داستان می‌توانند بازسازی، فهم و تبیین شوند؟ زینب تمسکی
۶۷	معرفی طرح پژوهشی بررسی رساله‌های دکتری معماری در دانشگاه‌های برتر جهان از حیث نوع تحقیق پریسا رحیم‌زاده
۷۷	منطق پنهان خوانش فضا شیوا نجم‌آبادی
۹۰	دربارهٔ مواجهه؛ مفهومی نو در مطالعات شهری نیوشا حاجیان
۱۰۳	شکل‌گیری محلاتی بیرون دروازهٔ محمدیه مهسا پورا احمد
۱۲۳	تجربهٔ شهر هیلدا حسنی
۱۳۹	چهارسوی امام‌زاده اسماعیل اصفهان و ساخت‌وساز شهری در دورهٔ شاه اسماعیل اول پریسا خسروی
۱۵۴	داستان
۱۵۵	خاطرهٔ اصفهان سمانه محسنی حسین‌آبادی
۱۷۶	این اهتمام مستور مریم عمارلو
۱۹۱	یادگاری‌ها
۲۰۸	کارنامک زهرا اهری

● به جای مقدمه

دکتر زهرا اهری بیش از سی سال در شناختن و شناساندن شهر و معماری در ایران کوشیده است. فعالیت‌های دانشورانه ایشان از میانه دهه ۱۳۶۰ و در مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن آغاز شد، در گروه شهرسازی دانشگاه هنر تهران و بعداً با تأسیس دوره مطالعات معماری ایران در دانشگاه شهید بهشتی که خود ایشان جزو دست‌اندرکارانش بودند، در این دانشگاه ادامه یافت.

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری از سال ۱۳۷۹ هفته چهارم آذر هر سال را هفته پژوهش نام گذاشته است. یکی از اهداف قرار دادن این مناسبت در تقویم، پاسداشت و تجلیل از پژوهشگران است. در همین چارچوب، آسمانه به منظور تجلیل و قدردانی از دکتر زهرا اهری مجموعه حاضر را به همت دانشجویان، همکاران و دوستان ایشان تدوین کرده است.

این مجموعه در پنج قسمت، شامل درآمد، جستارهایی در حوزه‌های علاقه و کار ایشان، یادداشت‌هایی از همکاران و دوستانشان، داستان، یادگاری‌هایی از شاگردان فعلی و سابق و در پایان کارنامک علمی ایشان تدارک شده است. امیدواریم مدخل آشنایی مخاطبان آسمانه با فعالیت‌های دانشورانه دکتر زهرا اهری و آموختن همه ما از مسیری که ایشان پیموده‌اند قرار بگیرد و موجب شود قدر و ارج ایشان را بهتر بدانیم.

تحریریه آسمانه، آذر ۱۳۹۹

درآمد

مادری و اعتدال و خردورزی | هادی ندیمی

نکوداشت سرکار خانم دکتر زهرا اهری | سیدمحمد بهشتی

استاد نازنین | کامبیز حاجی قاسمی

ساز زدن بر شیروانی | مهرداد قیومی بیدهندی

کوتاه‌نوشته‌ای برای خانم دکتر زهرا اهری | علیرضا مستغنی

شاگرد دکتر حبیبی | احمد نجیبی

مادری و اعتدال و خردورزی

های ندیمی

سابقهٔ بیش از دو دهه همکاری نزدیک با همکار ارجمند سرکار خانم دکتر اهری برای من این جرئت را فراهم آورد تا برخی از خصلت‌های نیکویی را که در ایشان یافته‌ام قلمی نمایم؛ و این را نیز به خوبی می‌دانم که مستغنی از قلم‌فرسایی امثال من، به راه نورانی خویش ادامه خواهند داد، ان شاء الله.

اولین خصلت بی‌بدیل در ایشان مادری است؛ دوست داشتن بی‌دریغ و بی‌منفعت پروریدن و حمایت و ایثار وقت و جان برای دانشجویان، که قطعاً دانشجویان ایشان از آن حظ و بهره برده‌اند.

صبوری، کفّ نفس، کنترل بر خود، عدم تعجیل در قضاوت، تأمل در شنیدن، هضم سخنان دیگران را در مواضع گوناگون در ایشان یافته‌ام.

تعادل در گفتار و رفتار و سکنت، دور از افراط و تفریط، مقدم داشتن روابط انسانی بر اهداف به‌ظاهر مشروع و علمی (به عبارت دیگر، بر خودمحوری پنهان)، مقدم داشتن دیگران بر خود و برجسته کردن خصال نیکوی آنان از دیگر امتیازات منحصر به فرد ایشان است.

و بالاخره، ساختار منطقی ذهن و خردورزی و دقت نظر علمی، انصاف، دانش وسیع و دانایی عمیق همراه با تواضع از ایشان استادی درخور تحسین



ساخته است که به قلله‌های بلوغ عقلی و عاطفی رسیده و می‌تواند الگوی مناسبی برای همه، به‌خصوص نسل جوان دانشجوی، قرار گیرد.

عمر طولانی و توفیقات الهی همراه ایشان باد.

دانشجوی مادام‌العمر،
هادی ندیمی

نکوداشت سرکار خانم دکتر زهرا اهری

سیده محمد بهشتی

سرکار خانم دکتر زهرا اهری از شاخص‌ترین شاگردان جناب دکتر محسن حبیبی بوده‌اند. یادآوری این موضوع به نظرم از جهت نوع نسبت اصیل استاد و شاگردی حائز اهمیت است که تا اندازه‌ای در این روزگار مهجور واقع شده. دانستن کیفیت این رابطه خصوصا دربارهٔ استادی همچون مرحوم دکتر حبیبی که روحیهٔ شاگردپرووری داشت چیزهایی دربارهٔ شاگردانش آشکار می‌کند؛ مثلا اینکه استادانی چون او، معمولا آن دسته از آرزوهای خودشان را که فرصت تحققش را نداشته‌اند، از دانشجویانشان چشم دارند. بنابراین خانم دکتر اهری را باید در مقام

کسی ببینیم که غیر از آرزوهای خودش باید همواره برای تحقق مراد استادش نیز کوشش می‌کرد. پس اگر بدانیم که مرحوم دکتر حبیبی همهٔ عمر را بر موضوع شناخت شهر ایرانی متمرکز بود بهتر می‌توانیم حیات علمی و حرفه‌ای خانم دکتر اهری را درک کنیم؛ اینکه در آثار ایشان هم از دیرباز همین دغدغهٔ مستمر وجود داشته است. به عبارت دیگر خانم دکتر اهری نه فقط دانش استاد، که دغدغه‌های او را میراث دارد. این مسئلهٔ بسیار مهمی است؛ اینکه مرزهای دانش در کوششی پیاپی و نسل‌اندر نسل است که فتح می‌شود و این کاری نیست که بتوان آن را در طول عمر

کوتاه شخصی به انجام رساند. بنابراین و انگشت بر پرسش‌های اصلی گذاشته‌اند و در مسیر درستی قرار گرفته‌اند. پس هر قدمی که برمی‌دارند، ما را قدمی به مقصود نزدیک‌تر می‌کند. چرا که به قول چینی‌ها راه صدهزار قدم از قدم‌های اول آغاز می‌شود. بنابراین ثبات‌قدم، پشتکار و جدیت ایشان و خصوصاً شیوهٔ ایشان در تعلیم نسل جدید امیدوارمان می‌کند که قدم‌های بلندتری در این مسیر برداشته شود. برای ایشان آرزوی موفقیت دارم.

نسب جدید دانش‌آموختگان همانقدر که یاد می‌گیرد روی پای خود بایستد باید بیاموزد که به این تسلسل وفادار بماند. خصوصاً در مبحثی چنین وسیع که گم شدن در آن بسیار ساده است و هیچگاه به اندازهٔ اهمیتش به آن پرداخته نشده است. نتیجتاً سرنوشت این گسترهٔ دانش، بسیار به وجود و فعالیت کسانی مثل خانم دکتر اهری وابسته است؛ ایشانند که وسعت این میدان را می‌شناسند، با زوایا و خفایای آن آشنايند،



آیین فارغ‌التحصیلی دانشجویان مطالعات معماری ایران، دوره‌های چهارم و پنجم، دانشگاه شهید بهشتی، خرداد ۱۳۹۱.

استاد نازنین

کامبیز حاجی قاسمی

استاد نازنین، هنگامی که به این یادداشت فکر می‌کردم، این توصیف بیش از همه در ذهنم نمی‌نشست، آری، خانم دکتر اهری، استادی نازنین است که هم دانشوری فرهیخته است و هم چشمهٔ جوشان شوق و معربانی. معلمی، آمیزه‌ای از هنر و دانایی و فن است، هنری والا، دانایی عمیق و فنی ظریف. فن فراگفتنی است، دانایی دانش به‌دل نشسته است و ضرورت معلمی، چرا که جز آنچه از دل برآید بر دل‌ها نمی‌نشیند و هنر، توانایی گفتگویی با جان‌هاست. خانم دکتر اهری فن معلمی را خوب می‌داند، دانش‌هایی را که در طول سالیان آموخته

از آن خود کرده است و بالاتر از همه در این عرصه هنرمندی تواناست. او با این هنرش خوب می‌داند که چگونه دانایی و همدلی را با هم بیامیزد و آموزش را با پرورش همراه کند. او راه برانگیختن ذهن‌ها و بر صدر نشانیدن بردباری را می‌شناد. او سهل‌گیری را بر نمی‌تابد و بر سخت‌گیری دلسوزانه پای می‌فشرد، به اندیشه‌های خام میدان می‌دهد اما دائماً مراقب است و می‌داند که چگونه علاقه را با دانش توأمان کند، اما عقل را بر احساس در کار علمی رجحان دهد. او آگاه است که از چه راهی انصاف علمی را در اذهان بپرورد، نقادی و حق‌گویی را در عین احترام



دانشگاه شهید بهشتی، اسفند ۱۳۸۷.

به آرای دیگران به معیار بدل کند. استاد نازنین، پژوهشگری دقیق و تیزبین است و جستجوگری خستگی ناپذیر. دانشی به‌روز و استوار دارد، مسئول و پی‌گیر است، بعضی اوقات حتی سلامت‌ش را فدای مسئولیت‌هایش کرده است. دلش برای شاگردانش می‌تپد. بارها دیده‌ام در موفقیت‌های ایشان از شادی در پوست نمی‌گنجد. اما گاهی هم فعالان و گله‌هایش را از آسان‌گیری و بی‌حوصلگی دانشجویانش شاهد بوده‌ام. متأسفانه در روزهای اخیر او با فاصله‌ای اندک با غمی جانکاه به دو سوگ نشسته است: سوگ پدر و سوگ معلم، به قول خودش پدری چونان معلم و معلمی چونان پدر. این غم سنگین را به او دوباره تسلیت

می‌گویم و آرزوی شکیبایی برایش دارم. خداوند او را سلامت بدارد و برای همهٔ جامعهٔ دانشگاهی حفظ کند و به او توفیق بدهد که با ذکاوت ذاتیش تجربیات و اندیشه‌هایش را در عرصه‌هایی وسیع‌تر به کار گیرد، هم دانشجویان مشتاق بیشتری را بهره‌مند سازد و هم دانش نوای تاریخ شهر و شهرسازی این مرز و بوم کهن را مدد رساند و جلایی دیگر بخشد.

ساز زدن بر شیروانی

مهر داد قیومی بیدهندي

«ویولن زنی روی بام! انگار عجیب است؛ نه؟ اما توی اینجا، توی ده کوچک آنا-توکا، می‌شود گفت هر کدام از ما ویولن زنی روی بام است که سعی می‌کند هم آهنگی زیبا و ساده بزند و هم از بام هم نیفتد. آسان نیست. لابد می‌گویید: حالا که ماندن در آن ده این قدر خطرناک است، چرا از آنجا نمی‌روید؟ خوب، اینجا می‌مانیم چون خانه‌مان است.»

— یوزف استین، ویولن زن روی بام (فیلم‌نامه)*

زندگی انسان در این جهان، چه پاره‌ای از سفری دراز باشد و چه به خود ختم شود، پر از درد و رنج است؛ دست‌کم به همان اندازه که شادی و خوشی دارد، غم و رنج دارد. اگر هر آزار جهان آسایشی در پی دارد و هر شدتی فرجی، در درون هر شادی‌اش هم رنجی نهفته است که رفته‌رفته می‌بالد و آن شادی و آسودگی را از درون می‌خورد و متلاشی می‌کند و بر جایش می‌نشیند. انسان در طی عمرش خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، آسودگی‌ها و دشواری‌ها از سر می‌گذارند. در همان حالاتی که در گرداب غم غوطه می‌خورد و از درد زاری می‌کند، جهان، بی‌کمترین اعتنایی به او،

* Josef Stein, *Fiddler on the Roof*, 1964.



که از درد دیگران بی‌خبر می‌مانند یا خود را برکنار می‌دارند؛ اگر اهل کار و زحمت باشند، در همان حال که دیگران در رنج غوطه‌ورند، می‌توانند سر در کار خویش داشته باشند. در مقابل، اندک دیگرانی هم هستند که با همه‌ی دردمندی، در همان حال که غرقه در غم خود و غم دیگران، رنج‌های فردی و رنج‌های جمعی‌اند، با آنکه همه‌ی دردها را با حواس تیز درونی‌شان درمی‌یابند و دل و جان‌شان زخمی و خونین می‌شود، همچنان کار می‌کنند. به جای آنکه دردها را بهانه کنند و معطل بمانند و دست‌برچانه به امید تغییر زمانه بنشینند، یا پرشکایت‌گریان باشند، می‌کوشند و جهد می‌کنند که جهان را زیبا کنند و از رنج

در پی کار خود است و می‌گردد و می‌گردد؛ همچنان که پیش‌تر می‌گشت.

دردهای انسان دامنه‌ای گسترده دارد: از دردهای جسمی و روانی تا دردهای روحی، از دردهای سطحی تا دردهای وجودی، از دردهای گذرا تا دردهای ماندنی. انسان علاوه بر دردهای فردی، دردهای جمعی هم دارد؛ از رنج دیگران هم رنج می‌برد و از درد دیگران، گاهی حتی از بی‌دردی دیگران، درد می‌کشد. انسان هم غم زمانه می‌خورد و هم فراق یار می‌کشد. روزگار افراد، و روزگار جوامع، فراز و فرود و بلندی و پستی دارد. در برخی از پاره‌های عمر، خوشی‌ها بیشتر است و در برخی دیگر ناخوشی‌ها و رنج‌ها متراکم و متواتر. گاهی چنان است که غم خود و غم دیگران و غم روزگار و غم‌های جمعی همه با هم، یکباره، بر انسان می‌تازد و از زمین و آسمان، از در و دیوار، از منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد.

برخی از انسان‌ها کرخت و بی‌دردند. بعضی هم چنان مشغول دردهای خودند



دانشگاه شهید بهشتی، مهر ۱۳۹۶.

دیگران، در حال و آینده، بکاهند. چنین احوالی فقط هنگامی نصیب آدمیزاد می‌شود که خود را در میانه‌ی بازی‌ای بیابد؛ بازی‌ای آمیخته‌ی تلخ و شیرین؛ بازی‌ای که هر قدر کلان باشد، باری «بازی» است؛ بازی‌ای که آدمی را، با اندک اختیاری، در آن افکنده‌اند. بازی رنگین باشد یا خونین، به شهد باشد یا به زهر، بازی است. انسان تا در این دنیا هست گرفتار بازی است. خروج از بازی دنیا یعنی خروج از زندگی. انسان‌ها آزاد نیستند که از بازی بیرون بروند؛ فقط می‌توانند از بازی‌ای به بازی‌ای دیگر عدول کنند. خارج شدن از بازی و رهایی از آن پنداری

است خام؛ آنچه عوض می‌شود نوع بازی است. در عین حال، انسان می‌تواند مهره‌ای بی‌اختیار در بازی باشد، یا بازیگر؛ می‌تواند بازیگری خوب باشد یا بد. اینان این‌چنین بازیچه بودن بنیاد جهان را همواره به یاد دارند و بدان هوشیارند. اگر جهان، بی‌اعتنا به رنج و شادی ما، می‌گردد و می‌گردد و بازی خود را پی می‌گیرد، اینان با چنین هوشیاری‌ای، نسبت خود را با جهان تغییر می‌دهند؛ با وقوف بر وجود بازی در بازی شرکت می‌کنند و خوب بازی می‌کنند. فقط از این راه است که می‌توانند زیبایی بیافرینند؛ زیبایی‌ای که فقط با آن است که می‌توان این جهان را تاب آورد و نفرسود. اینان بر سر بام نامالایمات، هم تعادل خود را حفظ می‌کنند که نیفتند و نیندازند؛ و هم، در همان حال، زیبا می‌نوازند.

کوتاه‌نوشته‌ای برای خانم دکتر زهرا اهری

علیرضا مستغنی

سال‌ها پیش از این، وقتی پا به دنیای کوچک آن روزهای دانشگاه هنر نهادم، مواجهه با محیطی تازه و نامألوف کمی سخت می‌نمود. اما، در همان نخستین روزها، چهره پذیرا و لبخند همیشگی و صمیمانه یک همکار تصور هرگونه غربت را از من می‌زدود. مدتی بعدتر، من مدیر گروه معماری در دانشگاه هنر بودم، و خانم دکتر زهرا اهری با وجود عضویت در گروه معماری، مدیریت گروه شهرسازی را بر عهده داشت. این همکاری سال‌ها طول کشید و درایت و صمیمیت ایشان باعث بروز همدلی و همراهی غیرقابل‌وصفی بین دو گروه آموزشی به ظاهر جدا در دانشکده

گردید. چیزی که طی سال‌های پس از آن در دانشگاه هنر کمتر شاهد بودم؛ و در سایر دانشکده‌های معماری و شهرسازی نیز نه دیده و نه شنیده‌ام.

امروز که نگاه می‌کنم، آنچه بارها باعث پشیمانی من بوده است، پذیرفتن درخواست این همکار برای انتقال از دانشگاه هنر به دانشگاه شهید بهشتی است. هر چند که پذیرش این درخواست پس از حدود دو سال مقاومت در مقابل آن، و تنها به منظور احترام به خواست پیگیرانه همکاری بی‌بدیل، صورت پذیرفت، اما اگر چنین نشده بود، یقین دارم که دانشگاه هنر روزگار باز هم بهتری می‌داشت.

شاگرد دکتر حبیبی

احمد نجیبی

خدا رحمت کند آقای دکتر حبیبی را. همه آنها که ایشان را می شناختند اتفاق نظر دارند که رفتنشان خسارت بزرگی بود. مرد بزرگی بود که علم و ادب تمامی داشت. هر بار که مستقیم یا به واسطه آثارشان با ایشان مواجه می شدم ناخودآگاه تحسین می کردم. از هر دری که طالب یاد گرفتن می شدم، دکتر حبیبی مرجع خوبی بود. خبر درگذشت ایشان را سخت می شد باور کرد؛ وقتی هم که معلوم شد دروغ نیست، فقط بهت مانده بود و حسرت، از گنجی که از دست رفته بود. در ذهن بیشتر ما اما این هم آمده بود که کسی هست که بیش از سایر ارادتمندان و شاگردان دکتر حبیبی

اثر تحت تاثیر قرار گرفته بود؛ کسی که هر چه بیشتر از استاد شدنش گذشته، بیشتر از شاگردی ایشان نشان داشته است. اولین روزی که به در کلاس کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران حاضر شدم، چند دقیقه ای دیر به کلاس رسیدم. ساعت ۸ صبح شروع کلاس بود و از لیست انتخاب واحد فقط می دانستم که نام استاد خانم دکتر اهری است. با وجود نزدیکی خوابگاه به دانشکده، آنقدر در آماده شدن و راه افتادن این پا و آن پا کردم که بالاخره دیر رسیدم. وارد کلاس که شدم سنگینی نگاه ملامتگر همکلاسی ها خیلی زیاد بود و تا وقت نشستن شماتت استخوان داری



سیدمحسن حبیبی، کامبیز حاجی قاسمی،
زهرا اهری، تاشکند، آبان ۱۳۹۱

که در چنین کلاسی با آن چنان استاد وقتی شاگردی با مختصات این راقم پیدا شود چه خاطرات و چه منظره‌ها که در ذهن‌ها نمانده است. تضاد شلختگی و لودگی من با نظم و جدیت استاد اما تنها چیزی نبود که از آن دوره برایم ماند. سواد روزآمد و دانش عمیق آن بزرگوار آنقدر جذبه کرده بود که تا آخر آن ترم بی چون و چرا، «شهری» شده بودم. موضوع «شهر» در مرکز همه تحقیقات

هم بدرقه راهم شد. تلاش کردم طبق معمول آن سال‌های خودم با قدری مزاح دیر کردنم را به موضوع خنده‌داری تبدیل کنم بلکه اصلش از یاد برود. اما اصلاً خوشمزگی‌های نصفه و نیمه‌ام اینجا کارگر نبود و هر چه بیشتر ادامه می‌دادم از کرده خود پشیمان‌تر می‌شدم. خانم استاد نه از مزه ریختن‌های این چنین تحت تاثیر قرار می‌گرفت و نه بی‌نظمی را می‌پذیرفت. خدا می‌داند آن ترم تا تمام شد چه خونی به دل آن استاد کردم از شلختگی‌هایم تا دست آخر به کمترین نمره در آن کلاس (و احتمالاً تاریخ آن درس) ترم را به پایان بردم. کلاس درس روش تحقیق بود و به اقتضای طبعش دقت فراوانی می‌طلبید، چه رسد به آن که این درس را منظم‌ترین آدمی که در زندگی‌ات دیده‌ای بخواهد تدریس کند. خانم دکتر اهری را همگان به دقت و نظم می‌شناسند، آنقدری که هر دانشجویی در عالم آداب و ترتیب تحقیق کمیتش لنگ بود، توصیه به شاگردی در محضر ایشان می‌شد. خود ناگفته پیداست



پریسا رحیم‌زاده، زهرا اهری و احمد نجیبی،
دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۱.

ایشان برایم فراهم شد و سعادت بزرگی
برایم بوده که از موهبت یاد گرفتن از این
استاد بی‌نظیر برخوردار شده‌ام.

با همه علم و استادی که خانم دکتر
اهری دارند، همیشه بر این که شاگرد دکتر
حبیبی هستند تاکید کرده‌اند و همیشه
صحبت از ایشان باشد حال و هوای
شاگردی دارند، با تمام آداب. انگار نه انگار
که خود استاد حاذقی هستند و شاگردان
زیادی پرورش داده‌اند. در تمام سال‌های
فعالیت، نام بلند شاگردی آقای دکتر
حبیبی را تکرار کرده‌اند و همه شاگردان

و درس‌های خانم دکتر اهری است و بر
همه هم مسلم است که اگر پرسش و یا
تحقیقی مرتبط با شهر و امور مربوط به
آن دارند، از خانم دکتر اهری بهتر برای
کمک گرفتن پیدا نمی‌شود. به فضاهای
آکادمیک داخلی و خارجی کاملاً اشراف
دارند و همیشه در جریان آخرین پژوهش‌ها
و انتشارات هستند و خوانده‌اند. به خوبی
ربط موضوعات به یکدیگر و اندازه بسط
هر موضوع را می‌شناسند و یاد می‌دهند و
این ویژگی را در استاد‌های کمی دیده‌ام.
به اعتبار همین حوزه موضوعی خانم دکتر
اهری به قول خودشان «شهری» هستند
و دانشجویهای زیادی با الهام از ایشان
«شهری» شده‌اند؛ تا این اندازه درک یک
استاد خوب اثر دارد. کلاس بعدی که با
ایشان داشتیم تاریخ شهر بود که به گمانم
شیرین‌ترین کلاس دوره تحصیل بود؛ بر
خلاف روال معروف خودم، خیلی با دقت
و سواس آن کلاس را دنبال می‌کردم و
اشتیاق زیادی برایش داشتم. بعد از آن هم
در موضوعات مختلفی فرصت شاگردی

ایشان، نه آن که از شهر شناسی کم یاد گرفته باشند، نه آن که از آداب تحقیق کم فهمیده باشند، نه آن که درس‌های بزرگی از نظم نگرفته باشند، اما ادب شاگردی را بهتر از همهٔ اینها در محضرشان دیده‌اند که شاگردی تمام بودند و استادی تمام‌اند. زمانی نگذشته بود از درگذشت دکتر حبیبی که یادداشتی از خانم دکتر اهری به یاد ایشان دیدم. عالمانه و فروتنانه، مثل همیشه سراسر درس بود. شاید یکی از آن یادداشت‌ها که آدم باید همیشه در فهم زندگی و مرگ آن را مرور کند. خدا رحمت کند آقای دکتر حبیبی را. استاد بزرگی به شاگردی ایشان معروف شد و شاگرد بزرگی راهشان را ادامه می‌دهد.



از راست: محمود تابنده، لادن اعتضادی، زهرا اهری،
صدیقه گلشن، کامبیز حاجی قاسمی، سیدمحسن
حبیبی، سمرقند، آبان ۱۳۹۱

تحریف آثار گذشته | فرهاد نظری

توپ و میدان: ذهنیت جمعی و واقعیت فضا | مهنام نجفی

نه درخت و نه سیستم: چرا شهرها فقط در داستان می‌توانند بازسازی، فهم و تبیین شوند؟ | زینب تمسکی

معرفی طرح پژوهشی بررسی رساله‌های دکتری معماری در دانشگاه‌های برتر جهان از حیث نوع تحقیق | پریسا رحیم‌زاده

منطق پنهان خوانش فضا | شیوا نجم‌آبادی

درباره مواجهه؛ مفهومی نو در مطالعات شهری | نیوشا حاجیان

شکل‌گیری محلاتی بیرون دروازه محمدیه | مهسا پوراحمد

تجربه شهر | هیلدا حسنی

چهارسوی امام‌زاده اسماعیل اصفهان و ساخت‌وساز شهری در دوره شاه اسماعیل اول | پریسا خسروی

تخریب آثار گذشته

فرهاد نظری

هر کسی رسم پیشین بگردانید و این تاریخ از بهر آن باید تا روزگار هر کس پیدا بُود.

ابوعلی بلعمی

منصور ابودوانیق خلیفه عباسی در ۱۴۶ق/۷۶۳م بر آن بود ایوان مدائن را خراب کند^۱ تا مصالح آن را برای بنای شهر بغداد به کار ببرند. او با وزیرش خالد برمکی مشورت کرد. خالد به او گفت دست از تخریب ایوان باز دار تا به روزگاران نگویند پادشاهی برای بنای شهرش، شهر دیگری ویران کرد. خلیفه گفت «هنوز ترا دل به کسری می‌کشد و نمی‌خواهی آثار کبر آن ناچیز گردد» و دست به کار خرابی ایوان شد. البته دریافت که سودی نمی‌بخشد و چاره‌ای ندارد جز این که دست از این کار بردارد. اما خالد گفت «الشروع ملزم؛ چون در خرابی شروع کردی به تمام خراب باید

۱ مأمون هم بر آن شد اهرام مصر را منهدم سازد. کارگزاران بی شمار گرد آورد ولی نتیجه و سودی به دستش نیامد. ابن خلدون، مقدمه، ج ۲: ص ۶۸۲-۶۸۳.

کرد و اگر نه مردم گویند که پادشاهی ساخت و دیگری نتوانست خراب کرد.^۲ از ظاهر امر چنین برمی آید که انگیزه تخریب طاق کسری، دشمنی با ایرانیان و زدودن یاد و خاطره عظمت ایران بوده است.

تاریخ پُر است از این قصه‌ها. از قصه تخریب آثار «دارا» به دست «سکندر» گرفته تا تحریف تاریخ اشکانیان توسط ساسانیان، تحریف آثار آل بویه توسط حکام بعدی، خرابی‌های مغول، محو آثار صوفیان و سنیان به دست شاه اسماعیل و اخلاف او؛ تخریب مقبره و انتقال استخوان‌های کریم‌خان توسط آغا محمدخان، و تخریب‌های ظل‌السلطان در اصفهان.

به نظر تعدادی از مورخان، ساسانیان بسیاری از آثار اشکانیان را محو یا تحریف کردند؛ به نحوی که چیز زیادی از آثار این دوره نماند. فردوسی به سبب نبود اطلاعات از این دوره، به این چند بیت درباره اشکانیان بسنده کرده است:

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان /
نگوید جهان‌دار تاریخ‌شان
کز ایشان جز از نام نشنیده‌ام /

نه در نامه خسروان دیده‌ام^۳

ابن بلخی هم به کمبود آثار دوره اشکانیان پی برده و گفته است: «و این اشغانیان و اردوانیان را آثاری نبوده است کی از آن باز توان گفت».^۴ بعید نیست آثار این دوره توسط اردشیر بابکان و اولاد او تخریب یا دستخوش تغییر و تبدیل شده باشد، زیرا اردشیر به خونخواهی دارا، تخت اشکانیان را واژگون کرد. طبری، بلعمی، حمزه اصفهانی، مسعودی، و ابن بلخی این ماجرا را بازگفته اند. از گفته‌های ابوریحان چنین دانسته می‌شود که تخریب آثار دوره اشکانیان و کوتاه نشان دادن دوره زمامداری آنان در متون و تاریخ‌نامه‌های دوره ساسانی، انگیزه‌های سیاسی داشته است. به عبارتی، ساسانیان دست به «تاریخ‌سازی» زدند و تاریخ را آن گونه که به سودشان بود روایت کردند. البته مسعودی همچون ابوریحان از این موضوع آگاه شده بود. مسعودی تحریف تاریخ اشکانیان را به اردشیر بابکان نسبت داده است.^۵

۲ مستوفی، نزهت‌القلوب، ص ۴۵؛ ابن خلدون، مقدمه، ج ۱: ص ۳۳۷ و ج ۲: ۶۸۲؛ هندوشاه، تجارب‌السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان، ص ۱۰۱-۱۰۲؛ بووا، برمکیان بنا بر روایات مورخین عرب و ایرانی، ص ۵۲-۵۳.
۳ فردوسی، شاهنامه، ج ۱: ص ۱۱۷۹.
۴ ابن بلخی، فارس‌نامه، ص ۵۹.
۵ مسعودی، التنبيه و الاشراف، ص ۹۰؛ نیز نک: بیانی، شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، ص ۶۴-۷۵.

تاریخ پُر است از این قصه‌ها. از قصهٔ تخریب آثار «دارا» به دست «سکندر» گرفته تا تحریف تاریخ اشکانیان توسط ساسانیان، تحریف آثار آل بویه توسط حکام بعدی، خرابی‌های مغول، محو آثار صوفیان و سنیان به دست شاه اسماعیل و اخلاف او؛ تخریب مقبره و انتقال استخوان‌های کریم‌خان توسط آغا محمدخان، و تخریب‌های ظل‌السلطان در اصفهان.

ویرانی و نابودی آثار گذشتگان و دیگرگون جلوه‌دادن و تحریف گذشته با انگیزه‌های گوناگونی مانند پاک کردن یاد و خاطرهٔ گذشتگان، کینه‌توزی و حسد، اختلافات مذهبی، دشمنی‌های نژادی و قومی، تصرف و دست‌اندازی به ثروت، و استثمار اقوام و ملل صورت می‌گرفته است. گرچه اکنون هم این داستان ادامه دارد. شوربختانه تحقیر و تخفیف مخالفان و تحریف و تخریب آثار آنان، سنتی دیرین است. مثلاً وقتی اقوام مهاجم چون مقدونیان، اعراب، ترکان و مغولان به شهرها و آبادی‌های ایران دست

می‌یافتند دست به قتل و غارت و نهب و نابودی می‌زدند و خرابی عظیم به بار می‌آوردند. البته این بدان معنی نیست که ایرانیان هم با دیگر اقوام و ملل چنین معامله‌ای نکرده باشند. همان طور که انگیزه‌های ویران‌گری متنوع بوده دامنه و تأثیر ویرانگری‌ها هم بسیار متفاوت بوده است. به نحوی که تأثیر بعضی از اتفاقات و اقدامات ویران‌گرانه چنان سهمگین بوده که به مرگ و خاموشی بسیاری از تمدن‌ها انجامیده و چه بسیار مردمانی که هویت خود را فراموش کرده و خود را از یاد برده‌اند. یکی از این کارها که باعث شد بخش مهمی از فرهنگ ایرانی و مقدار انبوهی از معارف این سرزمین تحریف شود «تعریب» است.^۶ این طور به نظر می‌رسد که تعریب با انگیزه نژادی و مذهبی توسط قوم غالب صورت گرفته است.

شاید در تاریخ ایران و سرزمین‌های همجوار هیچ انگیزه‌ای به اندازه اختلافات مذهبی موجب تحریف گذشته و ویرانی آثار گذشته نشده است. به عبارتی،

تعصبات مذهبی و نژادی قوی‌ترین انگیزه برای دشمنی با گذشته و تخریب آثار و بروز بی‌حمانه‌ترین رفتار بوده است. برای مثال به رفتاری که در حق شیعیان در حکومت‌های غیرشیعی روا داشته می‌شد می‌توان اشاره کرد. نویسنده بعضی فضاخ الروافض گفته است در روزگار سلطان ملک‌شاه «چه استخفافها رفت بر رافضیان و همه را بر منبر کردند که ایمان بیاری».^۷ باز گفته است که «به روزگار سلطان ملک‌شاه و سلطان محمد قدس‌الله روحهما نگذاشتندی که اینان مدرسه و خانقاه بسازند».^۸ این کتاب، ردیه‌ای بر شیعه است. ابوالرشید قزوینی رازی در مقام دفاع از شیعه و رد سخنان نویسنده بعضی فضاخ الروافض کتاب مفصلی پرداخته که در واقع شرح مجادلات شیعیان و سنیان آن روزگار است. در جای جای کتاب ابوالرشید به آثار و بناهایی که امیران و بزرگان شیعه بنا کرده‌اند اشاره شده است. مثلاً گفته است: اگر به تحصیر و تعدید مدارس سادات مشغول شویم در بلاد خراسان و حدود مازندران و شهرهای شام از حلب و حران و از بلاد عراق چون قم و کاشان

۶ محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران در دوره انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، ج ۱: ص ۹۳-۹۶ و ج ۲: ص ۴۱۶-۴۱۸.

۷ قزوینی رازی، نقض معروف به بعضی مطالب النواصب فی نقض «بعض فضاخ الروافض»، ص ۴۱.

۸ همان، ص ۳۴.

و آبه که مدارس چندان است و کی بوده است و اوقاف چند دارد طومارات کتب خواهد. اما از برای دفع شبهت را اشارتی برود به شهر ری که منشأ و مولد این قائل است:

اولاً مدرسه بزرگ سید تاج‌الدین محمد کیسکی رحمه‌الله علیه به کلاه‌دوزان که مبارک شرفی فرموده است و قُرب نود سال است که در آن جا ختمات قرآن و نماز به جماعت هر روز پنج بار [...] و در آن جا مدرسه شمس‌الاسلام حسکا بابویه که پیران این طایفه بود که نزدیک سرای ایالت است [...].

و دگر مدرسه‌ای میان این دو مدرسه است که تعلق به سادات کیسکی دارد که آن را خانقاه زنان گویند [...].

و مدرسه فقیه علی جاسبی به کوی اصفهانیان که خواجه امیرک فرموده است که بدان تکلف مدرسه‌ای در هیچ طایفه‌ای نیست و سادات دارندو در آن جا مجلس وعظ و ختم قرآن و نماز به جماعت باشد [...] در آن تاریخ که سرهنگ ساوتیکن جامع جدید می‌کرد برای اصحاب‌الحديث که ایشان را در ری مسجد آدینه نمود.^۹

ابوالرشید مدارس و خانقاه‌های دیگری را هم نام برده است: مدرسه‌ای به دروازه آهنین، مدرسه عبدالجبار مفید، مدرسه کوی فیروز، خانقاه امیر اقبالی، خانقاه علی عثمان، مدرسه خواجه امام رشید رازی، مدرسه شیخ حیدر مکی. همه این آثار یا

اگر جانب احتیاط را بگیریم اکثر قریب به اتفاق این آثار از میان رفته‌اند. اگر بگوییم که این آثار بر اثر دشمنی و کینه‌توزی نابود شده اند بی‌خود نگفته‌ایم.^{۱۰} سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک مملو از دشنام و دشمنی با شیعیان است. راوندی مؤلف راحه‌الصدور هم گفته است که کتابی درباره فضائح رافضی‌ها نوشته است:

و دعاگوی را خویشی بوذ گفته است همچنان که مار کهن شوذ اژدرها گردذ رافضی که که کهن شوذ ملحد و باطنی گردذ، و شرح فضائح رافضیان و خبث عقیدت ایشان در کتابی مفرد آورده ام و شمس‌الدین لاغری این بیت‌ها خوش گفت. شعر:

خسروا هست جای باطنیان /

قم و کاشان و آبه و طبرش

آب روی چهار یار بدار /

و اندر این چهار جای زن آتش

پس فراهان بسوز و مصلحگاه /

تا چهارت ثواب گردد شش^{۱۱}

از این اخبار معلوم می‌شود که اختلاف مذهبی میان شیعه و سنی در آن روزگار تند و شدید بوده و گاه به دشمنی و

۹ همان، ص ۳۴-۳۵.

۱۰ در کتاب نقض ماجرای خراب شدن مدرسه خواجه ابواسماعیل در قزوین که در فتنه سال پانصد هجری رخ داده بود گفته شده است. قزوینی رازی، نقض معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»، ص ۳۶.

۱۱ راوندی، راحه‌الصدور و آیه‌السرور: در تاریخ آل سلجوق، ص ۳۹۴-۳۹۵.

شاید در تاریخ ایران و سرزمین‌های همجوار هیچ انگیزه‌ای به اندازه اختلافات مذهبی موجب تحریف گذشته و ویرانی آثار گذشته نشده است. به عبارتی، تعصبات مذهبی و نژادی قوی‌ترین انگیزه برای دشمنی با گذشته و تخریب آثار و بروز بی‌حمانه‌ترین رفتار بوده است.

ستیز گراییده است. شاید نمود این گونه رفتار را که منجر به تحریف آثار شیعیان می‌شد، در کالبد جامع عتیق اصفهان بتوان دید.^{۱۲} نمونه دیگری از این دست رفتارها، کارهای غازان خان است؛ وقتی او مسلمان شد، فرمود تا همه بت‌ها را شکستند و بت‌خانه‌ها و آتشکده و دیگر معابد که شرعاً وجود آن در سرزمین اسلام جایز نبود را جمله ویران کردند.^{۱۳} هم‌چنین خانقاه‌ها، لنگرهای فتوت در زمان سلطان سلیمان صفوی تخریب و به جای آن تکایا و حسینیه‌ها برپا گردید.^{۱۴} موارد گفته شده نمونه تخریب آثار با انگیزه مذهبی بود. گاهی گذشته با انگیزه‌های سیاسی و با

۱۲ در سال ۲۲۶ق مسجد جامع اولیه تخریب و بر روی آن مسجدی بزرگتر برپا شد. آیتاللهزاده شیرازی، مسجد جامع اصفهان، ص ۱۱. البته نمی‌دانیم که انگیزه این تخریب، محو آثار گذشته بوده یا بی‌توجه به این موضوع و صرفاً به قصد گسترش مسجد صورت گرفته است. بی‌بردن به انگیزه تخریب و نوسازی آثار معماری در گذشته مستلزم بررسی موشکافانه و مدارک مستند و مستدل است. مثلاً پژوهشگران متقدم معماری ایران در دوره معاصر می‌پنداشتند که اساس مسجد جامع اصفهان در دوره سلجوقیان گذاشته شد. اما پس از کاوشها و مطالعات معلوم شد که بنیاد این مسجد به روزگار عباسیان برمی‌گردد. این مسجد در دوره آل بویه در اوج رونق و شکوفایی بوده است. در عصر سلجوقی مداخلات اساسی در مسجد شد. از جمله عوارض این مداخلات محو یا پنهان شدن آثار بویان در میان ساختمان دوره سلجوقیان بود. حکومت‌های پس از آل بویه یعنی غزنویان و سلجوقیان به سبب اختلاف مذهبی، نسبت به شیعیان رفتار خصمانه داشتند. حال پرسش این است آیا محو مآثر پادشاهان و وزیران و امیران آل بویه در جامع عتیق اصفهان آگاهانه و به قصد تحریف تاریخ بوده است؟ بناکردن گنبدخانه و ایوان‌های مسجد جامع - صرف نظر از این که چه تأثیری بر سرنوشت معماری ایران داشته - را نمی‌توان کاری برای از کم‌رنگ جلوه دادن مآثر آل بویه قلمداد کرد؟ پاسخ به این پرسش از یک سو محتاج تحقیقی دقیق و میسوطی است و از سوی دیگر به نحوه تفسیر ما از این گونه اقدامات مربوط می‌شود.

۱۳ رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، ص ۹۸۳.

۱۴ کاظمی موسوی، خاقان صاحب‌قران و علمای زمان: نقش فتحعلی‌شاه در شکل‌گیری روندها و نهادهای مذهبی نو، ص ۱۰۴.

قصد و نیت دوام و بقای سلطنت تحریف می‌شده است. از اخبار چنین برمی‌آید که تاریخ و تبارنامه صفویان دستکاری و ویرایش شده است. ماجرا از این قرار است که پس از مرگ شیخ صفی‌الدین اردبیلی، نیای بزرگ صفویان، برای انتساب سیادت به او کارهایی کرده‌اند. بدین منظور بخش‌هایی از صفوه‌الصفاء را - که دربارهٔ شیخ صفی که به قلم ابن بزاز اردبیلی و در زمان حیات شیخ نوشته شده - کم و زیاد کرده‌اند. احمد کسروی می‌گوید صدرالدین، پسر شیخ صفی، هوای سیادت به سرش افتاده و برای سید نشان دادن شیخ صفی، سه حکایت به صفوه‌الصفاء وارد کرده است.^{۱۵} سید جلوه دادن شیخ صفی و فرزندان او و تبارنامه‌سازی‌های جعلی تا چند نسل ادامه یافت^{۱۶} و در بازنویسی‌های صفوه‌الصفاء تغییراتی راه یافت و حکایات و عباراتی برای تأیید سیادت شیخ صفی به این کتاب افزوده شد و آنچه با این نیت ناسازگار می‌نمود از صفوه‌الصفاء برچیده‌اند. تا این شاه طهماسب کار را

یکسره کرد و شخصی به نام میرابوالفتح را به «تصحیح و تنقیح» صفوه‌الصفاء ملزم ساخت.^{۱۷} فرزندان شیخ صفی تا پیش از شاه طهماسب، آشکارا اظهار به سیادت خود نمی‌نمودند. مثلاً در کتیبهٔ گچی مسجد سرخ ساوه^{۱۸} که در زمان شاه اسماعیل به تاریخ ۹۲۴ ق ساخته شده هیچ رد و نشانی از سیادت شاه اسماعیل دیده نمی‌شود. در کتیبه‌های دیگر شاه اسماعیل مانند کتیبهٔ مسجد علی و بقعهٔ هارون ولایت و مسجد جمعه در اصفهان نیز نشانی از نسبت‌های «حسینی» و «موسوی» وجود ندارد و نام او به این صورت ذکر شده است: «ابی‌المظفر سلطان شاه اسماعیل خلدالله»؛ «ابی‌المظفر السلطان شاه اسماعیل بهادرخان». حتی در تعدادی از کتیبه‌های شاه طهماسب هم نشانی از نسب سیادت صفویان موجود نیست. برای نمونه می‌توان به کتیبهٔ سنگی داخل صفة صاحب در مسجد جامع اصفهان اشاره کرد که نام شاه طهماسب این گونه نوشته شده است: «السلطان بن السلطان ابوالمظفر

۱۵ نک: کسروی، «شیخ صفی و تبارش»، در: کسروی، کاروند کسروی، ص ۵۵-۸۶.
 ۱۶ صفوه‌الصفاء به دفعات بازنویسی شده و دخل و تصرفاتی در آن شده است. نسخه‌های متعددی از این کتاب در کتابخانه‌های دنیا موجود است. برخی از آنها را احمد کسروی دیده است. تعدادی از این نسخه‌های در کتابخانهٔ ایاصوفیه استانبول نگهداری می‌شود که در زمان‌های گوناگونی نوشته شده است. احمد زکی ولیدی طوغان با مقابلهٔ چند نسخه از صفوه‌الصفاء پرده از این راز برمی‌دارد که دخل و تصرفات و کوشش‌های ناشیانه‌ای برای شیعه و سید نشان دادن شیخ صفی، صورت گرفته است. ولیدی طوغان، منشاء صفویان، ص ۸. نقل شده در: مقدمهٔ صفوه‌الصفاء، ص ۲۰-۲۳.
 ۱۷ کسروی، «شیخ صفی و تبارش»، ص ۶۳.

۱۸ مسجد سرخ ساوه را به نام‌های مسجد قرمز یا مسجد میدان می‌شناسند. کتیبهٔ مذکور از گچ و به خط ثلث در ایوانی در شمال شرقی مسجد است.

شاه طهماسب بهادرخان».^{۱۹} اما در کتیبه دیگری از شاه طهماسب که داخل صفة صاحب است و به خط ثلث در تاریخ ۹۳۸ ق نوشته شده نسب سیادت شاه طهماسب آشکار شده است: «السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب الصفوی الحسینی بهادرخان». تا انقراض سلطنت صفویان، سایر پادشاهان این دودمان در کتیبه‌ها و اسناد خود نسبت‌های «حسینی» و «موسوی» را در دنباله نام خود ذکر می‌کردند.^{۲۰} صفوه‌الصفای یک نمونه از اسناد تاریخی است که دخل و تصرفاتی به آن راه یافته است و «کسی چه می‌داند که با دستور او [(شاه طهماسب)] نسخه‌های کهنی از ابن بزار نابود نگردانیده باشند».^{۲۱} گفته می‌شود از دوره حکومت مقتدر امویان فقط دو کتاب باقی مانده است. به عبارتی این دوره در سکوت مرگ‌باری خفته است. بی‌خبری ما نسبت به امویان، شاید به سبب دشمنی عباسیان باشد. همه مصالب تاریخی درباره امویان در واقع پس افول قدرت آنان نوشته شده است. این

منابع به جز عمر دوم، همه خلفای اموی را بی‌دین و سبک‌سر معرفی کرده‌اند.^{۲۲} بنابراین موضوع غربی نیست که عباسیان در تحریف تاریخ امویان جدّ بلیغ کرده باشند و مآثر آنان را به نام خود جا زده باشند. یک نمونه از این اقدامات، انتساب ساخت قبه‌الصخره به مأمون عباسی است. در حالی که کتیبه قبه‌الصخره تصریح می‌کند که سازنده‌اش عبدالملک بن مروان بوده است.^{۲۳}

جنگ‌ها و کشورگشایی‌ها هم از عوامل معمول در خرابی شهرها و بناها بوده است. در زمان سلطنت سلطان سنجر، غزها به خراسان حمله کردند. به گفته ظهیری نیشابوری غزها به قتل و غارت و خرابی شهرها دست گشودند؛ من جمله نیشابور: اغلب خلق از زن و مرد و اطفال به مسجد جامع گریختند و غوزان تیغ‌ها کشیدند و چندان مردم را در مسجد بکشتند که کشتگان در میان خون ناپیدا شدند. چون شب درآمد مسجدی بر طرف بازار بود که آن را مسجد مطهر می‌گفتندی. دو هزار مرد در آنجا نماز گزاردندی و قبه عالی داشت، مقرنس به چوب و مدهون و جمله ستون‌هاش مذهب و مدهون. آتش در آن مسجد زدند و لمع‌ها و شعله‌ها چندان ارتفاع گرفت که جمله شهرها روشن شد. [...]

۱۹ این کتیبه، فرمان شاه طهماسب است که مالیات اصفهان و توابع را به مقدار دوهزار تومان بخشیده است.

۲۰ چند نمونه از نام و نسب پادشاهان صفوی: «... السلطان الاعظم الاعدل الاکرم قهرمان ماء و الطین ظل‌الله فی الارضین مالک رقاب الامم مولا ملوک العرب و العجم ابوالمظفر خدای بنده سلطانمحمد پادشاه»؛

«... السلطان الاعظم الاعدل الاکرم الاشجع مالک رقاب الامم مولا ملوک العرب و العجم قهرمان ماء و الطین ظل‌الله فی الارضین خلف الاخلاف سیدالمرسلین السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر ابوالغازی شاه عباس الحسینی الصفوی بهادرخان»؛ «السلطان بن السلطان شاه عباس الثانی الصفوی الحسینی صاحب القرآن»؛ «السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر السلطان سلیمان الحسینی الصفوی»؛ «الشهنشاه الاعظم السلطان بن السلطان المؤید ابوالمظفر السلطان حسین الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان».

۲۱ کسروی، «شیخ صفی و تبارش»، ص ۷۶.

۲۲ دیکسون، خلافت اموی ۶۵-۸۵هـ / ۶۸۴-۷۱۵م: بررسی سیاسی، ص ۲۳.

۲۳ دیکسون، خلافت اموی ۶۵-۸۵هـ / ۶۸۴-۷۱۵م: بررسی سیاسی، ص ۳۴ و ۴۶.

ابنیه و سرای‌ها خراب می‌کردند [...]»^{۲۴} چنگیز پس از تصرف سمرقند، اهالی شهر را بیرون راند و شهر را غارت کرد و «از جماعتی که به صحرا رانده بودند سیه‌زار مرد را از برای آنکه پیشه‌وران خوب بودند به حشر ببرند و باقی را بکشند». در این واقعه، سمرقند ویرانی بسیار به خود دید.^{۲۵} گاهی ماجرای تخریب آثار گذشته در پی وحشتِ عدم و ناتوانی در برابر عظمت دیگران رخ می‌نموده است. میرانشاه پسر تیمور، ربع رشیدی و عمارات سلطانیه و تبریز را ویران کرد. کار میرانشاه نمونه بارز عجز در برابر بزرگی مآثر گذشتگان است. او گفته بود حال که نمی‌توانم چنین بناهایی بسازم پس آن را خراب می‌کنم تا آیندگان این گونه مرا یاد کنند.^{۲۶} میرانشاه به بقای نام و جاودانگی، ناشی از آشنایی با گذشته و تأثیر آن بر آینده است. او خود را با گذشتگان مقایسه می‌کرد. چون او، کسان بسیاری بوده‌اند که به جای تکریم گذشته و آثار آن، راه تحریف گذشته و تخریب آثار گذشته را برگزیده‌اند.

از دیگر عواملی که باعث تخریب بناها و عمارات گذشته می‌شد چشم داشتن به مواد و مصالح آنها بوده است. ظاهراً خلفای نخستین عباسی به بهانه استفاده از آجرهای ایوان مدائن دست به کار خرابی آن شدند و چون در آن کار عاجز ماندند دست برداشتند. این یکی از معروف‌ترین نمونه‌های تخریب آثار گذشته به قصد استفاده از مواد و مصالح آن است. البته انگیزه‌های نژادی و سیاسی هم پشتوانه این کار بوده است. گذشته از طاق کسری، باد ویران‌گری بر چراغدان بسیاری از بناها وزیده است. چه بسیار آثاری که به طمع صاحب مواد و مصالح‌شان دستخوش ویرانی شده و به کام عدم رفته‌اند. چند نمونه از آنها را ذکر می‌کنیم. در تاریخ بخارا منقول است که شمس‌الملک نصر بن ابراهیم بن طمغاجخان در اسکجکت مسجد جامع بنا کرد. خطیب شرع، امامان جمعه را گفته بود که در آن مسجد نماز نگذارند. از این رو «آن مسجد آدینه معطل بماند». تا این که قدرخان جبرئیل بن عمر

۲۴ ظهیری نیشابوری، سلجوق‌نامه، ص ۵۰؛ راوندی، راحه‌الصدور و آیه‌الصدور: در تاریخ آل سلجوق، ص ۱۸۰-۱۸۱. راوندی این مسجد را مسجد مطرز نوشته است. نیز نگاه کنید به این مطلب: «چون غزان برفتند میان مردم شهر سبب اختلاف مذهب حقایق و صفاین عظیم هر شی فرقهای از محلی حشر می‌کردند و آتش در محله مخالفان می‌زدند تا خرابه‌هایی که از غوزان باقی‌مانده بود اطلال شد و قحط و غلا و وبا ظاهر شد». ظهیری نیشابوری، سلجوق‌نامه، ص ۵۱؛ راوندی، راحه‌الصدور و آیه‌الصدور: در تاریخ آل سلجوق، ص ۱۸۲.

۲۵ شبانکاره‌ای، مجمع‌الأنساب، ص ۲۳۷.

۲۶ کلاویخو، سفرنامه کلاویخو، ص ۱۷۰.

گاهی ماجرای تخریب آثار گذشته در پی وحشتِ عدم و ناتوانی در برابر عظمت دیگران رخ می‌نموده است. میرانشاه پسر تیمور، ربع رشیدی و عمارات سلطانیه و تبریز را ویران کرد. کار میرانشاه نمونه بارز عجز در برابر بزرگی مآثر گذشتگان است. او گفته بود حال که نمی‌توانم چنین بناهایی بسازم پس آن را خراب می‌کنم تا آیندگان این گونه مرا یاد کنند.

بن طغرل خان امیر بخارا شد. وی چوبهای آن مسجد را بخريد از ورثه خوانسالار و آن مسجد را ویران کرد و چوبها را به شهر بخارا آورد و مدرسهای بنا کرد به نزدیک چوبه بقالان و آن چوبها را در آنجا خرج کرد و مال بیحد آنجا به کار برد و آن مدرسه را مدرسه کولارتکین خوانند و خاک این امیر در آن مدرسه بود.^{۳۷} از این دست وقایع کم رخ نداده است. مثلاً ناصر خسرو از سرگذشت دو مسجد

باب‌الجوامع و طولون یاد می‌کند که بازماندگان بانیان این مساجد به بهانه تهیدستی درصدد تخریب این مسجدها برآمده بودند و می‌خواستند سنگ و آجر آنها را بفروشند. از قضا حاکمان زمانه این را مسجدها را از آنها خریدند. ناصر خسرو درباره مسجد طولون چنین گفته است:

۳۷ نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۱۹-۲۰.

به روزگار حاکم بامرالله - که جد این سلطان بود - فرزندان این طولون بیامده‌اند و این مسجد را به سی هزار دینار مغربی به حاکم بامرالله فروخته و بعد از مدتی دیگر بیامده و مناره‌ای که در آن مسجد است به کندن گرفته. حاکم فرستاده است که: «شما این مسجد به من فروخته‌اید، چگونه خراب می‌کنید؟» گفته‌اند: «ما مناره نفروخته‌ایم». پنج هزار دینار به ایشان داده است و مناره را هم بخریده.^{۲۸}

مسجد باب‌الجوامع در مصر که عمر و عاص ساخته بود هم ماجرای مشابهی دارد:

و این مسجد را نیز حاکم از فرزندان عمرو عاص بخريد که نزدیک او رفته بودند و گفته: «ما محتاجیم و درویش و این مسجد، پدر ما کرده است، اگر سلطان اجازت دهد بکنیم و سنگ و خشت آن بفروشیم». پس حاکم صد هزار دینار به ایشان داد. آن را بخريد و همه اهل مصر را بر این گواه کرد.^{۲۹}

در ۹۹۸ قی یعقوب‌خان ذوالقدر والی فارس - که گفته‌اند مردی فرومایه بود - در اراضی باغ گلشن قلعه‌های ساخت. برای ساخت این قلعه، سنگ‌های قبرستان مسلمانان که میانه جعفرآباد و مصلی

بود تا قبر هفت‌تنان را برداشته به خرج آن قلعه صرف نمود. او مدرسه دارالوصفا را که از بناهای سلطان ابراهیم میرزا پسر شاهرخ تیموری بود و عمارت دارالایتام و زاویه صوفی آباد خلیل را خراب کرد و سنگ و آجر آنها را در تعمیر قلعه‌اش به کار برد.^{۳۰} گفته شده است که یعقوب‌خان بعداً توسط شاه عباس به عقوبت تخریب دارالوصفا و دارالایتام کشته شد.^{۳۱} معروف است مسعود میرزای ظل‌السلطان پسر بزرگ ناصرالدین شاه قاجار، حاکم اصفهان با همین نیت، بسیاری از آثار صفویان از جمله عمارت نمکدان، هفت‌دست و آینه‌خانه، باغ فراشخانه را تخریب کرد.^{۳۲}

جهانگیر میرزا قاجار در تعلیقاتی که بر آثارالبلاد و اخبارالعباد زکریای قزوینی (۶۰۵-۸۲ هجری) نوشته است نمونه جالب دیگری از ویران کردن آثار قدیم را به دست داده است. او درباره قصر کنگور که امروزه آن را با نام معبد آناهیتا در کنگاور می‌شناسند می‌گوید که:

مترجم به عرض می‌رساند که آثار قصر، حال تحریر که سنه هزار و دویست و شصت و هشت است باقی

۲۸ ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۸۸-۸۹.

۲۹ ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۹۱.

۳۰ حسینی فسائی، فارسنامه ناصری، ج ۱: ص ۴۳۳.

۳۱ مصطفوی، اقلیم پارس: آثار تاریخی و اماکن باستانی فارس، مقدمه: بیج.

۳۲ رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ص ۷۱.

معبد را مالکین جزو خانه‌های خود کرده‌اند نمی‌توان صحیحاً نقشه آن را در نظر گرفت.^{۳۳}

ولادیمیر مینورسکی، ایرانشناس روس در شرح سفرنامه ابودلف به همین ماجرا اشاره‌ای دارد. او گفته است «اینجانب در سال ۱۹۱۶ چند حفار دیدم که در آنجا در کار ساختمان جدید بودند و ایوان مرتفع را که زمانی تکیه‌گاش ستون‌های سرافرازی بود خراب می‌نمودند».^{۳۵} یکی از محله‌های قدیمی کنگاور «گچ‌کن» نام دارد. این محله مشتمل است بر خانه‌ها و کوچه‌هایی که روی معبد آناهیتا و اطراف آن پدید آمده است. چون اکثر اهالی این محله در کار کندن و فروختن گچ این بنای باستانی بودند این محله، «گچ‌کن» نام گرفت. مرحوم مهدی بامداد، نویسنده کتاب معروف شرح حال رجال ایران هم داستانی شنیدنی از ویرانی آثار قدیمه در خراسان دارد. داستانش چنین است:

کدخدای ده چکودر (چکودر مخفف چکاو دره یا چکاو دره و یا چک آب دره است) مجاور رباط شرف سرخس که در یک زمانی از آجرهای رباط مزبور برای ساختن بنایی برای خود استفاده کرده و قبل از اتمام بنا مرده است. [اگر این اتفاق نمی‌افتاد]

است و دو طرف دیگر باقی است دو طرف آن بنیان، خراب شده و دو طرف دیگر باقی است و سنگ‌های بزرگ به طول دو ذرع و نیم و به عرض یک ذرع و نیم در آن قصر کار شده و جمیع آن قصر از سنگ تراش است که به طرز آجر مربع به این طول و عرض بریده‌اند و با گچ کار کرده‌اند. و از امور عجیبه آن است که گچ در آن ولایت به هم نمی‌رسد و در معدن لرستان یا همدان، گچ می‌باشد. چندان گچ به آن قصر ریخته‌اند که حال تحریر، قصر کنگاور، معدن گچ برای ولایات کنگاور و نهاوند و تویسرکان شده است و اهالی این بلاد، سال‌ها است که از آن قصر، گچ برای کارهای خود کشیده و چندین سال دیگر نیز خواهند کشید و مشکل است اتمام او.^{۳۳}

سیاحان و گردشگران فرنگی که این بنای باستانی را دیده‌اند هم ماجرای کندن گچ دیوارهای معبد آناهیتا را گفته‌اند. اوژن فلاندن طراح فرانسوی که در سال‌های ۱۸۴۰ - ۱۸۴۱م معبد آناهیتا را دیده به وجود سنگ و آجر این بنا در ساختمان خانه کنگاوری‌ها اشاره کرده است:

[معبد آناهیتا] به علاوه برای بناهای ساکنین مصالح خوبی دارد و نیز چه بهتر که خانه‌های خود را به تخته‌های مرمر و ستون‌های سنگی این معبد متکی بسازند. اکنون از آجرهایش در ساختمان‌ها به حد وفور یافت می‌شود که چشم از نگرستن به آنها خیره می‌شود. از بقایایش می‌توان به کنه بنا و طرز بنایش پی‌برد؛ اما در اثر آنکه بیشتر قسمت‌های این

۳۳ جهانگیر میرزا در: قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ۵۲۲.

۳۴ فلاندن، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، صص ۱۸۸ - ۱۸۹.

۳۵ ابودلف، سفرنامه ابودلف در ایران (۳۴۱ق)، ص ۱۲۸.

بیشتری در این باره در دست است. در این دوره، آتشی علاقه‌فرنگی‌ها به شناسایی آثار تاریخی ملل شرق شعله‌ور بود و چنان که از گزارش‌های خودشان و بعضی از رجال و صاحب‌منصبان آگاه و فرهیخته ایرانی برمی‌آید مبلغ انبوهی از آثار و اشیاء تاریخی از ایران خارج شده است. البته گنجینه و ویتترین موزه‌های اروپایی هم این موضوع را گواهی می‌کند. مرحوم عبدالغفارخان نجم‌الملک (بعداً نجم‌الدوله) که در ۱۲۹۹ق به قصد برآورد تعمیرات سد ناصری اهواز از شهرهای مرکزی و غرب ایران گذشته بود مواردی از غارت اموال تاریخی ایران به دست فرنگی‌ها گزارش کرده است:

قم، سابق شهر معتبری بوده. از آثار قدیمه در آنجا خیلی دیده میشود. قبور امامزادگان و معارف در آنجا بسیار است که کاشیهای برجسته معرق خوب دارد؛ از جمله علی بن جعفر است و شاهزاده ابراهیم که در مائۀ هفتم و هشتم هجری ساخته شده. دیگر گنبد امیر جلال‌الدین که در سنۀ ۷۹۲ [ق] ساخته‌اند و دیگر قبر علی بن ابی‌المعالی در سنۀ ۷۶۱ [ق] که از آثار معتبره قدیمه‌اند ولی حیف که مستحفظ ندارد و از یک طرف سیاحان فرنگی آثار آنها را می‌برند و از طرفی به حوادث خراب میشود.^{۳۸}

قطعاً تا به حال تمام بنای رباط خراب و ویران شده بود و آجرهای آن را رعایای اطراف کنده و برده بودند. اکنون چون کدخدا قبل از اتمام بنا مرده، رعایای اطراف رباط شرف (از آثار هشت قرن قبل) عقیده و اعتقاد غریبی به آن پیدا کرده و هیچ جرأت نمیکنند که دست به آجرهای ریخته و نریخته آن بزنند.^{۳۶}

و من که نویسنده این سطور باشم به چشم خود دیدم که مردم آبادی مجیدآباد در غرب ساوه، آجرهای کاروانسرای عبدالغفارخان را برای مصارف خود می‌بردند.

افزون بر آن چه گفته شد، یکی دیگر از کارهایی که موجب نقص و ویرانی آثار و محوطه‌های گذشته می‌شد (و می‌شود) گنج‌یابی و کندن و بُردن آثار نفیس موجود در این آثار و بناهاست. در تاریخ یزد گفته شده که محمد بن مظفر، «گنبد مزار سادات عریضی در باغ کمال کاشی در خارج یزد را تخریب کرد تا گنجی که در آن جا بود بردارد».^{۳۷} نمونه این اعمال در کارنامه حکومت‌ها هم دیده می‌شود و اخبار معتنابهی در این باره موجود است. در دوره قاجار که پای فرنگیان بیش از گذشته به ایران باز شده بود گزارش‌های

۳۶ بامداد، آثار تاریخی کلات و سرخس، تهران، ص ۳۷.

۳۷ جعفری، تاریخ یزد، ص ۱۵۴-۱۵۵.

۳۸ نجم‌الملک، سفرنامه خوزستان، ص ۴-۳.

نجم‌الملک مسجد کهنه‌ای در کاشان دیده بود که محراب آن کاشیهای برجسته و معرق خوب داشته و گفته این کاشی‌ها «خیلی تماشایی و معتبر است و فرنگیها همان را اقلأً دوهزار تومان میخرند و حیف که آخر به هر تدبیر باشد خواهند برد».^{۳۹} بهانه‌ها و انگیزه‌های دیگری هم برای ویرانی آثار گذشته می‌توان برشمرد. یکی از این انگیزه‌ها، تخریب موقوفات کهن به قصد دست‌اندازی و تصرف املاک و منافع و عواید آنهاست. وقف‌خواری، پدیده‌ی شناخته شده‌ای است و در نکوهش آن بسیار گفته‌اند. اما با این حال از قوی‌ترین عوامل تخریب اموال و آثار تاریخی بوده است. مؤلف کتابچه موقوفات یزد ضمن اشاره به تعمیرات مسجد جامع کبیر یزد در ۱۲۴۰ق گفته «موقوفاتی بر مسجد نیفزوده [اند] و موقوفات قدیمه مسجد هم به کلی از میان رفته» است.^{۴۰} وی در موارد متعدد به معلوم نبودن موقوفات و متولی و نحوه مصارف و از بین رفتن موقوفات اشاره کرده است. مثلاً درباره مسجد جامع یعقوبی، که

از ساخته‌های شاه یحیی مظفری است گفته «در قدیم‌الایام موقوفات و مصارفی می‌داشته. الحال جزئی باقی مانده».^{۴۱} مرحوم ایرج افشار در سفرش به ابرقو در ۱۳۴۶، مسجد بیرون را دیده و درباره آن نوشته است که این مسجد کتیبه معرق به خط نسخ دارد که «قسمتی از آن را موقوفه‌خواران دنیاخوار شکسته و نابود کرده‌اند. زیرا تمام متن کتیبه ذکر عده موقوفات و نام و موضوع مصرف عواید بوده است. به [منوچهر] ستوده گفتم به سنت عمل کرده‌اند! هر جا که وقفی بوده است خورده‌اند».^{۴۲} وقف‌خواری چنان رایج بوده است که واقفان در متن وقف‌نامه‌ها، متعرضان موقوفات را لعن و نفرین کرده‌اند. در این میان می‌باید به ویرانی آثار و بناهایی اشاره کرد که به طور مستقیم آدمیان در ویرانی آنها دست نداشته‌اند و بر اثر بی‌توجهی رها شده و رفته رفته گرد و غبار ویرانی بر آنها نشسته است.^{۴۳} نویسنده بعضی فضائح الروافض در فضیحت شیعه گفته بود: «من به قم بودم. در مسجدی

۳۹ نجم‌الملک، سفرنامه خوزستان،

ص ۴.

۴۰ طراز، «کتابچه موقوفات یزد»،

ص ۱۲.

۴۱ طراز، «کتابچه موقوفات یزد»،

ص ۲۵.

۴۲ افشار، سواد و بیاض، ج ۱: ص

۲۶-۲۷.

۴۳ علاوه بر آثار و بناهای گذشته،

علوم، فنون، آداب و سنت‌ها - که امروزه

به آن میراث فرهنگی ناملموس گویند -

هم دستخوش فراموشی می‌شده است.

صاحب بن عباد به احیای این موارد در

روزگار خود اشاره کرده است: «امیر سید

شاهنشاه فخرالدوله و ملک‌الامت که

(که خداوند بقای او را به درازا کشاند و

پرچمش را باری کناد) کهنه و فراموش

شده دانش‌ها و ادب‌ها را زنده گردانید

و به نیروی اندیشه و پرچم او بازارهای

کهنه آن دو را که به دست بی‌رونقی بلکه

نابودی می‌بودند برپا داشت». صاحب بن

عباد، امثال سائره از شعر متنبی، ص ۱۴.

بهبانها و انگیزه‌های دیگری هم برای ویرانی آثار گذشته می‌توان برشمرد. یکی از این انگیزه‌ها، تخریب موقوفات کهن به قصد دست‌اندازی و تصرف املاک و منافع و عواید آنهاست. وقف خواری، پدیده‌ی شناخته شده‌ای است و در نکوهش آن بسیار گفته‌اند. اما با این حال از قوی‌ترین عوامل تخریب اموال و آثار تاریخی بوده است.

رفتیم سگی را دیدم». ابوالرشید در جواب او چنین گفته است: «اما جواب این محالات بی‌وزن آن است که در مساجد بیران شده که در و دیوار ندارد سگ و سگ‌شکلان در شوند، اگر به قم باشد و اگر به اصفهان».^{۴۴} مسجد تاریخانه‌ی دامغان سال‌ها و قرن‌ها متروک بوده است. مسجد کبود تبریز و

مسجد عتیق شیراز هم روزگاران دراز بر اثر بی‌مهری رها و ویران مانده بودند. وقتی سرنوشت این مسجدها - که خانه‌های خدایند و به آبادی آنها توصیه شده - چنین است، ویرانی و هدم مقدار بی‌شماری از آثار گذشته به سبب بی‌توجهی و رهاشدن دور از انتظار نیست. در این روزگار که همگان

۴۴ قزوینی رازی، نقض معروف به بعضی منالاب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»، ص ۲۰۷.

بر اهمیت و ضرورت حفظ آثار گذشته آگاهند در کنار راه‌ها، آبادی‌ها و شهرها، تعدادی آثار رها شده و ویران می‌توان دید. انگیزه‌های نوظهور دیگری برای از بین بردن آثار تاریخی متولد شده است که سر و صورت علمی و موجهی دارد اما نتیجه آن از میان رفتن تعدادی از آثار تاریخی است. برای نمونه ماجرای تخریب عمارت قاجاری طاق بستان را به اختصار بیان می‌کنیم. در دوره قاجار بر روی چشمه طاق بستان، عمارتی دو اشکوبه بنا شده بود. بنای مذکور به طرز چهارصفه ساخته شده و طاق‌ها و ایوان‌های آن را شبیه حجره‌های ساسانی طاق بستان درآورده بودند و در بنای این عمارت، ستون‌ها و سرستون‌های ساسانی را به کار برده بودند. روی ازاره‌های سنگی‌اش هم صحنه‌های شکار و مجالس بزم به طرز خسروان ساسانی کنده بودند. این عمارت در دهه چهل شمسی به بهانه غیرموجهی تخریب شد.^{۴۵} بهانه تخریب این بنا، دستیابی به آثار دور ساسانی بود و از قضا این اتفاق بر

دست کسانی افتاد که علی‌الظاهر پاسداران آثار تاریخی بودند.

آن چه گفته شد فصل کوچکی از قصه دراز تحریف گذشته و تخریب آثار گذشتگان بود. اگر بخواهیم پاره‌ای از علل و انگیزه‌های ویرانی آثار گذشته را بگوییم، این موارد را می‌توان برشمرد:

- بی‌توجهی و رها کردن؛
- زدودن نام و یاد سازندگان؛
- دشمنی‌های نژادی و سیاسی؛
- اختلافات مذهبی؛
- باورها؛
- استفاده از مواد و مصالح؛
- توسعه و عملیات عمرانی؛
- گنج‌یابی؛
- دست‌اندازی و تصرف و تصاحب.

۴۵ لوهای، «عمارت قاجاری طاق بستان»، ص ۶۹

منابع

- ابن بزاز اردبیلی (۱۳۷۳). صفوه‌الصفاء، مقدمه و تصحیح غلام‌رضا طباطبایی مجد، تبریز: مصحح.
- ابن بلخی. (۱۳۶۳). فارس‌نامه. به سعی و اهتمام گای لسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: دنیای کتاب.
- ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۶۲). مقدمه. ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابودلف (ابن‌المهلل). (۱۳۴۲). سفرنامه ابودلف در ایران (۳۴۱ق)، با تعلیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه سیدابوالفضل طباطبایی، تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین.
- افشار، ایرج. (۱۳۸۹). سواد و بیاض، تهران: اساطیر، ج۲.
- آیت‌الله‌زاده شیرازی، باقر. (۱۳۵۸). مسجد جامع اصفهان. تهران: موزه رضا عباسی.
- بامداد، مهدی. (۱۳۴۴). آثار تاریخی کلات و سرخس، تهران: انجمن آثار ملی.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. (۱۳۸۶). تاریخ بلعمی، به تصحیح محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) و محمدپروین گنابادی، تهران: هرمس.
- بووا، لوسین. (۱۳۳۶). برمکیان بنا بر روایات مورخین عرب و ایرانی، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بیانی، شیرین. (۱۳۸۶). شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ.
- جعفری، محمد بن حسن جعفری. (۱۳۴۳). تاریخ یزد. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- حسینی فسائی، حاجی میرزا حسن. (۱۳۶۷). فارسنامه ناصری، به تصحیح دکتر منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر.
- دیکسون، عبدالامیر عبد. (۱۳۸۱). خلافت اموی ۶۵-۸۵هـ.ق / ۶۸۴-۷۱۵م: بررسی سیاسی، ترجمه گیتی شکری. تهران: طهوری.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان. (۱۳۸۶). راحه‌الصدر و آیه‌السرور: در تاریخ آل سلجوق. سعی و تصحیح محمد اقبال. تهران: اساطیر.
- رشیدالدین فضل‌الله. (۱۳۷۴). جامع‌التواریخ. به کوشش دکتر بهمن کریمی، تهران: اقبال.
- رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم. (۱۳۵۲). آثار ملی اصفهان، تهران: انجمن آثار ملی.
- شبانکارهای، محمد بن علی بن محمد. (۱۳۶۳). مجمعالأنساب، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- صاحب بن عبّاد. (۲۵۳۶). امثال سائره از شعر متنبی، ترجمه دکتر فیروز حریرچی. تهران: انتشارات سحر.
- طراز، عبدالوهاب. (۱۳۴۱). «کتابچه موقوفات یزد». به کوشش ایرج افشار، در: فرهنگ ایران زمین، شماره ۱۰، ص ۵-۱۱۸.
- ظهیری نیشابوری، ظهیرالدین. (۱۳۹۰). سلجوق‌نامه. تصحیح میرزا اسماعیل افشار (حمیدالملک) و مجمد رضانی صاحب کلاله خاور. تهران: اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). شاهنامه، تهران: هرمس.
- فلاندن، اوژن. (۲۵۳۶). سفرنامه اوژن فلاندن

- و فرهنگی.
- مصطفوی، سیدمحمدتقی. (۱۳۴۳). اقلیم پارس: آثار تاریخی و اماکن باستانی فارس، تهران: انجمن آثار ملی.
 - ناصر خسرو قبادیانی مروزی، ابومعینالدین. (۱۳۷۵). سفرنامه، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقتی، تهران: زوار.
 - نجمالملک، میرزا عبدالغفار. (۱۳۸۵). سفرنامه خوزستان، بهکوشش دکتر سیدمحمد دبیرسیاقتی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
 - نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. (۱۳۶۳). تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران: توس.
 - هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخبجوانی. (۱۳۵۷). تجاربالسلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی. تهران: کتابخانه طهوری.
- به ایران، ترجمه حسین نورصادقی، تهران: انتشارات اشراقی.
- قزوینی رازی، نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل. (۱۳۵۸). نقض معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»، به تصحیح میرجلالالدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی.
 - قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود. (۱۳۷۳). آثارالبلاد و اخبارالعباد. ترجمه با اضافات از جهانگیرمیرزا قاجار، به تصحیح و تکمیل میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
 - کاظمی موسوی، احمد. (۱۳۹۷). خاقان صاحبقران و علمای زمان: نقش فتحعلی شاه در شکل گیری روندها و نهادهای مذهبی نو. تهران: آگاه.
 - کسروی، احمد. (۱۳۰۵-۱۳۰۶). «شیخ صفی و تبارش»، در: کسروی، احمد. (۱۳۵۲). کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
 - کلاویخو، رویی گونسالس. (۱۳۳۷). سفرنامه کلاویخو. ترجمه مسعود رجینیا، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
 - لوشای، هایز. (بهار و تابستان ۱۳۸۱). «عمارت قاجاری طاق بستان»، ترجمه سیامک خدیوی، در: اثر، شماره ۳۳-۳۴.
 - محمدی ملایری، محمد. (۱۳۷۹). تاریخ و فرهنگ ایران در دوره انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی. ۶ ج، تهران: توس.
 - مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۲). نزهتالقلوب، به اهتمام و تصحیح گای لسترنچ، تهران: دنیای کتاب.
 - مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۹۰). التنبيه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی

توپ و میدان: ذهنیت جمعی و واقعیت فضا^۱

مهنام نجفی

این متن را به استاد گرانقدرم دکتر زهرا اهری تقدیم می‌کنم که در محضرشان لذت کندوکاو در فضاهای شهر را چشیدم و اهمیت فهم معماری در بستر شهر را دریافتم. کلاس «تاریخ شهر در ایران» برای من آغاز راهی تازه شد و راهنمایی ایشان در پایان‌نامهام یمودن این راه را میسر کرد. قدردانشان هستم، برای همه آنچه از ایشان آموختم و می‌آموزم.

۱ سابقه تحقیق نگارنده درباره «میدان توپخانه» به کلاس دکتر زهرا اهری، کلاس «تاریخ شهر در ایران» در دوره کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران در دانشگاه شهیدبهشتی، باز می‌گردد. این تحقیق در پایان‌نامه نگارنده، با عنوان «تحلیل و بازشناسی میدان توپخانه تهران در دوره ناصری» ادامه یافت که با راهنمایی دکتر زهرا اهری و مشاوره دکتر اسکندر مختاری طالقانی به انجام رسید. کتاب میدان توپخانه دارالخلافه ناصری: ذهنیت ایرانی و راه‌آورد دیگری، که بر این پایان‌نامه مبتنی است، در سال ۱۳۹۲ توسط انتشارات روزنه منتشر شد.

حضور در میانه فضای گشاده‌ای که با توپ‌ها و توپچی‌ها محاصره شده، امروز برای ما، تجربه‌ای رعب‌آور را تداعی می‌کند و یادآور سرکوب است؛ ولی در دوره قاجاریه، چنین فضایی یکی از مهم‌ترین میدان‌های شهر بود و میدان توپخانه تهران ناصری، میدان پرآوازه

پایتخت که هنوز نامش بر سر زبان‌هاست، مصداق چنین فضایی در زندگی شهر بود. در این نوشتار از کیفیت غریب این فضا می‌پرسیم.

۱. کالبد نظامی و فضای عمومی
میدان توپخانه تهران در اوایل سومین دهه از حکومت ناصری در پیشگاه شمالی

ارگ سلطنتی بنا شد. عرصه فراخ این میدان در ردیف پیوسته‌ای از حجره‌های دوطبقه محصور شد که به توپ‌ها و توپچیان اختصاص داشت. در حجره‌های طبقه پایین توپ‌ها، آماده و سوار، مستقر شد و در حجره‌های بالا توپچی‌ها ساکن شدند. بر جداره پیرامون میدان تصویر سربازهای مسلح و گلوله‌های توپ نقش بست و در پیرامون حوض میانه میدان توپ‌هایی جای گرفت که میدان را هدف گرفته بود. عمارت قورخانه،



کارخانه اسلحه‌سازی ارگ سلطنتی، هم با دروازه‌های به میدان راه یافت. چنین به نظر می‌رسد که میدان تازه پایتخت به تناسب نامش سراسر به توپ و توپچی و توپخانه مختص بود. علاوه بر این، در پیرامون میدان هیچ بنایی نبود که سروکاری با مردم داشته

باشد و نسبتی با زندگی شهر. بنای مجلل جانب شرقی میدان عمارت شخصی یکی از درباریان ناصری بود. او در ازای پرداخت مبلغی به شاه اجازه یافته بود که نمای بخش بیرونی عمارتش را به میدان تازه بگشاید.^۲ شش دروازه دیگر در چهار جانب میدان به خیابان‌های پیرامونی آن گشوده می‌شد. مجلل‌ترین دروازه میدان، دروازه باب‌همایون، به خیابانی به همین نام گشوده می‌شد که درون ارگ سلطنتی واقع بود و به کاخ گلستان راه می‌برد. دروازه مزین دیگر دروازه خیابان ناصریه بود که در محل خندق شرقی ارگ ساخته شده بود. دروازه‌های خیابان‌های چراغ‌گاز، لاله‌زار، علاءالدوه، و مریضخانه هم در سه جانب دیگر میدان در میان ردیف پیوسته حجره‌های توپ و توپچی تعبیه شد. ولی خیابان‌های منشعب از میدان

۲ عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۱۳۸.

نخستین و مهم‌ترین خیابان‌های پایتخت بود که نه فقط میدان را به شبکه نوظهور خیابان‌ها در گستره شهر می‌پیوست، که آن را به مرکز و مبدأ شهر تازه بدل می‌کرد. عرصه فراخ میدان چون سرچشمه و آبریزی شد که به واسطه خیابان‌ها زندگی را در شهر به جریان می‌انداخت و از زندگی شهر سیراب می‌شد. توصیفات متعدد از زندگی پرشور میدان در این برهه گواه نقش مهم آن به مثابه میدان عمومی شهر است. ارنست اورسل، سیاح اروپایی، در سفرنامه‌اش مفصل به میدان توپخانه پرداخته و «انبوه عظیم خلق» و «دریای موج انسان‌ها» را در میدان توصیف کرده است: او از کاروان‌های طولی می‌گوید که از نقاط مختلف آسیا آمده و انواع تولیداتشان را به بازار بزرگ تهران آورده‌اند؛ از انبوه جمعیتی می‌گوید که در میدان با عجله در رفت‌وآمدند؛ از لوطی‌ها و مارگیرها و عنتربازها و چشم‌بندها و بندبازها که جابه‌جا بساط کرده و جمعیتی را دور خود گرد آورده‌اند؛ از شاطرهای سرخپوش شاه که

دور میدان گشت می‌زنند؛ از زوار کاشغر که از چین رسیده‌اند و راهی مکه و مدینه‌اند؛ از مروی‌ها، هراتی‌ها، گبرها، ترک‌ها، کوه‌نشینان قره‌باغی، اعراب، خوانین ترکمن، مرتاضان هندی، ایلاتی‌های چادرنشین، کابلی‌ها، قندهاری‌ها، ارمنی‌ها، شاهسون‌ها، خیوه‌ای‌ها، و صدها ملت و صدها نژاد که با هم در این میدان برخورد می‌کنند.^۳

اما تحقق این کیفیت فضایی چگونه در چنین کالبدی ممکن شد؟ کالبدی که این‌چنین به ابزار و امور نظامی اختصاص یافته بود، چرا باید مکان انشعاب نخستین و مهم‌ترین خیابان‌های شهر می‌شد و انبوه مردم را به خود فرا می‌خواند؟ زندگی روزمره شهر چگونه در عرصه‌ای رونق گرفت که در تسلط توپ‌ها و توپچیان بود و در هر سویش نشانه‌ای از قدرت نظامی و سرکوبگر حکومت داشت؟ چگونه بود که آن همه توپ سوار در پیرامون میدان و ردیف توپ‌های مستقر در میانه آن که جابه‌جای این عرصه را نشانه گرفته بود،

۳ ارنست اورسل، سفرنامه اورسل، ص ۱۰۲-۱۰۵.

حضور مسلط آن نظامیان توپچی که بر قابلیت شلیک توپ‌های میدان گواهی می‌کرد، و انبوه نشانه‌هایی که بر در و دیوار نقش بسته بود عرصه را بر حضور مردم تنگ نمی‌کرد و در تقابل با زندگی روزمره شهر نبود؟ این دو کیفیت نظامی و عمومی، که این همه متناقض و ناسازگار به نظر می‌رسد، چگونه این چنین هماهنگ و سازگار با یکدیگر بود و آمیخته با هم مهم‌ترین عرصه عمومی پایتخت را تحقق بخشیده بود؟

۲. توپ وارداتی، میدان وارداتی؟

میدان توپخانه پایتخت ناصری تنها میدان توپخانه در ممالک محروسه نبود؛ این میدان در امتداد سنتی ساخته شده بود که نمونه‌های متعددی در شهرهای مختلف ایران داشت. میدان توپخانه قدیم دارالخلافه، که میدان جدید توپخانه جانشینی برای آن محسوب می‌شد، شبیه‌ترین و مهم‌ترین این نمونه‌ها بود. میدان توپخانه تبریز و میدان توپخانه شیراز — در پیش‌گاه ارگ حکومتی تبریز و

ارگ کریم‌خانی شیراز — دو نمونه پرآوازه دیگر از این قبیل بود. همه این میدان‌های توپخانه با حجره‌های توپ‌ها و توپچیان محاط بود، حلقه‌ی واصل ارگ حکومتی به شهر تلقی می‌شد، و مکان مهم رویدادهای عمومی شهر بود. تشابه نام، کالبد، و همچنین کیفیت فضایی و نقش این میدان‌ها بر الگویی دلالت می‌کند، الگویی از فضای عمومی در شهر که پیش از هر چیز به واسطه استقرار توپ و توپچی از دیگران متمایز می‌شود.^۴

توپ اختراع حیرت‌انگیز اروپا در دوره رنسانس بود و خیلی زود به ضرورت هر فتحی در هر جنگی بدل شد. حکایت تلاش ایران برای دستیابی به این سلاح نوظهور قصه پرماجری است که از زمان آق‌قویونلوها آغاز می‌شود.^۵ حتی در زمان قاجاریه هم که دیگر قورخانه شاهی به سهولت توپ می‌ریخت، سپاه مملکت از توپ اروپایی بی‌نیاز نبود. آخرین و توانمندترین نسخه‌های توپ همچنان در اروپا ریخته می‌شد و توپ برای ایران

۴ نک: مهنام نجفی. «شکل‌گیری الگوی فضایی میدان توپخانه در شهر قاجاری». در صفحه ۵۶ (بهار ۱۳۹۱). ص ۱۲۱ - ۱۳۳.

۵ سیدجواد طباطبایی. دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، ج ۱، ص ۳۳.

همواره سلاحی وارداتی بود.^۶ آیا الگوی میدان توپخانه هم همچون خود توپ وارداتی نبود؟ آیا ایرانیان در گیرودار جستجوی توپ در ورای مرزهای محروسه بود که میدان توپخانه را کشف کردند؟ آیا ایده این قرارگاه تازه توپ در شهر همراه خود توپ از آن سوی مرزها، دانسته یا نادانسته، به یکباره یا تدریجی و آهسته، وارد شد؟

پیشینه استقرار توپ در شهر در اروپا و عثمانی — که غالباً واسطه ایران و اروپا بود — مؤید این فرضیه نیست. شواهد استقرار توپ در میدان در این مناطق در دو دسته فضاهای نظامی و عمومی می‌گنجد. دسته اول میدان‌هایی چون میدان توپخانه استانبول را شامل می‌شود که به توپ و توپچی اختصاص یافته، ولی جزیی از عرصه عمومی شهر نیست.^۷ این میدان‌ها عرصه‌هایی کاملاً نظامی و منفک از زندگی شهر است و به این ترتیب نسبتی با میدان توپخانه ایرانی، به مثابه میدان مهم شهر، ندارد. دسته دوم دو گروه از میدان‌ها

را شامل می‌شود: اول، میدان‌های کوچک و بزرگی است که توپ در آنها صرفاً به مثابه تندیس و یادگاری از واقعه‌ای تاریخی مستقر شده است؛ دوم، میدان‌هایی وسیع، غالباً محاط در بناهای حکومتی، است که عرصه گشاده آنها فقط به طور موقت و در مراسم رژه به مکانی برای استقرار نظامیان و توپ‌هایشان تبدیل می‌شود و کالبد پیرامونی‌شان به استقرار دائمی آنها اختصاص نیافته است؛ پالاس اسکوتر در روسیه نمونه بارز چنین میدان‌هایی است.^۸ سفرنامه‌های متعدد ایرانیان از سفر فرنگ نیز هیچ شاهد گویایی به دست نمی‌دهد. جستجوی الگوی میدان توپخانه نزد مخترعان توپ و توپخانه به جایی نرسید. رمزگشایی از این فضا در گرو درک آن در بستر فرهنگ و تاریخی است که آن را به مرور، به تناسب امکانات و ضرورت‌ها، موجودیت بخشیده است.

۳. هویت و نقش تازه توپ

تراژدی شکست ایران از عثمانی در نبرد چالدران بزنگاه مواجهه ایرانیان با

۶ برای مثال، نک به روایت

اعتمادالسلطنه از ورود توپ‌های

«جدیدالابتیاع» اروپایی (اعتمادالسلطنه،

روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه: مربوط به

سال‌های ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳ هجری قمری،

ص ۴۶۱).

7 Necla Arslan Sevin.

Gravurlerde yasayan Osmanli.

Ankara: Kultur ve Turizm

Bakanligi, P. 240.

8 Spiro Kostof. *The city*

assembled, p. 156.

قدرت نوظهور توپ است. در این نبرد، شاه اسماعیل، «پادشاه مؤید و منصور»، برای نخستین بار مغلوب شد؛ انبوهی از سربازان قزلباش، به رغم کفایت‌ها و دلاوری‌هایشان، کشته شدند؛ و تبریز، پایتخت ایران، به دست دشمن افتاد.^۹ شکست سخت ایران در این نبرد نه به سبب ضعف سپاه ایران که به سبب تجهیز سپاه عثمانی به سلاح نوظهور توپ بود، سلاحی با قدرتی برتر و بی‌رقیب. از این پس، توپ نماد قدرت و ضرورت پیروزی و امنیت شد. دشواری دستیابی به توپ برای ایرانیان بر ارزش و اهمیت آن افزود و توپ را نزد ایشان به اکسیری دیرباب بدل کرد که برتری و حتی بقایشان در گرو آن بود. به این ترتیب، توپ نزد ایرانیان بر صدر نشست و حتی هاله‌ای از تقدس یافت. حاجت گرفتن از توپ و بست‌نشستن در پناه آن از نشانه‌های بارز این حرمت و تقدس در فرهنگ ایرانی است. توپ‌مروارید میدان ارگ تهران به همین سبب پرآوازه بود؛ قرارگاه آن مکان نذر و نیاز حاجتمندان

بود و محل بست‌نشینی متهمان. ابیات نقرشده روی این توپ قدرت آرمانی آن را اینگونه توصیف می‌کند: داد فرمان که همین توپ همایون‌پیکر / زیور درگه دارا بود و عرصه کین / شهرتش هوش‌ربا از سر قیصر در روم / هیبتش لرزه‌فکن بر تن خاقان در چین.^{۱۰} اما بست‌نشینی در حریم توپ به توپ‌مروارید مزین و منقور منحصر نبود و دیگر توپ‌های میدان نیز چنین نقشی می‌یافت. آوای توپ نیز، چون حریم آن، متبرک بود. صفیر شلیک توپ در ایام شادی، برای طلب برکت، و برای اعلام اوقات خاص در شهر طنین می‌افکند. برگزاری جشن‌ها، اعیاد مذهبی، عید مولود شاه، سلام عام نوروزی، مراسم تاج‌گذاری، مراسم پرده‌برداری و افتتاح، همگی با آوای توپ همراه می‌شد. برای بدرقه شاه و برای استقبال از او، به هنگام سحر و به هنگام افطار، و به هنگام حلول سال نو توپ در می‌کردند. به این ترتیب، آوای شلیک توپ موسیقی متن زندگی ایرانیان شد، همان نقشی که نقاره از دیرباز ایفا می‌کرد. حتی

۹ نک: طباطبایی، همان، ص ۳۹-۴۱.

۱۰ نک: یحیی ذکاء، تاریخچه ارگ سلطنتی و راهنمای کاخ گلستان، ص ۳۹.

در مواقعی توپ و نقاره هم‌نوا می‌شدند و هم‌زمان شهر را خبر می‌کردند. توپی که در شهر و میدان مستقر بود دیگر توپی نبود که از کارخانه اروپایی بیرون آمده بود. توپ میدان صرفاً سلاحی آتشین نبود که در خط مقدم جبهه دشمن را عقب می‌نشاند. این توپ در همزیستی با مردم شهر جزیی از زندگی شهر شده بود و شخصیتی چندوجهی و معنایی تازه یافته بود. توپ میدان پناه‌بخش و یاری‌رسان و متبرک بود و نوای شلیکش در شهر گوش‌نواز اهالی بود و بشارت‌بخش و شادی‌آفرین تلقی می‌شد. به تبع همین نقش و معنای تازه بود که استقرار توپ و توپچی در میدان توپخانه تناقضی با زندگی روزمره شهر نداشت و این دو کیفیت به‌ظاهر ناسازگار در میدان توپخانه سازگار می‌شد.

۴. ضرورت استقرار توپ در میدان

نخستین شواهد استقرار توپ در میدان و همنشینی آن با مردم و زندگی شهر به میدان نقش‌جهان اصفهان در دوره صفویه

بازمی‌گردد. سفرنامه‌ها و گراورهای متعدد از این دوره بر استقرار ردیفی از توپ در پیش‌گاه عالی‌قاپو گواهی می‌دهد که به گفته شاردن در پس «طارمی چوبین منقش» قرار داشت و از غنائم شاه‌عباس در فتح هرمز بود. این توپ‌های نمادین، که توانمندی شاه صفوی را در مقابل دشمنان خاطرنشان می‌کرد، رعایا را به کفایت حکومت دلگرم می‌ساخت و قدرت شاه را به رخ مهمان‌ها و سفرای خارجی می‌کشید. شواهد بعدی از استقرار توپ در میدان به میدان‌های ارگ دوره قاجاریه^{۱۱} بازمی‌گردد؛ میدان‌های ارگ همچون میدان نقش‌جهان در پیش‌گاه مقر حکومت واقع و واسطه حکومت و مردم بود، ولی غالباً در حصار ارگ سلطنتی محصور می‌شد و قرارگاه دائمی نظامیان بود.

با حمله افغان‌ها و انقراض صفویه، دوره طولانی ناامنی و آشوب آغاز شد و تا استقرار قاجاریه ادامه یافت. امنیتی که پایتخت صفوی در پناه آن چنان آزادانه بالیده بود، از کف رفت و میدان پیش‌گاه

۱۱ میدان ارگ تهران، کرمان، و بروجرد نمونه‌هایی از این دست است.

مقر حکومت در درون حصار ارگ عقب نشست. استمرار این میدان، به مثابه حلقه واسط حکومت و مردم، همچنان ضرورت زندگی شهر بود، ولی اوضاع مشوش و شرایط پرخطر بر تمهیدات امنیتی آن افزود. انحصار این میدان‌ها در برج و باروی ارگ و استقرار دائمی توپ‌ها و توپچیان، به مثابه به‌روزترین تسلیحات و نیروهای نظامی، مهم‌ترین این تمهیدات بود. به این ترتیب، توپ‌های میدان نقش جهان، که صرفاً نمادی از قدرت بود، در میدان‌های ارگ به ابزار واقعی دفاع بدل شد، ابزاری که می‌بایست در مقابل حمله دشمن از ارگ و حاکم و شهر دفاع کند. ضرورت احداث چنین میدان‌هایی در شهرهای مختلف و به تبع آن تکمیل عناصر کالبدی و تثبیت کیفیت فضایی آنها به تدریج به شکل‌گیری الگوی میدان توپخانه انجامید که نمونه‌های متعددی در دوره قاجاریه یافت.^{۱۲} میدان توپخانه دارالخلافة ناصری مهم‌ترین و احتمالاً آخرین نمونه این میدان‌هاست که مجدداً از حصار ارگ خارج

شد و با شش خیابان فراخ، که آن را به شهر می‌پیوست، به مبدأ پایتخت بدل شد. شکل‌گیری الگوی میدان توپخانه حاصل همزیستی و همنشینی توپ‌نوا ظهور با زندگی شهر و اهالی آن است. توپ در بستر جامعه ایران هویت تازه‌ای یافت و نقش‌های تازه‌ای عهده‌دار شد و به واسطه همین شخصیت تازه امکان همزیستی مسالمت‌آمیز با مردم و زندگی روزمره شهر را یافت. همچنین، استقرار دائمی توپ و توپچی در میدان شهر که به واسطه شرایط ناامن سیاسی و اجتماعی ضرورت یافته بود، فرصتی برای تعامل توپ و مردم فراهم کرد و هویت تازه‌ای میدان را قوام بخشید. به تعبیری، هویت توپ و کیفیت استقرار آن در شهر، در نسبتی متقابل، همراه با یکدیگر، تحول یافت و در نهایت، زمینه‌ساز ظهور «میدان توپخانه»، به مثابه قلب پایتخت ناصری، شد. میدان توپخانه از تأثیر و تأثر فرهنگ و معماری حکایت می‌کند، از نسبت متقابل ذهن و عین، آنچه در پس اراده‌ها

۱۲ نک: نجفی، همان.

و ایده‌ها زمینه‌ساز وقوع رویدادها و ظهور پدیده‌هاست. حکایت توپ و میدان بر نسبت بنیادین ذهنیت جمعی و واقعیت فضا گواهی می‌دهد و تاریخ معماری را به تاریخ ذهنیت پیوند می‌زند.

کتاب‌نامه

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه: مربوط به سال‌های ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳ هجری قمری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- اورسل، ارنست. سفرنامه اورسل. ترجمه علی‌اصغر سعیدی. تهران: شرکت افست، ۱۳۵۳.
- ذکاء، یحیی. تاریخچه ارگ سلطنتی و راهنمای کاخ گلستان. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹.
- طباطبایی، سیدجواد. دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، ج ۱. تهران: مؤسسه نگاه معاصر، ۱۳۸۰.
- مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من، جلد ۱. تهران: کتاب‌فروشی زوار، بی‌تا.
- نجفی، مهنام. «شکل‌گیری الگوی فضایی میدان توپخانه در شهر قاجاری». در صفحه ۵۶ (بهار ۱۳۹۱)، ص ۱۲۱ - ۱۳۳.
- Arslan Sevin, Necla. *Gravurlerde yasayan Osmanli*. Ankara: Kultur ve Turizm Bakanligi, 2006.
- Kostof, Spiro. *The city assembled*. London: Thames & Hudson, 1999.

نه درخت و نه سیستم: چرا شهرها فقط در داستان می‌توانند بازسازی، فهم و تبیین شوند؟

زینب تمسکی

این ادعا که شهر محل زندگی آدمیست و آدم‌ها موجودات چندبعدی پیچیده و در نتیجه شهرها باید به پیچیدگی آدم‌هایی باشند که در آنها می‌زیند ادعایی تازه نیست. اما اینکه از چه راهی آکادمیای کنونی می‌تواند مسئله شهر را تقلیل ندهد به شاخه‌های مختلف دانش، و همکاری رشته‌های گوناگون چطور می‌تواند به درکی یکپارچه و پیچیده از کلیتی یکپارچه چونان شهر منتج شود؛ پرسشی است محل بحث. از آن زمان که می‌دانیم شهر نه مسئله‌ای در حوزه طراحی و برنامه‌ریزی که پدیده‌ای پیچیده و میان‌رشته‌ای است بیش از نیم قرن گذشته؛ اما هنوز هم نگرش سیستمی به شهر راه حلی برای فهم فرارشته‌ای شهر ندارد و از نظر آوردن پیش‌بینی‌ناپذیری امر انسانی ناتوان و در نتیجه در درک نسبت میان گذشته و آینده شهر، و در موفقیت در تصمیم‌گیری برای شهر که منتج از فهم این نسبت است، ناتوان مانده است.

آن‌طور که برونر در کتاب کلاسیکش طرح کرد؛ ما عالم واقع و تجربه‌هایمان از این عالم را از دو راه متفاوت می‌فهمیم و تفسیر و بیان می‌کنیم: شیوه علمی - منطقی و شیوه روایی. در این نوشته با آغاز از این دسته‌بندی، به این پرسش اساسی پاسخ می‌دهم که چطور این فهم شهر

تصویر ۱. یکی از الواح گلی جاسازی شده بر بدنه بیرونی زیگورات چغازنبیل، در باب انگیزه‌های ساخت بنا از زبان پادشاه شوش و انشان که با اهدای بنا به خدای اینشوشیناک خواستار دوام خوشبختی و جاودانگی بود. (ماخذ: مخزن برخط موزه بریتانیا، شماره ارجاع WCT192806)

اگر پادشاه شوش و انشان در دوره ما می‌زیست و پس از ساخت بنایی عمومی در شهر قصد داشت لوح احداث بنا را به فارسی درج کند؛ چه می‌نوشت؟



از طریق داستانی واحد است که امکان همکاری‌های میان‌رشته‌ای را در فهم و ساختن شهرها فراهم می‌کند. و چطور داستان‌های شهر در قالب فصول کتابی واحد می‌تواند هر یک از این رشته‌ها را در جای خود و به اندازه سهم و اهمیت خود در زندگی آدمی به خدمت بگیرد. برای رسیدن به این هدف به نظریه پیچیدگی و نسبتش با شهر باز می‌گردم. ادعای من این است که روایت یکتا صورتی است که امکان می‌دهد هر سه نقطه قوت نظریه پیچیدگی، یعنی در نظر داشتن ۱. عنصر زمان‌مندی و تغییر؛ ۲. کلیت و ارتباط وجوه مختلف و ۳. معناداری و هویت شهر، که لازمه فهم

شهر است ممکن شود. داستان‌ها امکان در هم آمیختن ابعاد زمان، مکان و رویداد را در یک کل معنی‌دار فراهم می‌کنند. فهم شهر به مثابه داستان گذشته و آینده شهر را به هم می‌آمیزد و در آن خاطرات گذشته و روایت‌ها و تجربه‌ها با امکانات آینده یک‌جا در نظر گرفته می‌شود.

نخستین خالقان می‌دانستند که فقط بناها را خلق نمی‌کنند؛ بلکه در کار ساختن داستانی مدام در حال پیش‌روی‌اند. داستانی که فقط درباره ساختارهای شهر نیست؛ بلکه روایت هدف و معنای زندگی آدم‌های آن است. آنان این داستان را بر الواح گلی می‌نوشتند تا با دیگران به اشتراک بگذارند.^۱

مقدمه

ما آدمیان عالم واقع و تجربه‌هایمان از این عالم را از دو راه متفاوت می‌فهمیم و تفسیر و بیان می‌کنیم: شیوه علمی - منطقی و شیوه روایی. محصول نهایی شیوه علمی - منطقی نظامی از تبیین‌ها و توصیف‌هاست که مبتنی بر ریاضی و متمرکز بر روابط

صوری و ساختاری میان پدیده‌ها است.^۲ این شیوه متعلق به جهان علم تجربی و متوجه مقوله‌بندی منطقی عالم است. شیوه دیگر، شیوه روایی، متمرکز بر معنایی است که به تجربه‌های ما می‌توان نسبت داد، تجربه‌هایی که در قالب داستان بیان می‌شود. داستان‌هایی که درباره آدمی یا نیت‌ها و اقدامات اوست و عواقب و نتایجی که این نیت و اقدامات در پی دارد.^۳ «هر شیوه اندیشه‌ای دارای نقاط قوت خاصی است. شیوه علمی - منطقی به ما قدرت پیش‌بینی می‌دهد تا به وسیله آن فرضیه‌هایمان را در باب ماهیت واقعیت بیازماییم. برخلاف آن، شیوه روایی عالم پیچیده و اغلب مبهم نیت و اعمال آدمی را در ساختار معناداری (در صورت داستان) سامان می‌بخشد.»^۴ این دو شیوه تفکر مکمل هم‌اند و نمی‌توان یکی را جانشین دیگری کرد؛ اما با ورود به دوره مدرن و با تفوق زبان ریاضی و غلبه شیوه تفکر منطقی، از امکان روایت به منزله شیوه‌ای برای تفکر غافل شده‌ایم.

1. <http://comittg.city-insights.com/en/page/3614>

2. Bruner, J. (1986). Actual minds, possible worlds. P12.

برونر نخستین فردی نیست که چنین جنسی از تفکیک میان دو شیوه را طرح می‌کند. بنا بر نظر هوسرل معانی یک نظام را می‌توان به دو دسته بعد فرمی / نحوی آن که برابر ساختار نظام یا به عبارتی ارتباط میان عناصر آن است و نیز بعد استعلایی / غیرجبری یا معناشناختی آن تقسیم کرد.

3. Ibid.

4. Ibid.

آنچه معنا را شکل می‌دهد در مواجهه با واقعیت زندگی روزمره و تعامل با دنیای واقعی، در میانه میدان زندگی، حاصل می‌شود. برای ساکنان مکان این مواجهه در عادات زندگی روزمره، در تجربه آنچه می‌گذرد نمایان می‌شود⁵. و چنین تجربه‌ای را نمی‌توان صرفاً به زبان انتزاعی ریاضیات و منطق تبیین کرد. زبان اعداد و زبان مفاهیم کلی قادر نیست تجربه بلاواسطه از واقعیت را بازنمایی کند. برای این کار ما به زبانی استعاری نیاز داریم. با این حال ما هنوز در برنامه‌ریزی‌ها بر اساس قوانین علم تجربی واقعیت را در قالب دوتایی‌های عینی/ذهنی و حقیقی (برآمده از علم تجربی)/شخصی طبقه‌بندی می‌کنیم و آنچه ذهنی و شخصی است را به سبب ناتوانی در آزموده شدن و مورد توافق جهانی قرار گرفتن در نظر نمی‌گیریم. در شیوه فهم علمی - منطقی، امکان پرسش از اینکه چرا انسان‌ها می‌سازند؛ غایت زندگی آدمیان چیست و ساخته آدمی چگونه می‌تواند در خدمت این غایت باشد منتفی

است. محدودیت اساسی این شیوه در این است که در آن اشاره به هر آنچه آدمی تجربه می‌کند و ادراک subjective خوانده می‌شود ارزشمند نیست. از سوی دیگر زبان ریاضی زبان جهانی است که تفاوت‌ها را بر نمی‌تابد. دنیایی که می‌سازد دنیای همسانی‌ها و عدم تنوع است. در این زبان مسلط universal، کیفیت خاص هر مکان و زمان و فرهنگ امکان ظهور نمی‌یابد. محتوای شاعرانه واقعیت در این صورت منطقی امکانی برای پدیدار شدن ندارد⁶. بدین ترتیب ساحت مهمی از وجود آدمی از میانه میدان تصمیم‌گیری‌ها حذف می‌شود. آدمی بسان کلی پیچیده با ساحت متفاوت مطرح نمی‌شود و عالم طراحی و برنامه‌ریزی نیز به تبع آن تک‌ساحتی است. در حالی که کاربرد هر یک از این دو شیوه شناخت و فهم جهان در مطالعه و برنامه‌ریزی برای شهر دو نتیجه کاملاً متفاوت حاصل می‌کند؛ در این نوشته می‌خواهم بر اساس مضمون این تفکیک نشان بدهم که چگونه شیوه روایی به

5. Pérez Gómez, Alberto. "Early Debates in Modern Architectural Education: Between Instrumentality and Historical Phronesis."
6. Ibid.

صورت عام و بهره‌گیری از داستان به صورت خاص برای فهم شهر و در نتیجه تصمیم‌گیری و طراحی برای آن ضروری و گریزناپذیر است. امیدوارم طرح این بحث به صورت ضمنی روشن کند که غفلت از شیوه روایی در فهم شهر برای طراحی‌های امروزان چه پیامدهای ناگواری در پی داشته و خواهد داشت.

نظریه پیچیدگی و شهر

اگر پیچیدگی عامل حیات‌بخش شهرهاست، بدون ساده‌سازی، تجزیه و تحلیل ابعاد مختلف شهر، ترسیم‌های گرافیکی و تحلیل‌های آماری چه راهی برای فهم شهر می‌ماند؟ آشفتگی را چگونه می‌توان به فهم درآورد؟

«فکر کردن نیز به اندازه هر عمل و اقدام دیگری راهبردها و فنون خاص خود را دارد». از آنجا که به همه مسائل نباید به روشی یکسان اندیشید؛ پیش از هر اقدام و قبل از هر فکری در باب شهرها نخست باید روشن کرد اصلاً شهر چگونه مسئله‌ای است.^۷ جین جیکوبز فصل پایانی کتاب

زندگی و مرگ شهرهای بزرگ آمریکا^۸ را با این جملات آغاز کرده است. کتابی که هنوز هم از قله‌های اندیشه شهری است. او به نقل از ویور سه مرحله مختلف رشد اندیشه علمی را توان مواجهه با ۱. مسائل ساده و ۲. پیچیدگی‌های بی‌انتظام و ۳. پیچیدگی‌های سازمان‌یافته معرفی و شیوه مواجهه شهرسازان دوره مدرن با شهر، یعنی اندیشیدن به آن به مثابه مسئله‌ای ساده، را نقد کرد. در نظر او رشد اندیشه در پس برنامه‌ریزی شهری نیز از سه مرحله یادشده گذر کرده است. مسائل ساده مسائلی‌اند که در آن دو (یا در نهایت سه - چهار) متغیر با هم ارتباط دارند و می‌توان از راه کمیت اول رفتار دومی را - با نادیده گرفتن تاثیر اندک باقی عوامل - با دقتی بالا شناخت؛ نظیر رابطه میان فشار گاز و حجم آن.^۹ قسمت عمده پیشرفت صنعتی بشر بر اساس کاربرد همین جنس مسائل با ساختار ساده بوده است.

دسته دوم مسائل، یعنی پیچیدگی‌های بی‌انتظام، با سیستم‌های بزرگ حاوی

7. Jacobs, Jane. Death and Life of Great American Cities. P. 428.

۸. کتاب را حمیدرضا پارسی و آرزو افلاطونی در ۱۳۸۶ با عنوان زندگی و مرگ شهرهای بزرگ آمریکایی به فارسی ترجمه کرده‌اند.
۹. ص ۴۲۹.

آشفتگی سراسری شهرها دهه‌ها خاطر نظریه‌پردازان و برنامه‌ریزان شهری را می‌آزرد و تمایل به عقلانی کردن و نظم بخشیدن به شهرها به ساده‌سازی مسائل شهری و تقلیل ابعاد درهم‌تنیده شهرها انجامید. در دوران مدرن این امر سبب طرح‌های شهری‌ای شد که بیش از ساکنان برای اداره‌کنندگان، ماموران مالیات و گردشگران خوانا و قابل درک بود. تازه در دهه‌های اخیر بود که روشن شد آنچه شهرها را زنده می‌سازد همین آشفتگی است

متغیرهای بسیار سر و کار دارد. در این جنس مسائل رفتار هر یک از متغیرهای مستقل بی‌نظم و ناشناخته است؛ اما سیستم به مثابه کل دارای ویژگی‌های متوسط قابل تحلیل و منظمی است؛ نظیر طول عمر آدمی که در میان افراد مستقل بسیار متفاوت است اما در جمعیت بالای ده هزار نفر می‌توان تا میزان خوبی حد متوسط آن را پیش‌بینی کرد. روش شناخت در این نوع مسائل تحلیل آماری و استفاده از نظریه احتمالات است.

در سومین دسته از مسائل، پیچیدگی‌های سازمان‌یافته، متغیرهای متعدد با یکدیگر ارتباطات درهم‌تنیده‌ای

در یک کل ارگانیک دارند^{۱۰}. خاصیت چنین نوع مسائلی این است که، بدون آنکه بدانیم چگونه، هر تغییری در یکی از اجزاء به تغییر در دیگر اجزا و در کل می‌انجامد. بنابراین متوسط رفتار این متغیرها را نمی‌توان بر اساس محاسبات آماری پیش‌بینی کرد. شهرها دقیقاً مسائلی از این نوعند. در حالی که به گفته جیکوبز نظریه‌پردازان شهری مدرن متداوما شهرها را به منزله مسائل ساده و پیچیدگی بی‌انتظام در نظر گرفته و سعی در تحلیل و برخورد با آنها بدین دو شیوه داشته‌اند.

آشفته‌گی سراسری شهرها دهه‌ها خاطر نظریه‌پردازان و برنامه‌ریزان شهری را می‌آزرد و تمایل به عقلانی کردن و نظم بخشیدن به شهرها به ساده‌سازی مسائل شهری و تقلیل ابعاد درهم‌تنیده شهرها انجامید. در دوران مدرن این امر سبب طرح‌های شهری‌ای شد که بیش از ساکنان برای اداره‌کنندگان، ماموران مالیات و گردشگران خوانا و قابل درک بود. تازه در دهه‌های اخیر بود که روشن

شد آنچه شهرها را زنده می‌سازد همین آشفته‌گی است^{۱۱}. مطالعات در باب پیچیدگی در دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۰ پا گرفت و به سبب کاربردپذیری وسیعش میان رشته‌های مختلف شایع شد. شاخه‌ای از برنامه‌ریزی شهری با عنوان نظریه پیچیدگی شهرها در ۱۹۸۰ ظهور کرد^{۱۲}. به یاری این نوع مطالعات روشن شد فهم پدیده‌های چندوجهی در هم‌تنیده‌ای چون شهر چگونه ممکن می‌شود.

اگر شهر سیستم نیست پس چیست؟ سیستم‌های پیچیده درهم‌تنیده یا کلتی معنادار؟

بیشتر نویسندگان تا دهه‌های اخیر بر سر این توافق داشتند که شهر باید به مثابه کلتی در نظر گرفته شود که درون آن هر چیزی به همه چیزهای دیگر ربط پیدا می‌کند^{۱۳}. اما در توصیف اینکه چنین کلتی چیست و مطابق چه قاعده‌ای باید با آن رفتار کرد توافقی وجود نداشته است. راهبردهایی که آنان برای مواجهه با این

10. Marohn, Charles. "Organized Complexity." Strong Towns. Accessed January 2019, 19. <https://www.strongtowns.org/journal/4/5/2016/organized-complexity>.

11. Hemenway, Toby. The Permaculture City: Regenerative Design for Urban, Suburban, and Town Resilience. Chelsea Green Publishing, 2015.

12. Ibid.

13. Harvey, David. Social Justice and the City. University of Georgia Press, 2010 (revised version). P 303.

14 Harvey, David. Social Justice and the City. University of Georgia Press, 2010 (revised version), P 303.

۱۵. برای آنکه تفاوت میان دو نوع ساختار انتزاعی نیمه‌شبکه و درخت را بفهمیم نخست باید مفاهیمی را روشن کنیم. یک مجموعه مجموعی از اجزاست که ما تصور می‌کنیم بنا به دلیلی به یکدیگر تعلق دارند. وقتی اجزای یک مجموعه به سبب کار یا همکاری با یکدیگر به هم تعلق دارند، ما آن مجموعه را سیستم می‌خوانیم. فرض کنید داروخانه‌ای منتهی به نیش یک چهارراه با چراغ قرمز قرار دارد که یک دکه روزنامه‌فروشی نیز پیوسته بدان در پیاده‌رو نصب شده است. مشتریانی که پشت چراغ قرمز منتظر می‌شوند؛ چون کار دیگری ندارند، به روزنامه‌های به نمایش گذارده‌شده می‌نگرند و گاه از آن خرید می‌کنند. کل این اجزا یعنی آدم‌ها، داروخانه و پیاده‌رو و چراغ قرمز و دکه و روزنامه‌ها و پولی که جابجا می‌شود با هم کار می‌کنند و در نهایت یک سیستم می‌سازند. ارتباط میان اجزای این سیستم را به صورت ساختاری انتزاعی می‌توان دریافت. اگر در این ساختار زیرمجموعه‌ها با یکدیگر هم‌پوشانی داشته باشند؛ ما ساختار نیمه‌شبکه و در غیر این صورت ساختار درختی خواهیم داشت. اجزای ثابت این سیستم - یعنی چیزهایی به جز پول و مردم - واحد شهری خوانده می‌شود. در ساختار درختی هیچ یک از اجزای یکی از واحدهای شهری با واحدهای دیگر ارتباط مستقل نخواهد داشت. درست مثل اینکه در یک جامعه اعضای یک خانواده مجاز نباشند با اعضای خانواده‌های دیگر دوستی کنند؛ مگر آنکه کل خانواده با کل خانواده دیگر دوست باشد.

اما شهر درخت نیست، نمی‌تواند و نباید باشد. شهر محلی برای زندگیست و در شهری که به سبب درخت بودن هم‌پوشانی، یعنی تداخل و هم‌زمانی، اجزای مختلف زندگی درونش از هم بگسلد؛ زندگی به قطعه‌هایی تجزیه خواهد شد. الکساندر هشدار می‌دهد «اگر شهرها را مثل درخت طراحی کنیم؛ آنها زندگی ما را تکه تکه خواهند کرد»

کلیت در نظر می‌گیرند گاه به همان دیدگاهی منجر می‌شود که شهر را به مثابه مسئله‌ای ساده یا با پیچیدگی بی‌انتظام می‌دید. یعنی شهر به منزلهٔ مجموع آماری چیزها و فعالیت‌ها. مدل‌سازی سیستمی نیز گرچه متوجه تاثیر و تاثرات اجزای شهر است؛ چون دسته‌ها و فعالیت‌های

ثابتی برای شهر تعریف می‌کند، انعطاف لازم برای مواجهه با ساختار پویای روابط اجتماعی در شهر را ندارد.^{۱۴}

در مقاله شهر درخت نیست، کریستوفر الکساندر نخستین بار در ۱۹۶۵ ایدهٔ شهر به مثابه نیمه‌شبکه را در انتقاد به ساختار درختی شهرهای مدرن طرح کرد.^{۱۵}

مهم‌ترین مشکل ساختارِ درختی ایستا و ثابت بودن آن است، در حالی که شهرها پویا و مدام در حال دگرگونی‌اند؛ درخت فقط یک ساختار یکتاست، در حالی که شهرها می‌توانند و باید در فرم‌های فضایی و پیکربندی‌های متنوعی وجود داشته باشند؛ و در حالی که ساختار سلسله‌مراتبی درخت نظمی کاملاً روشن و قطعی دارد و سازمان‌دهی نهایی شده است؛ شهرها همواره آثاری در حال پیش‌روی و تغییر خواهند بود^{۱۶}.

چه درخت و چه نیمه‌شبکه هر دو شیوه‌هایی‌اند برای اندیشیدن در باب این که چطور مجموعه‌ای از تعداد زیادی

سیستم کوچک ترکیب می‌شود و سیستمی پیچیده را تشکیل می‌دهد. در واقع هر دو نام‌هایی‌اند برای ساختار هر مجموعه. الکساندر معتقد بود آن قاعدهٔ نظم‌بخش که ماهیتا شهرهای مصنوع را از شهرهای ارگانیک متمایز می‌کند، اندیشیدن به شهر همچون درخت در اولی و همچون نیمه-شبکه در دومی است. تفاوت مهم

این دو نوع سیستم درختی و نیمه‌شبکه در پیچیدگی / عدم پیچیدگی ساختارشان است^{۱۷}. عدم پیچیدگی ساختار درختی مثل تلاش برای قرار دادن شمعدان‌ها درست به صورت متقارن در دو سوی میز ناهارخوریست. پیچیدگی ساختار نیمه‌شبکه را در آثار هنری بزرگ می‌توان دید. یکی از اثرات اندیشیدن به شهر با ساختار درختی حوزه‌بندی فعالیت‌ها و جداسازی آنهاست. در حالی که در شهر به طور معمول مرز فعالیت‌ها مبهم است و مثلاً بازی کردن بچه‌ها نه فقط در قطعه‌های تفکیک‌شده زمین بازی بلکه در فضاهای مختلفی از شهر و خانه رخ می‌دهد.

اما شهر درخت نیست، نمی‌تواند و نباید باشد. شهر محلی برای زندگیست و در شهری که به سبب درخت بودن هم‌پوشانی، یعنی تداخل و هم‌زمانی، اجزای مختلف زندگی درونش از هم بگسلد؛ زندگی به قطعه‌هایی تجزیه خواهد شد. الکساندر هشدار می‌دهد «اگر شهرها را مثل درخت طراحی کنیم؛ آنها زندگی

16. Bettencourt, Luis. (2016). "The Complexity of Cities and the Problem of Urban Design". P. 53.

17. Alexander, C. (1965) A City is Not a Tree. Architectural Forum, Vol 122, No 1, April 1965, P 5-3.

ما را تکه تکه خواهند کرد»^{۱۸}. از نظر او اکثریت شهرهای طراحی شده مدرن دارای ساختار درختی بوده است و این را بر اساس تحلیل گرافیکی نقشه این شهرها نشان می‌دهد. او سبب را در این می‌داند که نمی‌توان ساختار نیمه‌شبکه را در یک اقدام یک‌باره در صورتی ذهنی مجسم کرد. و این مشکلیست که طراحان با آن روبرویند. در حالی که ساختار درختی در ذهن یک‌باره به آسانی قابل دسترس است؛ ساختار نیمه‌شبکه در چشم ذهن قابل نگهداری نیست. نمی‌توان هم‌زمان یک پدیده را یک‌باره در چندین دسته‌بندی در ذهن قرار داد^{۱۹}. با این حال الکساندر راهبردی برای اندیشیدن به شهر به منزله موجودی بسیار پیچیده طرح نمی‌کند. جف جانسون با طرح نظر الکساندر در مقاله یادشده شهر را هابیر شبکه^{۲۰} معرفی می‌کند که به معنی «سیستم‌های سیستم‌های سیستم‌ها» است. او روش‌های برنامه‌ریزی شهری امروز را که بر اساس تحلیل‌های تکنیکی و گرافیکی و محلی

برای پیش‌بینی آینده شهر است کارآمد نمی‌داند و ضرورت شیوه‌های جدید را برای بررسی دگرگونی سیستم‌های پیچیده‌ای نظیر شهر طرح می‌کند. از نظر او این امر نیازمند شیوه‌های نوینی برای تجسم شهرها و محاسبه کردن دگرگونی‌های چندبعدی آنهاست. او شهر را به سه سطح میکرو و ماکرو و مزو تقسیم می‌کند و پیشنهاد می‌دهد این سه سطح از شهر را با استفاده از پایگاه‌های داده بزرگ شبیه‌سازی کنیم تا زیرسیستم‌های متعدد شهر در قالبی منسجم ترکیب شود.^{۲۱} بر مبنای آنچه درباره شیوه روایی و منطقی در آغاز مقاله طرح کردم؛ پیشنهاد جانسون نیز درون شیوه علمی- منطقی می‌گنجد. واژه‌های «محاسبه» و «بررسی» و طبقه‌بندی‌هایی که مطرح می‌کند و در نهایت راهی که برای حل مسئله شهر پیش می‌نهد ما را به این نتیجه می‌رساند.

روایت و پیچیدگی؛ فهم و شهر

در حالی که نقطه قوت نظریه پیچیدگی ۱. در نظر داشتن عنصر زمان‌مندی و تغییر؛ ۲.

18. Ibid, p17.

19. Ibid, pp. 15-14.

20. Hyper-network

21. Johnson, Jeffery.

"cities: systems of systems of systems" in: J. Portugali et al. (eds.), Complexity

Theories of Cities Have

Come of Age, DOI

-24544-642-3-978/10.1007

9_2, # Springer-Verlag

Berlin Heidelberg 2012. P

171.

کلیت و ارتباط وجوه مختلف و ۳. معناداری و هویت شهر است. یعنی:

۱. متوجه پویایی‌ها و تحرک‌ها در شهر است، پویایی‌هایی که منتج از پویایی وجه اجتماعی و ذهنی زندگی جمعی انسان‌هایی مختار در بستر طبیعتی دگرگون‌شونده است؛ و

۲. درهم‌تنیدگی‌ها و هم‌پوشانی‌های وجوه مختلف شهر را به حساب می‌آورد و شهر را به مثابه یک کلیت در نظر می‌گیرد؛ ۳. و در نهایت این کلیت را معنی‌دار و با هدف و هویت طرح می‌کند.

روایت یکتا صورتی است که امکان می‌دهد هر سه این ویژگی‌ها که لازمه فهم شهر است ممکن شود. آنچه روایت را به واقعیت زندگی متصل می‌کند، فقدان سلسله‌مراتب درختی میان رخدادها و امکان درک اثر پروانه‌ای جزئیات و رخدادهای به ظاهر کم‌اهمیت است.

«توجه به روایت‌ها در دو دهه اخیر رشد چشمگیری پیدا کرده است. اکنون شهر به همان اندازه از طریق داستان‌ها

و افسانه‌ها، شعرها و نقاشی‌ها، رمان‌ها و فیلم‌ها و گفتگوهای روزمره شهر می‌شود که با لایه‌های آجر و سنگ»^{۲۲}. و «به برنامه‌ریزی برای شهر به منزله گفتن داستانی بنیادی و اقناع‌کننده در باب آینده نگریسته می‌شود»^{۲۳}. روایت به اجرا درآمده را می‌توان معمول‌ترین صورت زندگی اجتماعی دانست و این موضوع یکی از دلایل اقبال بسیار به رویکرد روایی در علوم انسانی و اجتماعی است.^{۲۴}

البته مقصود من اینجا نوع خاصی از روایت، داستان، است^{۲۵}؛ داستان‌هایی از زندگی روزمره آدم‌هایی که فضا و فرم شهر را اشغال می‌کنند و به ذهن می‌سپارند. مردمانی که شهر از آن آنهاست و برای آنها و با همراهی و مشارکتشان و به دست آنها طراحی می‌شود.

ریسمان‌های نامرئی شهر در داستان مرئی می‌شود

امکان دیدن تنگهٔ بَسفر- حتی اگر شده از دور- برای استانبولی‌ها اهمیتی معنوی دارد که توجیه می‌کند چرا روزن‌های

22. Ameen, L., 2015. "Telling Tales of Jatkasaari", in Berglund, E. & Kohtala, C. (eds.). Uusi Helsinki? Det Nya Helsingfors? Changing Helsinki?, Nemo, Helsinki.

23. Van Hulst, M., 2012. "Storytelling, a model of and a model for planning", Planning Theory, (3)11 318-299.

24. MacIntyre, 1990/1981, p. 129 in Czarniawska, Barbara. "The 'Narrative Turn' in Social Studies."

۲۵. ارتباط صور روایی دیگر نظیر شعر، افسانه و رمان را نیز می‌توان با شهر بررسید.

گزاره‌هایی که داستان‌ها را می‌سازند احکام مطلق قطعی و همیشگی صادر نمی‌کنند. ده سال پس از نگارش مقاله الکساندر، جان مینت در نقد دیدگاه او نام مقاله‌اش را «اگر شهر درخت نیست، سیستم هم نیست» گذاشت. از نظر او «این فرضیه بر خطاست که با شهر می‌توان به مثابه جسمی مصنوع رفتار کرد. سیستمی که در معرض طراحی جامع و کنترل شدن است. شهر شامل شمار بسیاری از سیستم‌هاست و نمی‌توان آن را به صورت جامع طراحی کرد.» شاید اگر مقاله‌اش را چهل سال دیرتر می‌نوشت، او هم به همین راه حل می‌رسید که شهر شامل شمار بسیاری از داستان‌هاست و داستان‌ها با وارد کردن عنصر ذهنیت، قابلیت فهم و جوه ابهام و عدم قطعیت شهر را فراهم می‌کنند.

۲۶. ردبای این مضمون

را پیش‌تر در آثار گئورگ زیمل، والتر بنجامین و هانری لوفور می‌شود دید.

پیشینه رویکردی شبیه به این در مفهوم «قابل تصور بودن» شهر نزد کوین لینچ وجود دارد. «کیفیتی که در هر جسم این امکان را ایجاد می‌کند تا با درجه بالایی از احتمال در هر ناظر تصور نیرومندی از خود برانگیزد.»

“The city as a narrative dispositive | Unità di Crisi.” Accessed January 2019, 18. <http://www.unitadicrisi.org/the-city-as-a-narrative-dispositive/>. P.3.)

گشوده به دریا درست مثل محراب‌های مساجد، سکوی عشای ربانی در کلیساهای مسیحی، و توان در کنیسه‌هاست. و چرا همه صندلی‌ها، مبل‌ها، و میزهای ناهارخوری در اتاق‌های نشیمن رو به بُسفر ما رو به همین منظره چیده شده‌اند. (اورهان پاموک، استانبول: خاطرات و شهر)

فضاهای شهر محمل صورت‌بندی معانی، نشانه‌ها و روایت‌ها و بازنمایی‌هاست^{۲۶}. مضمون «شهر به مثابه کلیتی معنادار» دال بر این موضوع است که این معانی و روایت‌ها چیزی جدای از شهر نیست. بناها و فضاها و آدم‌های مستقل شهر را این معانی و روایت‌ها و

نشانه‌هاست که به یکدیگر مرتبط می‌کند، تا بتوان شهر را به مثابه کلیتی معنادار درک کرد. بر چنین وجهی از شهر که به ذهنیت ساکنان مربوط است، در تبیین الکساندر و برخی از ادامه‌دهندگان نظر او تأکید نشده است.^{۲۷} علی‌رغم اهمیتی که آنان بر دربرگرفتن شهر به مثابه کلی یکپارچه می‌دهند؛ در آثار ایشان همه ابعاد وجودی آدم‌ها و زندگی جمعیشان در شهر، فارغ از آنچه از آنان و آثار فعالیت‌هایشان مشاهده‌پذیر است، در نظر گرفته نمی‌شود. در این صورت تصمیم‌ها یا معطوف به وجه ملموس ثابت شهر خواهد بود؛ یعنی همان‌چه که الکساندر واحد شهری می‌خواند و یا آنچه اثراتش به صورت مستقیم قابل مشاهده است نظیر تعاملات اجتماعی. پس چگونه آنچه این آدم‌ها را به گونه‌ای ناملموس به هم می‌پیوندد و محل زندگی‌شان را یکی می‌کند، خاطرات جمعی و هویت مشترکشان را در شهر به حساب خواهیم آورد؟ اگر شهر به مثابه

داستان، روایت، تاریخ و شهر: چگونه قوهای سیاه داستان‌های شهر را می‌سازند.

بخش مهمی از وقایع شهر از جنس رخدادهای قلمرو علوم تجربی مثل افتادن سیب از درخت در فیزیک نیست. این وقایع با مسئله پیچیده‌ای به نام انسان و قدرت انتخاب گسترده و اختیار او و نیات و تفسیرهای متنوعش مرتبط است. این امر پیچیده با رویکردی از بالا به پایین و در سطحی کلان قابل پیش‌بینی و برنامه‌ریزی به صورت قطعی نیست. آن را نمی‌توان بر اساس شماری آمار و گزارش و پایگاه‌های داده و تحلیل‌های گرافیکی درک کرد. یک وجه از جنس متمایز این واقعه را از طریق استعاره قوی سیاه می‌توان توضیح داد. قوی سیاه نزد فلاسفه^{۲۹} به واقعه نادری

۲۷. پرتوگالی در مقاله‌ای

متأخر بر اهمیت توجه به قابلیت‌های شناختی عاملان و ساکنان شهر به مثابه وجه تمایز شهر از سیستم‌های پیچیده ارگانیک طبیعی تأکید می‌کند. او امکان سفر ساکنان در زمان و رجوع به گذشته و آینده را از جمله این قابلیت‌ها می‌شمرد که طراحان شهر باید در نظر بگیرند. Portugali J. (2016) What Makes Cities Complex?. In: Portugali J., Stolk E. (eds) Complexity, Cognition, Urban Planning and Design. Springer Proceedings in Complexity. Springer, Cham

28. Portugali J. (2016) What Makes Cities Complex?. In: Portugali J., Stolk E. (eds) Complexity, Cognition, Urban Planning and Design. Springer Proceedings in Complexity. Springer, Cham.

۲۹. کارل پوپر برای بیان

کاستی استدلال استقرایی از استعاره قوی سیاه استفاده کرد. بدین معنا که مشاهده هیچ تعداد قوی سفید نمی‌تواند ما را به این نتیجه متقن برساند که همه قوها سفیدند. پیش از او افلاطون از استعاره قوی سیاه به منزله امر ناممکن استفاده کرده بود. با پای گذاشتن اروپائیان به استرالیا و مشاهده نخستین قوی سیاه وجه کاربرد این استعاره تغییر کرد.

گفته می‌شود که به ندرت قابل‌پیش‌بینی است و دامنه تأثیرات بسیاری دارد. «اغلب مردم انتظار دارند همه قوها سفید باشند، چون تجربه گذشته به آنها این را می‌گوید و در نتیجه قوی سیاه تعجب‌برانگیز است. اتفاقی که فراتر از قلمرو انتظارات معمول ما قرار می‌گیرد. مردم تمایل دارند که برای چنین واقعه‌ای نیز توضیحی بسازند تا آن را قابل پیش‌بینی‌تر و کمتر اتفاقی کند.» ذهن‌های ما برای ذخیره‌سازی بهینه به گونه‌ای طراحی شده که وقایعی را از گذشته حفظ کند که به گزاره‌های کلی و تعمیم‌دهنده مرتبط است. چون بدین ترتیب حجم اطلاعات کاهش و قابلیت حفظشان افزایش می‌یابد. این انحراف، با عنوان سوگیری نگاه به عقب، ما را از یادگیری مناسب از گذشته بازمی‌دارد. «ما عادت بدی داریم که به دنبال قوانین در تاریخ می‌گردیم. گویی رانندگانی هستیم که از شیشه عقب اتومبیل می‌نگریم درحالی که تصور می‌کنیم در حال دیدن روبرویم»^{۳۰}. ما بر اساس آمارها که حد

متوسط کمیت‌ها را روشن می‌کنند و با توجه به گزاره‌های کلی تعمیم‌داده‌شده در باب موارد خاص تصمیم می‌گیریم و دست به پیش‌بینی‌های قطعی و در سطح کلان برای شهر می‌زنیم. ماهیت مسائلی که به شیوه روایی باید در باب آنها اندیشید ابهام و غیر قابل پیش‌بینی بودن است. این دو ویژگی در هر پدیده تفاوتی اساسی در شیوه برخورد ما با آن ایجاد می‌کند. زندگی آدمی و آنچه در ارتباط تنگاتنگ با آن است، و در صورت اجتماعی‌اش شهر، از چنین ماهیتی برخوردار است.

گزاره‌هایی که داستان‌ها را می‌سازند احکام مطلق قطعی و همیشگی صادر نمی‌کنند. ده سال پس از نگارش مقاله الکساندر، جان مینت در نقد دیدگاه او نام مقاله‌اش را «اگر شهر درخت نیست، سیستم هم نیست» گذاشت. از نظر او «این فرضیه بر خطاست که با شهر می‌توان به مثابه جسمی مصنوع رفتار کرد. سیستمی که در معرض طراحی جامع و کنترل شدن است. شهر شامل شمار بسیاری از

30. "LEARNING TO EXPECT THE UNEXPECTED | Edge. Org." Accessed January 19, 2019. https://www.edge.org/conversation/nassim_nicholas_taleb-learning-to-expect-the-unexpected.

سیستم‌هاست و نمی‌توان آن را به صورت جامع طراحی کرد»^{۳۱} شاید اگر مقاله‌اش را چهل سال دیرتر می‌نوشت، او هم به همین راه حل می‌رسید که شهر شامل شمار بسیاری از داستان‌هاست و داستان‌ها با وارد کردن عنصر ذهنیت، قابلیت فهم وجوه ابهام و عدم قطعیت شهر را فراهم می‌کنند.

چرا ترکیب زمان و مکان و رویداد مهم است؟

«داستان‌ها، دست کم داستان‌های خوب، انسجام دارند و یکپارچگی و تمامیت را به ذهن متبادر می‌کنند»^{۳۲}. از راه طرح داستانی است که وقایع خاص در کلی معنی‌دار ظاهر می‌شود. مجموعه‌ای پراکنده و نامرتب از وقایع که در صورت نبود طرح داستان در قالب سیاهه یا روزشمار فهرست می‌شد^{۳۳}.

داستان‌ها امکان در هم آمیختن ابعاد زمان، مکان و رویداد را در یک کل معنی‌دار فراهم می‌کنند. صور مختلف روایت، تاریخ، درام، زندگی‌نامه، قوم‌نگاری

روایی، فیلم‌ها و داستان‌ها امکان این را دارند که وجوه عینی و ذهنی چیزها را در بستری زمانی با هم درآمیزند و ما را به عرصه تجربه زندگی روزمره نزدیک کنند. گونه‌ای شبیه‌سازی واقعیت که در مدل‌سازی‌های کامپیوتری کنونی موجود نیست. اگر معیار سنجش قوت داستان در میزان شباهت آن به زندگی واقعی باشد؛ آنگاه داستان ظرفی تصویری برای زندگی آدمی در ارتباط با جهان واقع فراهم می‌کند؛ همان‌گونه که شهر محملی برای زندگی جمعیت است. پیوند با زندگی و با واقعیت تجربه‌شده، یکپارچگی زمان و مکان و رخداد، نقطه کلیدی درک ارتباط میان داستان‌ها و شهرهاست.

سخن پایانی: فهم داستان‌های شهر شهری سرشار از داستان می‌خواهد

علاوه بر آنکه داستان‌ها فهم شهر را ممکن می‌کند؛ شهرها برای شهر شدن به داستان نیاز دارند. در شهرهای زنده، پیچیدگی بسیار امکان این را فراهم می‌کند تا مردم

31. John Minett (1975) If the city is not a tree, nor is it a system, Planning Outlook, 18-4, 2-16:1, DOI: 00320717508711494/10.1080

32. Czarniawska, Barbara. "The 'Narrative Turn' in Social Studies." In Narratives in Social Science Research, 16-2. , Introducing Qualitative Methods. London: SAGE Publications, Ltd, 2004. p. 3.

33. Ibid, P 7.

کتاب‌نامه

34. STRICKLAND, ROY. "Background into Foreground: Film as a Medium for Teaching Urban Design" in *Places Journal*: V 18, Issue 2. AUGUST 2006. Retrieved from: <https://placesjournal.org/assets/legacy/pdfs/background-into-foreground.pdf>
35. Szacka, Léa-Catherine. "Insight: Life, Death, and Ephemerality of Postmodern Architecture." *Architectural Research Quarterly* 22, no. 3 74-271 : (2018). doi:10.1017/S1359135518000659.
36. STRICKLAND, ROY. "Background into Foreground: Film as a Medium for Teaching Urban Design" in *Places Journal*: V 18, Issue 2. AUGUST 2006. Retrieved from: <https://placesjournal.org/assets/legacy/pdfs/background-into-foreground.pdf>
- Adler, Jonathan M. "Two Modes of Thought: The Narrative/Paradigmatic Disconnect in the Bailey Book Controversy." *Archives of Sexual Behavior* 37, no. 3 (June 25-422 : (2008). <https://doi.org/10.1007/s-008-10508-0-9318>.
 - Alexander, C. (1965) *A City is Not a Tree*. *Architectural Forum*, Vol 122, No 1, April 1965, pp 62-58.
 - Ameal, L., 2015. "Telling Tales of Jätkäsaari", in Berglund, E. & Kohtala, C. (eds.). *Uusi Helsinki? Det Nya Helsingfors? Changing Helsinki?*, Nemo, Helsinki.
 - Czarniawska, Barbara. "The 'Narrative Turn' in Social Studies." In *Narratives in Social Science Research*, 16-2. , *Introducing Qualitative Methods*. London: SAGE Publications, Ltd, 2004. doi: 9781849209502/10.4135.
 - Hemenway, Toby. *The Permaculture City: Regenerative Design for Urban, Suburban, and Town Resilience*. Chelsea Green Publishing, 2015.
 - Jacobs, Jane. *The Death and Life of Great American Cities*. Vintage Books, 1992.
 - Jiang, Bin. "A City Is a Complex Network." In: Michael. W. Mehaffy (ed). *Christopher Alexander A City is Not a Tree: 50th Anniversary Edition*. Sustasis Press: Portland, 2015.
 - Johnson, Jeffery. "cities: systems of

روابط به شدت شخصی‌شده‌ای با محیط برقرار کنند. روابطی که صمیمیت، تبادل و تضاد در روابط اجتماعی و درون‌نگری فردی را در آنان بپرورد. همه اینها شهر را به نوبت به صحنه‌ای از درام، کمدی، رمانس و تراژدی بدل می‌کند.^{۳۴} چنین شهری سرشار از داستان‌هاست.

اما در حالی که امروزه بناها را به مثابه برپاشونده‌هایی موقت با چرخه عمر ۲۵ ساله می‌سازیم^{۳۵}، ساخت‌وسازهایی که دیگر در آنها دوام یکی از سه ارزش اساسی محسوب نمی‌شود؛ شهرهای امروز و فضاهایشان هنوز داستان‌هایی پایدار دارند؟ آیا ما برایشان داستان ساخته‌ایم و داستان‌هایشان را جاودانه کرده‌ایم؟ آیا طراحان شهر در هر تصمیمی برای ساکنان شهر از خود می‌پرسند آنچه طرح‌ریزی کرده‌اند آن قدر پیچیده و غنی و ظریف هست که بتواند روایت‌های متعددی را بپرورد که ساختن خودشان یا دیگران است یا طی زمان ساخته خواهد شد؟^{۳۶}

Springer Complexity. Springer-Verlag, 2012. <http://gen.lib.rus.ec/book/index.php?md5=f71e1e944b63a390eae94a8b330b6108>.

- Portugali J. "What Makes Cities Complex?" In: Portugali J., Stolk E. (eds) Complexity, Cognition, Urban Planning and Design. Springer Proceedings in Complexity. Springer, Cham, 2016.
- "The city as a narrative dispositive | Unità di Crisi." Accessed January ,18 2019. <http://www.unitadicrisi.org/the-city-as-a-narrative-dispositive/>.
- Van Hulst, M., 2012. "Storytelling, a model of and a model for planning", Planning Theory, 318-299 (3)11.
- STRICKLAND, ROY. "Background into Foreground: Film as a Medium for Teaching Urban Design" in Places Journal: V 18, Issue 2. AUGUST 2006. Retrieved from: <https://placesjournal.org/assets/legacy/pdfs/background-into-foreground.pdf>
- Szacka, Léa-Catherine. "Insight: Life, Death, and Ephemerality of Postmodern Architecture." Architectural Research Quarterly 22, no. 74-271 : (2018) 3. doi:10.1017/S1359135518000659.
- <http://comittg.city-insights.com/en/page/3614>
- systems of systems" in: J. Portugali et al. (eds.), Complexity Theories of Cities Have Come of Age, DOI -3-978/10.1007 9_2-24544-642, # Springer-Verlag Berlin Heidelberg 2012. Pp 171 -153.
- STRICKLAND, ROY. "Background into Foreground: Film as a Medium for Teaching Urban Design" in Places Journal: V 18, Issue 2. AUGUST 2006. Retrieved from: <https://placesjournal.org/assets/legacy/pdfs/background-into-foreground.pdf>
- "LEARNING TO EXPECT THE UNEXPECTED | Edge.Org." Accessed January 2019 ,19. https://www.edge.org/conversation/nassim_nicholas_taleb-learning-to-expect-the-unexpected
- Minett, John (1975) If the city is not a tree, nor is it a system", Planning Outlook, 18-4 ,2-16:1, DOI: 00320717508711494/10.1080
- Pamuk, Orhan. Istanbul: Memories and the City. Vintage Book: New York, 2006.
- Pérez Gómez, Alberto. "Early Debates in Modern Architectural Education: Between Instrumentality and Historical Phronesis." In Timely Meditations: Architectural Philosophy and Hermeneutics, 89-2:171. Create Space Independent Publishing Platform, 2016.
- Portugali, Juval et al. Complexity Theories of Cities Have Come of Age: An Overview with Implications to Urban Planning and Design. 1st ed.

معرفی طرح پژوهشی بررسی رساله‌های دکتری معماری در دانشگاه‌های برتر جهان از حیث نوع تحقیق

پریسا رحیمزاده

طرح پژوهشی «بررسی رساله‌های دکتری معماری در دانشگاه‌های برتر جهان از حیث نوع تحقیق» در سال‌های ۱۳۹۵-۱۳۹۸ به سفارش فرهنگستان علوم و زیر نظر خانم دکتر زهرا اهری و آقای دکتر هادی ندیمی انجام شد و خانم‌ها فاطمه توانایی مروی، مریم حیدرخانی، صحرا عابری زاهد، شیوا فلاح نجم‌آبادی، مهنام نجفی، به همراه بنده در آن مشارکت داشتیم. تا کنون مقاله «تحقیقات مسئله‌مدار در معماری» منتج از آن طرح در فصلنامه آموزش مهندسی ایران پذیرفته شده است و مقالات دیگر در حال طی فرایند پذیرش و تدوین است. متن حاضر گزارش مجملی در معرفی اهداف و نتایج آن طرح است.

تحقیق معماری به روش‌های جدید روش‌شناسی‌های تحقیق در معماری را علمی حوزه‌ای به نسبت جوان است. در چند دهه گذشته و با تأسیس دوره‌های دکتری معماری تحقیق درباره معماری بسط یافته است. گستردگی موضوعاتی که ذیل تحقیقات معماری جای می‌گیرد مسئله چگونگی پیشبرد و راهبردها و مواجیه با موضوع تحقیق یا به عبارتی نسبت تحقیق با پرسش‌آغازین و اصلی تحقیق، چگونگی پیشبرد تحقیق در چارچوب هر شیوه خاص، حوزه‌های

در این تحقیق با فهرست کردن حدود ۴۰۰۰ رساله دکتری معماری ۱۰۴ رساله از ۲۰ دانشگاه منتخب از میان دانشگاه‌های برتر جهان انتخاب شده است. چکیده‌ها (و در برخی موارد خلاصه و متن) این رساله‌ها از حیث چگونگی پرسش از موضوع تحقیق، فرایند پاسخ به آن و نتیجه تحقیق تحلیل و ذیل انواع تحقیق طبقه‌بندی شده است. هرچند اساس طبقه‌بندی انواع تحقیقات «سند راهبردی آموزش معماری: دوره دکتری» بوده است، با توجه به مصادیق انواع دیگری از مواجهه با موضوع تحقیق به دسته‌بندی موجود افزوده شده است.

معمول کاربرد هر شیوه مواجهه با موضوع تحقیق در طیف تحقیقات معماری است. این تحقیق در جهت تدقیق و بسط «سند راهبردی آموزش معماری: دوره دکتری» انجام شده است. در این سند درباره آسیب‌شناسی وضع کنونی، چستی دوره دکتری معماری، محصول دوره دکتری معماری، زمینه‌ها و انواع تحقیق، آداب تحقیق بحث شده است. یکی از مباحث مهم سند دسته‌بندی تحقیقات معماری با رویکردی متفاوت از دسته‌بندی‌های موجود و از دو حیث زمینه تحقیق و نوع تحقیق است. در دسته اول تقسیم‌بندی تحقیقات بر اساس نسبت موضوع تحقیق

با حوزه‌های معرفت است و در دسته دوم دسته‌بندی «به اعتبار ماهیت تحقیق یا چگونگی نسبت تحقیق با پرسش‌ها آغازین و اصلی تحقیق یا محتوا و مفاد تحقیق» است.^۱ این تحقیق برای دستیابی به فهمی دقیق‌تر و مفصل‌تر از دسته‌بندی سند بر حسب نوع تحقیقات معماری انجام شده است تا بتوان از آن برای فهم تحقیقات پیشین و انجام تحقیقات جدید در معماری بهره گرفت.

تولید دانش جدید از طریق مفهوم‌سازی دانش ضمنی موجود و تبدیل آن به دانش نظام‌مند صورت می‌گیرد تا بتوان آن را در تحقیقات جدید به کار بست. چنین فرایندی با بررسی تحقیقات موجود از منظرهای مختلف امکان‌پذیر می‌شود. در این تحقیق نخست تعاریف و دسته‌بندی‌های موجود درباره تحقیق و نسبتشان با چهارچوب دسته‌بندی «سند راهبردی آموزش معماری: دوره دکتری» بررسی شده است. سپس رساله‌های دکتری معماری دفاع‌شده در دانشگاه‌های برتر جهان، به

مثابه مصادیقی که در این دسته‌بندی قرار می‌گیرد، تحلیل شده است تا با استفاده از آن انواع تحقیق توضیح داده شود. راهبرد تحقیق راهبرد طبقه‌بندی است و اساس این طبقه‌بندی «سند راهبردی آموزش معماری: دوره دکتری» است.

فرایند انجام تحقیق در حوزه‌های مختلف معرفت می‌تواند مشخصات کلی مشابهی داشته باشد؛ مشخصاتی چون نظام‌یافته بودن جست‌وجوی داده‌ها و استفاده از آن برای خلق دانش یا فهم بهتر پدیده‌ها که اساس چارچوب تازه تقسیم‌بندی انواع تحقیق در «سند راهبردی آموزش معماری: دوره دکتری» است.

در این دسته‌بندی فرایند انجام تحقیق، که با نحوه تقرب محقق به موضوع آغاز می‌شود، اساس تقسیم‌بندی انواع تحقیق است. این دسته‌بندی شامل چهار دسته یا نوع تحقیق است: کاوش‌مدار، پرسش‌مدار، نظریه‌مدار، مسئله‌مدار^۲ که برحسب فرایند انجام و نسبت آن با پرسش اصلی تحقیق از هم تفکیک شده‌اند.

۱ اعضای شاخه هنر و معماری گروه علوم مهندسی، «سند راهبردی آموزش معماری: دوره دکتری»، ص ۵۴.

۲ همان، ص ۵۶.

در این تحقیق با فهرست کردن حدود ۴۰۰۰ رساله دکتری معماری ۱۰۴ رساله از ۲۰ دانشگاه منتخب از میان دانشگاه‌های برتر جهان انتخاب شده است. چکیده‌ها (و در برخی موارد خلاصه و متن) این رساله‌ها از حیث چگونگی پرسش از موضوع تحقیق، فرایند پاسخ به آن و نتیجه تحقیق تحلیل و ذیل انواع تحقیق طبقه‌بندی شده است. هرچند اساس طبقه‌بندی انواع تحقیقات «سند راهبردی آموزش معماری: دوره دکتری» بوده است، با توجه به مصادیق انواع دیگری از مواجهه با موضوع تحقیق به دسته‌بندی موجود افزوده شده است.

مصادیق رساله‌های دکتری در بسیاری موارد در چارچوب یک فرایند خاص از جست‌وجوی داده و رسیدن به محصول تحقیق قرار نمی‌گرفت و حاکی از اختلاط فرایندهای تحقیق، به صورت هم‌زمان یا متوالی بود. به این ترتیب در این تحقیق، افزون بر چهار نوع تحقیق سند، انواع تحقیق ترکیبی کاوش‌مدار-پرسش‌مدار، کاوش‌مدار-نظریه‌مدار، کاوش‌مدار-

مسئله‌مدار، پرسش‌مدار-نظریه‌مدار، نظریه‌مدار-مسئله‌مدار با توجه به نمونه‌ها تعریف شده است. این انواع در ماتریس زیر نشان داده شده است. خانه‌های ترکیبی ماتریس نشان‌دهنده فرایندهای مختلط تحقیق است. در این ماتریس، مبتنی بر فرایند تحقیق، حوزه‌های مختلف معرفت کنار هم قرار گرفته‌اند که در آن فرایندهای مشابهی برای جست‌وجوی داده و استفاده از آن برای خلق دانش دنبال می‌شود؛ خصوصیتی که با سرشت میان‌رشته‌ای تحقیق معماری هماهنگ است. افزون بر خانه‌های این ماتریس نوع ترکیبی از سه نوع نظریه‌مدار-پرسش‌مدار-مسئله‌مدار در نمونه‌ها وجود داشت که حاکی از امکان ترکیباتی متنوع‌تر از انواع تحقیق است.

تصویر یک. ماتریس انواع تحقیق

در شرح انواع تحقیق برحسب نمونه‌ها چگونگی آغاز و فرایند و نتیجه تحقیقات بررسی شده است. در هر نوع تحقیق با تحلیل رساله‌ها اغلب ذیل آغاز و فرایند و نتیجه انواع تحقیقات دسته‌بندی‌هایی

فرعی تعریف شده است که گستره متنوع تحقیقات هر نوع را نشان می‌دهد و این گستره را به سامان درمی‌آورد. در بین موضوعات بررسی شده مجموعه گسترده‌ای از موضوعات کاملاً فنی تا موضوعات ذوقی و موضوعات نظری دیده می‌شود. تنوع موضوعات تحقیق رساله‌های دکتری تأییدی بر وضعیت میان‌رشته‌ای تحقیق معماری است. وضعیت میان‌رشته‌ای در تحقیقات معماری، اخذ فرایندها و روش‌های تحقیق از حوزه‌های مختلف معرفت را برای پیشبرد تحقیق درباره معماری موجه می‌کند. در فرایند تحقیق و در راستای پاسخ به سوال اصلی تحقیق وضعیت‌های مختلفی مبتنی بر داشتن فرضیه و پرسش به وجود می‌آید. تحقیقات کاوش‌مدار و پرسش‌مدار هر دو با طرح پرسش از وضعیتی ناشناخته پیش می‌رود و تحقیقات نظریه‌مدار و مسئله‌مدار با فرضیه یا نظریه آغاز می‌شود و در جهت تأیید یا کنار گذاشتن فرضیه پیش می‌رود. در کنار این چهار نوع اصلی در هفت نوع تحقیق ترکیبی تعریف شده در این تحقیق پرسش یا فرضیه یا ترکیبی از هر دو برای پیشبرد تحقیق به کار رفته است. تحقیقات کاوش‌مدار و پرسش‌مدار در موضوعات میان رشته معماری با حوزه‌های علوم اجتماعی و انسانی معمول است و تحقیقات نظریه‌مدار و مسئله‌مدار در موضوعاتی میان رشته معماری با اقسام حوزه‌های معرفت به انجام می‌رسد. در تحقیقات کاوش‌مدار، که محقق با پرسش از وضعیت یا منبعی ناشناخته سروکار دارد، فرضیه‌ای مطرح نمی‌شود. هدف از این تحقیقات سامان دادن به دانش انباشته در حوزه‌ای از یک دانش یا روشن کردن ابعاد حوزه‌ای تازه یا ناشناخته برای ممکن کردن طرح پرسش‌ها و فرضیه‌های جدید است. مشخصه پژوهش‌های پرسش‌مدار جستجو در شرایط ناشناخته‌ای است که در آغاز امکان حدس یا تصور منطقی درباره پدیده یا پدیده‌های موضوع بررسی وجود ندارد؛ پس محقق تحقیق را با پرسش

در بین موضوعات بررسی شده مجموعه گسترده‌ای از موضوعات کاملاً فنی تا موضوعات ذوقی و موضوعات نظری دیده می‌شود. تنوع موضوعات تحقیق رساله‌های دکتری تأییدی بر وضعیت میان‌رشته‌ای تحقیق معماری است. وضعیت میان‌رشته‌ای در تحقیقات معماری، اخذ فرایندها و روش‌های تحقیق از حوزه‌های مختلف معرفت را برای پیشبرد تحقیق درباره معماری موجه می‌کند. در فرایند تحقیق و در راستای پاسخ به سوال اصلی تحقیق وضعیت‌های مختلفی مبتنی بر داشتن فرضیه و پرسش به وجود می‌آید.

از چستی پدیده مورد نظر آغاز می‌کند. پرسش‌مدار اغلب در قالب توصیف غنی تحقیقات پرسش‌مدار بر حسب نسبت محقق با موضوع از نظر زمان وقوع پدیده موضوع پرسش و به تبع آن رویکرد تحقیق سه نوع است: تاریخی، معاصر (به روش‌های کیفی)، ترکیب تاریخی و معاصر (کیفی). نتیجه تحقیق یا تحقیقات از چستی پدیده مورد نظر آغاز می‌کند. پرسش‌مدار اغلب در قالب توصیف غنی تحقیقات پرسش‌مدار بر حسب نسبت محقق با موضوع از نظر زمان وقوع پدیده موضوع پرسش و به تبع آن رویکرد تحقیق سه نوع است: تاریخی، معاصر (به روش‌های کیفی)، ترکیب تاریخی و معاصر (کیفی). نتیجه تحقیق یا تحقیقات

نظریه‌پردازی مبتنی بر نمونه‌ها به دو دسته فرضیه‌مبنا و مفهوم‌پردازی تقسیم شده‌اند. در تحقیقات فرضیه‌مبنا محقق در آغاز در پاسخ به پرسش تحقیق فرضیه‌ای پیش می‌نهد. در تحقیقات مفهوم‌پردازی محقق با طرح مفهوم می‌کوشد وضعیت پیچیده را توضیح‌پذیر کند یا با کاربست مفهوم رویه یا روشی پیچیده یا مبهم را روشن کند. در فرایند تحقیقات نظریه‌پردازی از داده‌های آزمایشگاهی، کیفی، تاریخی، برآمده از عمل طراحی محقق، و یا ترکیبی از اینها استفاده شده است. نتیجه تحقیقات نظریه‌پردازی اغلب تبیینی به منظور تبیین علی یا ساختاری یا تفسیری است که می‌تواند تعمیم‌پذیر یا انتقال‌پذیر باشد. در بسط نظریه فرضیه یا نظریه‌ای که در حوزه‌ای دیگر از معرفت پرداخته شده؛ برای توضیح رابطه بین اجزای پدیده یا پدیده‌هایی در حوزه معماری به کار می‌رود. این نوع استفاده از نظریه در فرایند تحقیق اغلب در موضوعات میان‌رشته‌ای معماری با علوم انسانی و اجتماعی دیده می‌شود. در تحقیقات نظریه‌مدار از نوع اعمال نظریه نظریه‌ای در حوزه معماری در موضوعات یا مفاهیم یا نمونه‌های دیگری در همین حوزه اعمال شده است که این نظریه‌ها اغلب پیش‌تر از حوزه‌های علوم اجتماعی و انسانی وارد معماری شده‌اند. در تحقیقات مسئله‌مدار هدف محقق حل مسئله یا معضلی نظری یا عملی در حوزه‌های فنی یا مدیریتی یا طراحی معماری است. در نتیجه در آغاز تحقیق مسئله خود را مطرح و فرایند تحقیق را در راستای یافتن راه‌حل مسئله پی می‌گیرد. فرایند تحقیقات مسئله‌مدار اغلب منطبق با فرایند تحقیق در حوزه‌های علوم فیزیکی و طبیعی یا حوزه‌هایی از علوم اجتماعی است که رویکرد حوزه‌های علوم فیزیکی و طبیعی یا به تعبیری رویکرد «علمی» را دنبال می‌کند و نتایجی جستجو می‌شود که تعمیم‌پذیر باشد. انواع تحقیقات ترکیبی در موضوعاتی دنبال می‌شود که به ترتیبی نسبت انسان را با معماری بررسی می‌کند؛ خواه در

وجهی فنی یا زیستی یا اجتماعی یا انسان‌شناختی یا ترکیبی از این وجوه. انتخاب فرایندهای تقرب به موضوع در این انواع ترکیبی بسته به حوزه‌های دخیل در آن متفاوت است. ترکیب تحقیق کاوش‌مدار با پرسش‌مدار در رساله‌هایی در حوزه‌های مشترک بین معماری با علوم اجتماعی و انسانی و با راهبردهای تحقیق کیفی یا تاریخی ملاحظه شده است. ترکیب تحقیق کاوش‌مدار با نظریه‌مدار با توجه به مفهوم گسترده نظریه و کاربرد آن در حوزه‌های مختلف علوم، مجموعه گسترده‌ای از موضوعات را شامل می‌شود، اما مبنای تعریف و نمونه‌های این نوع ترکیب تحقیقاتی است که بر وجه اکتشافی آن تأکید شده باشد. هرچند با توجه به ماهیت موضوعات معمول در دوره دکتری ترکیب تحقیق کاوش‌مدار با تحقیق مسئله‌مدار چندان معمول به نظر نمی‌رسد، اما نمونه‌ای از این ترکیب در رساله‌ای از حوزه موضوعی مرمت و حافظت از بناهای تاریخی بررسی شده است. موضوع

تحقیقات ترکیبی پرسش‌مدار-نظریه‌مدار از حیث ارتباط معماری با سایر حوزه‌های معرفتی بسیار متنوع شامل موضوعات میان‌رشته‌ای معماری با حوزه‌های مدیریت، اقتصاد، روانشناسی تا تاریخ و ادبیات. این نوع تحقیق ترکیبی از حیث شیوه‌های متفاوت پرسش از موضوع و چگونگی حضور فرضیه یا نظریه در فرایند تحقیق و نتایج آن بر مبنای نمونه‌ها به چهار دسته تقسیم شده است. در نمونه‌های تحقیقات ترکیبی نظریه‌مدار-مسئله‌مدار می‌توان دو دو فرایند مختلف ترکیب را تشخیص داد: کاربرد نظریه‌ای از پیش پرداخته در حل مسئله تحقیق؛ انجام تحقیق در دو بخش جداگانه اما در امتداد یکدیگر، یکی نظریه‌مدار و دیگری مسئله‌مدار. نمونه‌های به نسبت متنوع تحقیقات ترکیبی نظریه‌مدار-مسئله‌مدار در چهار دسته تعریف شده است. تحقیقات ترکیبی پرسش‌مدار-مسئله‌مدار اغلب در موضوعاتی میان معماری و علوم اجتماعی انجام شده است که به جهت پیچیدگی‌های



ایستاده از راست: شیوا فلاح نجم‌آبادی، مهنام نجفی، صحرا عابری زاهد، فاطمه توانایی، نشستۀ از راست: مریم حیدرخانی، زهرا اهری، پریسا رحیم‌زاده.

وضعیت آن تحقیق با پرسش از موضوع آغاز شده است و پس از فهم پیچیدگی‌ها راه‌حل یا راه‌بردی در نتیجه تحقیق عرضه شده است. ترکیب بیش از دو نوع تحقیق طبق نمونه‌ها محتمل است. ترکیب بیش از دو فرایند در تحقیقی پرسش‌مدار- نظریه‌مدار-مسئله‌مدار بررسی شده است که در آن محقق علاوه بر نیاز به شناخت و فهم موضوعی پیچیده، نیاز به نظریه‌پردازی یا پرداخت چارچوبی نظری داشت تا مبنی بر آن راه‌حلی برای مسئله وضعیت آن تحقیق با پرسش از موضوع آغاز شده است و پس از فهم پیچیدگی‌ها راه‌حل یا راه‌بردی در نتیجه تحقیق عرضه شده است. ترکیب بیش از دو نوع تحقیق طبق نمونه‌ها محتمل است. ترکیب بیش از دو فرایند در تحقیقی پرسش‌مدار- نظریه‌مدار-مسئله‌مدار بررسی شده است که در آن محقق علاوه بر نیاز به شناخت و فهم موضوعی پیچیده، نیاز به نظریه‌پردازی یا پرداخت چارچوبی نظری داشت تا مبنی بر آن راه‌حلی برای مسئله

تحقیق بجوید. برخی از نتایج بررسی رساله‌های دکتری دفاع‌شده در چارچوب دوره‌های دکتری معماری در دانشگاه‌های معتبر جهان و دسته‌بندی آنها بر اساس فرایندهای تحقیق در این تحقیق عبارت است از: شناسایی فرایند نظام‌یافته و با برنامه و هدفمند به مثابه خصوصیت عمومی هر تحقیقی علمی در هر حوزه‌ای از معرفت؛ صحت امکان دسته‌بندی رساله‌های دکتری معماری بر مبنای فرایندهای

تحقیق؛ روایی موضوعات تحقیق با فرایندهای مختلط و ترکیبی؛ تأکید میان‌رشته‌ای معماری و دیگر حوزه‌های معرفت در قالب رساله دکتری معماری؛ لزوم وام‌گیری رویکردها و راهبردها و روش‌های تحقیق رشته‌های مختلف علمی در تحقیقات میان‌رشته‌ای معماری؛ تأیید و تدقیق دسته‌بندی چهارگانه انواع تحقیق کاوش‌مدار، پرسش‌مدار، نظریه‌مدار، مسئله‌مدار برای تحقیقات و رساله‌های دکتری معماری؛ تبیین دسته‌های ترکیبی انواع تحقیق برای تحقیقات روبه‌فزونی با فرایندهای مختلط و ترکیبی؛ تأکید بر توسعه معیارهای ارزیابی تحقیقات و رساله‌های دکتری معماری با توضیح مقتضیات و ویژگی‌های متنوع و متفاوت آغاز و فرایند و انجام هر نوع تحقیق؛ توجه به مرزبندی سیال تحقیقات معماری و دوره‌های معماری با سایر رشته‌های دانشگاهی مرتبط؛ توجه به مقاصد مختلف رساله‌های دکتری معماری از بهره‌عملی در طراحی و آموزش تا توسعه و تعمیق فهم معماری.

منطق پنهان خوانش فضا

واکاوی خوانش، به منزله روش تحقیق در مطالعات شهری

شیوانجم آبادی

درس گیرای «تاریخ شهر در ایران» با معرفی مبحث خوانش فضاهای شهری، الهام‌بخش و نقطه عزیمت پایان‌نامه کارشناسی ارشد من بود که یادداشت پیش رو بُریده و ویرایشی تازه است از مقدمه آن. این کوشش ناقابل را تقدیم می‌کنم به استاد بزرگوارم دکتر زهرا اهری، که هم در دوران تحصیل و تحقیق پایان‌نامه، هم در سال‌های پس از آن با سخاوتی بی‌نظیر مشوق و راهنمای من بوده‌اند. همیشه مدیون و سپاسگزار ایشانم.

۱. بارت خوانش را ابتدا در حوزه نقد ادبی دنبال کرد (نک: رولان بارت، *س/زد*) و از آنجا به مطالعه شهر آورد. تصور متن‌گونه بارت از شهر هنوز مورد توجه مورخان و محققان برجسته حوزه شهری است. از جمله کیم دووی درباره این خصلت می‌نویسد: «مکانها برای ما داستان می‌گویند و ما این داستانها را به شکل متون فضایی می‌خوانیم.» نک:

Kim Dovey, Framing Places:
Mediating power in built form

۲. رولان بارت، «نشانه‌شناسی و فضای شهری»، ص ۲۰۱ و ۲۰۳. علاوه بر بارت مواجهه نشانه‌شناسانه با معماری و شهر نزد متفکرانی همچون اومبرتو اکو هم مطرح بوده است. اکو برخلاف بارت که دلالت فضاها را فراتر از کارکرد آنها می‌دانست تعریف کارکرد را چنان گسترد که تمام دلالت‌های یک مصنوع را در بر بگیرد. او فرایند نشانه‌شدن مصنوعات انسان از جمله محیط او را با کارکرد توضیح داد. نک:

Umberto Eco, "Function and Sign: Semiotics of Architecture", pp. 114-99.

خوانش به مثابه رویکردی در شناخت شهر از نظریات رولان بارت متفکر فرانسوی و خصوصاً مقاله «نشانه‌شناسی و فضای شهری» او نشأت گرفته است؛ مقاله‌ای که در آن بارت تلاش کرد چگونگی مواجهه نشانه‌شناسانه با شهر را توضیح دهد و فهم شهر را در ساختار مرسوم دال و مدلول نشانه‌شناسی ممکن کند. او شهر را پدیده‌ای زیانمند و همچون متنی قابل خواندن^۱ دانست. همچنین برای بسط نظراتش اصطلاحاتی بدیع از جمله «گفتمان شهر»، «زبان یا رمزگان شهر»، «تجربه شهر» و «خوانش شهر» را به کار برد.^۲ آنچه امروز از آن به خوانش یاد

می‌کنیم همچنان به تعبیر بارت نزدیک و در معنی مواجه‌ای نشانه‌شناسانه با متن برای رمزگشایی از نشانه‌ها و کشف مدلول‌های آنهاست. در شهر دال‌های این نشانه‌ها از جنس فضا خواهند بود اما چگونه می‌توان چنین نشانه‌هایی را خواند؟ «اگر بخواهیم خود را درگیر نشانه‌شناسی یک شهر کنیم، بهترین رویکرد از نظر من در هر مخاطره معناساختی، بهره‌داشتن از نوعی نبوغ است که هر مفسر متن شهر باید در خود احساس کند.»^۳ این جمله حاصل جست‌وجویی «فارغ از تنگناهای روش‌شناسانه»^۴ و توصیه نهایی و البته پرابهام رولان بارت به کسانی است که مشتاق مواجهه نشانه‌شناسانه با شهرند. او از این نحوه مواجهه خود با شهر دو نمونه خوانش از شهرهای توکیو و پاریس را عرضه کرد،^۵ اما در هیچ یک به چگونگی و فرایند کارش پرداخت.

سال‌ها بعد نیل لیچ معمار و متفکر انگلیسی، با رجعت به ایده خوانش بارت کوشید از خوانش نشانه‌شناسانه به

پدیدارشناسی، آنچه او تجربه می‌نامید، راه بگشاید؛ آنها را جدایی ناپذیر جلوه دهد و ترکیبشان را راهی بهتر برای فهم اجتماعی شهر معرفی کند.^۶ انتظار می‌رود چنین فهمی از تحلیل فرم‌های بی‌زمان و بی‌علت پنداشته شده فراتر رود و «علت‌های زیرین»^۷ محیط مصنوع را جستجو کند: نیروهایی پنهان که با تعاملات خود شهر و فضاهای شهر را می‌سازند و به مرور دگرگون می‌کنند. به بیان لیچ «فرم‌های معماری می‌توانند پی‌پیداری^۸ از نیروی اجتماعی زیرنقش باشند»^۹ و از این روست که «طرد و نادیده گرفتن شرایطی که معماری در آن شکل گرفته باعث می‌شود که از فهم اجتماعی معماری بازمانیم.»^{۱۰} لیچ خوانش^{۱۱} و تجربه^{۱۲} را به منزله مدل‌هایی برای فهم اجتماعی شهر پیشنهاد داد.^{۱۳} او نمونه‌هایی از آثار خود و دیگر محققان در باب شهرهای مختلف را گردآوری و منتشر کرد اما جزئیات روشی این گونه مواجهه با شهر و فرایند آن را مسکوت گذاشت. خوانش اکنون واژه‌ای

۳ . رولان بارت، «نشانه‌شناسی و فضای شهری»، ص ۲۰۳.

۴ . همان‌جا.

۵ . نک: رولان بارت، امپراطوری نشانه‌ها؛ همو، «برج ایفل».

6 . Neil Leach, "Intrudocion"[B], p. 3.

7 . Underlying causes. Neil Leach, "Intrudocion"[A], p. xiv.

8 . Epiphenomenon

9 . Neil Leach, "Intrudocion"[A], p. xv.

10 . Ibid, p. xiv.

11 . Reading

12 . Experience

۱۳ . پدیدار شناسی «خوانش» را ناقص و سطحی می‌داند از جهت آنکه به دریافت‌های بصری اولویت می‌دهد و «برای پتانسیل هستی‌شناسانه تجربه انسان» موضوعیت کمی قائل است. آنچه پدیدارشناسی طلب می‌کند گشایش بر امکان «لحظه مکاشفه» است که در آن لایه‌های زیرین و عمیق‌تر حقیقت می‌تواند آشکار شود. با همه این جدل‌ها به نظر می‌رسد این دو مدل به مرور به هم نزدیک شده‌اند و مرزهای آنها امروز به جد محل ابهام است. نک:

Neil Leach, "Intrudocion"[B], p. 3.

14 . Neil Leach, Hieroglyphics of Space: Reading and experiencing the modern metropolis.

15 . Orvel & Meikle, Public Space and the Ideology of Place in American Culture.

16 . Arnold and Ballantyne, Architecture as Experience; Radical change in spatial practice.

17 . Anna Notaro, "Resurrecting an imperial past: Strategies of self-representation and 'masquerade' in fascist Rome (1938-1934)", pp. 69-59.

18 . John F. Sears. "How the Devil It Got There : The Politics of Form and Function in the Smithsonian "Castle"", pp. 80 -51.

19 . Natasha Chibireva, "Airbrushed Moscow: The cathedral of Christ the Saviour", pp. 80 -70.

20 . Neil Leach, "Erasing the traces: the 'denazification' of post-revolutionary Berlin and Bucharest", pp. 91 -80

21 . Neil Leach, "Erasing the traces: the 'denazification' of post-apartheid Johannesburg and Pretoria", pp. 100 -92

22 . Sarah Bonnemaïson, "Places and memory: Multiple readings of a plaza in Paris during the commemoration of the French Revolution", pp. 170 -153.

23 . Anna Minta, "Planning a National Pantheon: Monuments in Washington, D.C. and the Creation of Symbolic Space", pp. 40 -21.

- رایج و گوش آشنا و در عین حال هنوز مبهم است. متن‌های زیادی از نویسندگان، متفکران و محققان با عنوان خوانش از شهرهای سراسر جهان و فضاهای آن منتشر شده‌است که اگرچه گاه بسیار تاثیرگذارند و بر فهم ما از شهر می‌افزایند اما روشن نیست که
- خوانشگر چه فرایندی برای رمزگشایی از نشانه‌های شهر طی کرده است؟ چگونه می‌توان آگاهانه خوانش را در مطالعه تاریخ شهر و نیروهای اجتماعی سازنده آن به کار گرفت و حتی چگونه می‌توان نتایج آن را داوری کرد؟
- اگر خوانش بخواهد روشی جدی و نه تفنی در مطالعه شهر باشد باید بتواند به این پرسش‌ها پاسخ دهد. با این هدف، هفت نمونه منتشر شده خوانش اجتماعی از شهر و فضاهای شهری از مجموعه مقالات لیچ،^{۱۴} از مجموعه مقالات اورول و میکل^{۱۵} و از مجموعه مقالات آرنولد و بالانتین^{۱۶} انتخاب و تحلیل شده‌اند تا استخراج وجوه مشترک آنها ما را به تصویری دقیق‌تر از
- ساز و کار خوانش نزدیک کند.
۱. خوانش آنا نوتارو^{۱۷} با عنوان «رستاخیز گذشته امپراطوری: استراتژی‌هایی برای خودابرازگری و نقاب در رم دوران فاشیسم»
 ۲. خوانش جان سیزر^{۱۸} با عنوان «چطور کار به اینجا رسید؟ سیاست‌های فرم و عملکرد در قلعه اسمیتسونیان»
 ۳. خوانش ناتاشا چی بیروا^{۱۹} با عنوان «مسکوی محو شده: کلیسای جامع مسیح منجی»
 ۴. خوانش نیل لیچ^{۲۰} با عنوان «پاک کردن ردپاها: نازی‌زدایی از برلین و بخارست پسانقلابی»
 ۵. خوانش نیل لیچ^{۲۱} با عنوان «پاک کردن ردپاها: نازی‌زدایی از ژوهانسبورگ و پرتوریای بعد از آپارتاید»
 ۶. خوانش سارا بونمیزون^{۲۲} با عنوان «مکان‌ها و خاطره‌ها: خوانش‌های چندگانه از میدانی در پاریس حین برگزاری مراسم یادبود انقلاب فرانسه»
 ۷. خوانش آنا میتتا^{۲۳} با عنوان «طرح پانتئون ملی: یادمان‌ها در واشینگتن

خوانشگر	آنا نوتارو	جان سیزر	ناتاشا چی بیروا	نیل لیچ	نیل لیچ	سارا بونمیزون	آنا میتتا
دو پدیده / حوزه قلمرو	شهر رم فاشیستی × تعامل دو گفتمان سیاسی-فرهنگی	قلعه اسمیتسونین × مبانی فکری نظام آموزشی در سیاست آمریکای قرن ۱۹ و ۲۰	کلیسای جامع مسکو × تحولات جایگاه مذهب در فرهنگ و سیاست روسیه قرن ۲۰	بناهای عمومی در ژوهانسبورگ و پرتوریا × سیاست‌های ضدنژادپرستی پساآپارتاید	معماری اروپای شرقی و مرکزی × سیاست‌های نازی‌زدایی از جامعه خواهی	میدان کنکورده پاریس × ارزش‌های انقلاب فرانسه و جمهوری خواهی	معبد ملی در واشینگتون × درگیری ملی‌گرایان و مذهبیان در سیاست آمریکا

دی.سی و خلق فضای نمادین»
دور از انتظار نیست که در اولین سطح
مواجهه با این خوانش‌ها (در برخی موارد
حتی عنوان آنها) متوجه شویم که ضمنی
یا صریح، دوگانه‌ای مفهومی وجود دارد که
یک طرف آن از جنس فضا و طرف دیگر
از جنس مفاهیم اجتماعی (یا سیاسی)

است. برای مثال نوتارو در مقاله «رستاخیز
گذشته شاهنشاهی» هدف بحث خود را با
این جملات بیان می‌کند:

من گمان می‌کنم گفت‌وگوی میان گفتمان‌های
موجود امپریالیستی/ شهرسازانه از یک سو و
گفتمان‌های فرهنگی معاصر در حال تغییر از سوی
دیگر، به پشت پرده شمایل‌نگاری آشنای معماری
فاشیستی منطری کارآمد خواهد گشود.^{۲۴}

نوتارو در واقع تعامل دو گفتمان

24 . Anna Notaro,
"Resurrecting an imperial past:
Strategies of self-representation
and 'masquerade' in fascist
Rome (1938-1934)", p. 60.

موجود و معماری فاشیستی را مقابل هم قرار داده است. مطابق با جدول ۱ در هر هفت مقاله همواره دو حوزه، دو قلمرو و یا دو پدیده در این خوانش‌ها قابل ردیابی است که جستجوی کیفیت و چیستی پیوند آنها هدف مقاله را شکل می‌دهد و ذهن خواننده را تا انتها در رفت‌وآمد میان این دو نگاه می‌دارد.

جایگاهی که به این دو پدیده در نسبت با هم داده می‌شود، متفاوت و در کیفیت پیوند میان آن دو مؤثر است. برای فهم بهتر این موضوع می‌توانیم طیفی فرضی را در نظر بگیریم که در یک سوی آن، محقق روابط اجتماعی-سیاسی را در حد سیاق پدیده شهری یا معماری می‌بیند؛ یعنی پدیده‌ای به مثابه نقش و پدیده دیگری به مثابه زمینه آن مطالعه می‌شود. در سوی دیگر طیف محقق پدیده معماری یا شهر را آگاهانه در کنار پدیده‌ای دیگر (اینجا یعنی روابط اجتماعی-سیاسی) قرار می‌دهد و فقط فهم حاصل از این امتزاج را به رسمیت می‌شناسد؛ در واقع این دو

پدیده با هم و در یک سطح دیده می‌شوند و هر دو نقش هستند نه اینکه یکی زمینه دیگری باشد. برای مثال به نظر می‌رسد خوانش‌های مینتا و سیرز از واشینگتون نسبت به خوانش بونمیزون از میدان کونکورد به الگوی نقش و زمینه نزدیکتر است. در دو خوانش اول با رویدادهای تاریخ معماری مواجهیم که «علت‌های» آن در اوضاع سیاسی-اجتماعی جست‌وجو شده است، در حالی که در خوانش بونمیزون رویدادهای میدان و واقعیت‌های تاریخی - اجتماعی چنان در هم آمیخته‌اند که گاهی فهم اینکه کدام یک در ذهن نویسنده اصل بوده دشوار است.

تحلیل مقالات نشان می‌دهد که محققان در خوانش خود برای برقراری پیوند میان دو پدیده، مفهوم سومی با خصلت واسطگی را به کار برده‌اند. (جدول ۲) نوع این پیوندهنده بسته به موضوع و اینکه جایگاه دو پدیده را چگونه در نظر گرفته باشند، متفاوت است. ممکن است مفهومی عینی و مشترک در هر دو حوزه

را در نظر بگیرند و یا مفهومی انتزاعی به عاریت بگیرند که تناظرهای آن دو را در دل خود داشته باشد. این مفهوم واسطه می‌تواند ابداع ذهن خوانشگر باشد و یا از نظریه‌ای اجتماعی یا علمی وام گرفته شود. برای مثال در مقاله‌ی میتتا درباره‌ی یادمانهای واشینگتون این مفهوم واسطه «هویت تاریخی» است. میتتا در خلال مقاله تلاش می‌کند نشان دهد که چگونه این موضوع همزمان در فضای سیاسی واشینگتون و گفت‌وگوهای مربوط به معماری مطرح بود و به صورت‌های متنوعی در یادمان‌های این شهر متجلی شد. اما نیل لیچ که در تلاش است بفهمد چگونه آثاری که نشانه‌های نهفته در معماری حکومت‌های ضدبشری و خودکامه چگونه بعد از سقوط همسو با تحول فضای اجتماعی حیات دیگری می‌یابند، مفهومی را از فروید^{۲۵} وام می‌گیرد: «خاطره‌ی پرده‌پوش»^{۲۶}. لیچ توضیح می‌دهد که چگونه ممکن است جامعه در قبال خاطرات رنج‌آور گذشته معنای تازه‌ای برای چیزهای قدیمی خلق کند و

چگونه این تمایل هم در خود جامعه و هم در معماری آن انعکاس دارد. همچنان که نوتارو مفهومی را از نظریات جون ریوبر^{۲۷} در حوزه‌ی روانکاوی الهام گرفته است. او مفهوم انتزاعی «نقاب»^{۲۸} را که به نظرش می‌تواند ویژگی‌های دوگانه‌ی نظام سیاسی فاشیستی ایتالیا و معماری آن را مشترکاً توضیح دهد در سراسر روایتش به کار می‌برد و از آن برای پیوند دو پدیده‌ی مورد نظرش استفاده می‌کند. مفهوم واسطه حتی می‌تواند صورتی شاعرانه و انتزاعی داشته باشد. در مقاله‌ی سارا بونمیزون چند روایت موازی وجود دارد اما در شاخص‌ترین آنها از «موسی مؤنت سیاهپوست»^{۲۹} یاد شده است. در این عبارت غریب و ناهمگون، چند اشاره‌ی تاریخی از جمله اشاره به گذر حضرت موسی از نیل و اشاره به سرگذشت زنی سیاهپوست به نام موسی که در مبارزات ضدبرده‌داری نقش مهمی داشت، نهفته است. بونمیزون خواننده‌ی زن سیاهپوستی که سرود ملی فرانسه را در مراسم دویست سالگی انقلاب این کشور

25 . Sigmund Freud

26 . Screen memory.

27 . Joan Riviere

28 . Masquerade

29 . Black Female Moses

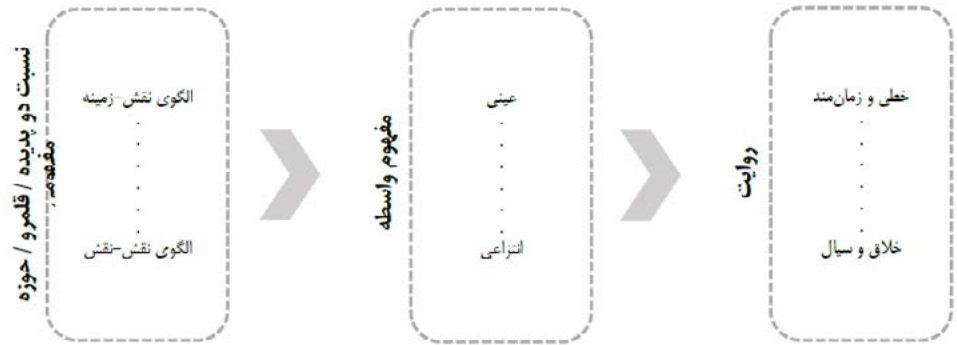
خوانشگر	آنا نوتارو	جان سیزر	ناتاشا چی بیروا	نیل لیچ	نیل لیچ	سارا بونمیزون	آنا میتا
مفهوم واسطه	نقاب	مفاهیم فرهنگی نو	جعل گذشته	خاطره پرده‌پوش	خاطره پرده‌پوش	موسی مؤنث سیاه‌پوست	هویت تاریخی

در میدان کونکورده اجرا می‌کند با چنین عبارتی به داستان‌های تاریخی می‌پیوندد و از اینجا به رمزگشایی صحنه‌آرایی‌های کالبد میدان می‌رسد. با این واسطه است که میدان کونکورده دروازه سرزمین موعود و برابری نژادی و در واقع تبلور ارزش‌های انقلاب فرانسه می‌شود.³⁰

بنابراین می‌توان برای مفهوم واسطه طیفی عینی تا انتزاعی تصور کرد. بسته به اینکه آن مفهوم در کجای این طیف قرار گیرد، نوع بیان و شیوه روایت هم متفاوت خواهد بود. خوانش‌هایی که به سمت تناظرهای عینی می‌روند اغلب

روایت‌های خطی دارند و به الگوی نقش-زمینه نزدیک‌ترند. در این روایت‌ها زمان و توالی رویدادها اصل قرار می‌گیرد؛ با تعدد رویدادها مواجهیم؛ و معمولاً نویسنده کمتر به اغراق و تأکید بر رویداد یا جزئیاتی معین تمایل نشان می‌دهد. اما در مواردی که مفهوم انتخابی انتزاعی‌تر است، روایت‌ها چندلایه‌ترند و نویسنده اغلب به توالی تاریخی چندان پایبند نیست و بیشتر شواهد خود را حول مفهوم واسطه سامان می‌دهد و اتکای بیشتری بر آن دارد. خوانش چندگانه سارا بونمیزون از میدان کونکورده پاریس و جشن دو بیست‌سالگی انقلاب

30. Sarah Bonnemaison, "Places and memory: Multiple readings of a plaza in Paris during the commemoration of the French Revolution", pp. 165-163.



شکل ۱

فرانسه یکی از نمونه‌های این نوع خوانش است. در این نوع نوشته‌ها ممکن است بیان شاعرانه‌تر باشد و نویسنده بر یک یا چند رویداد تاریخی خاص تمرکز بیشتری کند. چنان که بونمیزون بخش اعظم مقاله خود را به بازنمایی برش‌هایی از اجرای یک خواننده زن سیاهپوست و حضور او در صحنه میدان کونکورده اختصاص می‌دهد. او آنقدر وارد جزئیات می‌شود که حتی رنگ لباس، نورپردازی، اجرای ایستاده یا نشسته سرود ملی را معنی‌دار می‌داند و رمزگشایی می‌کند. نتیجه کلی‌ای که از بررسی این خوانش‌ها می‌توان گرفت این است که در هر خوانش دو پدیده و تلاش برای پیوند میان آنها دیده می‌شود و موضع خوانشگر را با سه مشخصه اصلی می‌توان توصیف کرد که به نظر می‌رسد به ترتیب منتج از یکدیگرند.

به عبارت دیگر خوانش‌های انتخاب‌شده همگی در تکاپوی پیوند میان فضاهای شهری و معماری با نیروهای اجتماعی-سیاسی و رسیدن به فهم کامل‌تری از این دو هستند و برای تحقق این پیوند در فرایند خوانش، مفهومی واسطه حضور دارد؛ مفهومی عینی یا انتزاعی که با برقراری رابطه‌ای بر مبنای تناظر میان دو پدیده، به کلیت خوانش سامان می‌دهد و کیفیت روایت آن را تعیین می‌کند. (شکل ۱)

در ادامه با تأکید بر خصوصیت پیونددهنده خوانش، ایده‌ای طرح می‌کنیم که هر چند ممکن است بر همه مصادیق خوانش منطبق نباشد، اما با توجه به آنچه از فرایند و محصول خوانش دریافتیم به نظر می‌رسد می‌تواند برای کاربرد آگاهانه آن در مطالعات تاریخی مفید واقع شود. چنان که گفتیم در هر خوانش، خلق مفهومی مضاعف و فهمی منبعث اما مستقل از دو پدیده رخ می‌دهد اما چگونه؟ به نظر می‌رسد پاسخ در همان

مفهوم واسطه نهفته باشد. مفهومی که ما نقش^{۳۱} آن را از جهاتی به استعاره^{۳۲} نزدیک یافته‌ایم. تعریف «استعاره» و نقش‌های آن همواره مورد توجه فیلسوفان بوده و در دوره اخیر بحث‌های بسیاری از جمله در فلسفه زبان و نظریه ادبی برانگیخته است. گرچه هنوز عموماً نامش یادآور صنعتی ادبی است که برای آراستن کلام به کار می‌رود،^{۳۳} اما این گونه تعاریف تقلیل‌گر مورد اعتراض کسانی است که استعاره را نه صرفاً پدیده‌ای زبانی بلکه پدیده‌ای مرتبط با اندیشه و خرد می‌دانند و آن را اساس فهم انسان قرار می‌دهند.^{۳۴} نظریه لکاف^{۳۵} و جانسون^{۳۶} یکی از برجسته‌ترین دیدگاه‌های تازه درباره استعاره است که جایگاه استعاره را فراتر از زبان و خاستگاه آن را «در چگونگی مفهوم‌سازی یک قلمرو ذهنی بر حسب قلمرو دیگر» توصیف می‌کند. نظریه «استعاره مفهومی»^{۳۷} این دوگانه را قلمروی مبدأ^{۳۸} و قلمروی مقصد^{۳۹} می‌نامد و هر استعاره را الگویی تثبیت‌شده از تناظرهای مفهومی (نه لزوماً

31 . Role

32 . Metaphor

۳۳ . ارسطو اولین کسی بود که واژه استعاره (Metaphor) را از ترکیب دو واژه لاتین Meta و Pherein به کار برد تا از این طریق معنای to carry across را برساند. بنابراین، ایده اولیه «انتقال» از آن ارسطو است؛ اما او «استعاره» را پدیده‌های زبانی و مربوط به اسم‌ها می‌دانست: «استعاره عبارت است از اینکه اسم چیزی را بر اسم دیگر نقل کنند و نقل هم یا نقل از جنس به نوع است یا نقل از نوع به جنس یا نقل از نوع به نوع است یا نقل به حسب تمثیل است.» این تعریف ارسطو در کتابش فن شعر (Poetics) حتی تا نیمه قرن بیستم تعریف مسلط به شمار می‌رفت. از آن به بعد بود که نظریاتی تازه تر مطرح شد. نک Encyclopedia of Aesthetics, s.v. "Metaphor".

۳۴ . اینجا ذکر این نکته خالی از لطف نیست که عبدالقاهر جرجانی در این حوزه پیشگام بوده است. او از ارسطو چنین انتقاد کرد که استعاره نمی‌تواند صرفاً انتقال نام‌ها باشد. تحلیل‌های کمال ابودیوب از رساله‌های جرجانی به استخراج این تعریف از آراء او انجامیده است: «استعاره امتزاج بین معناهاى دو هستی بر مبنای تشابه بین برخی اوصاف آنهاست.» که تعریفی بسیار مترقی به نظر می‌آید. کمال ابودیوب، صور خیال در نظریه جرجانی، ص ۲۸۳.

35 . Mark Johnson

36 . George Lakoff

۳۷ . نظریه لکاف و جانسون به نام conceptual metaphor و نیز conceptual theory of metaphor شهرت یافت.

38 . Source Domain

39 36. Target Domain

شباهت‌ها) در این دو قلمرو می‌داند. با مقابله این تعریف و یافته‌های حاصل از تحلیل نمونه‌ها، به نظر می‌رسد می‌توان با کمک تعریف و کارکرد استعاره، فرایند خوانش را بهتر توضیح داد. در بطن هر خوانش از شهر استعاره‌ای پنهان است که همزمان در شهر و جامعه سازگار و معنی‌دار است. این استعاره مشترک است که کمک می‌کند ذهن خوانشگر با اتکا بر یک قلمروی مفهومی، گزینشی معنادار و منسجم از بی‌شمار نشانه‌های متن (قلمروی مفهومی دوم) داشته باشد و آنها را چنان رمزگشایی کند که تصویری کامل از متن شکل بگیرد. تناظرهای دو قلمروی مفهومی استعاره هدایت‌گر محقق در گزینش و تفسیر و روایت نشانه‌های شهر و جامعه هستند. نمونه‌های بررسی‌شده نشان می‌دهند که چطور خوانشگر مدام در رابطه میان این دو قلمرو حرکت می‌کند، وجوه و خصوصیات مفهوم استعاری را که از حوزه دانشی دیگر وام گرفته یا شهود کرده در شهر یا فضای شهری مورد مطالعه و فضای

اجتماعی آن جستجو می‌کند. اینجاست که «نبوغ مفسر» مورد نظر بارت معنی پیدا می‌کند: خلق/انتخاب/شهود درست استعاره. هر چه استعاره با اشراف و شناخت عمیق‌تری از دو قلمروی مفهومی بر ساخته شود توفیق بیشتری در برقراری تناظر مفهومی میان آن دو و رمزگشایی نشانه‌ها خواهد داشت. این نکته خود می‌تواند به معیاری برای داوری هر خوانش تبدیل شود، اینکه استعاره نهفته در بطن روایت خوانش چیست؟ آیا خوانشگر آن را به درستی و آگاهانه معرفی کرده است یا مبهم و لغزنده و گنگ است؟ استعاره چقدر برآمده از شناخت صحیح از دو قلمروی مفهومی اصلی (فضا و جامعه) است؟ چقدر در برقراری پیوند میان آن دو کارآمد است؟ مثلاً آیا استعاره نقاب مستقلاً می‌تواند انتخاب درستی برای تفسیر نشانه‌های اوضاع سیاسی ایتالیای فاشیستی باشد؟ برای معماری فاشیستی این کشور چطور؟ اگر پاسخ مثبت باشد انتظار می‌رود چنین خوانشی مصداق تفسیر درست شواهد

۴۰. جورج لیکاف، «نظریه معاصر استعاره»، ص ۱۹۷ و ۲۱۱.

در بطن هر خوانش از شهر استعاره‌ای پنهان است که همزمان در شهر و جامعه سازگار و معنی‌دار است. این استعاره مشترک است که کمک می‌کند ذهن خوانشگر با اتکا بر يك قلمروی مفهومی، گزینشی معنادار و منسجم از بی‌شمار نشانه‌های متن (قلمروی مفهومی دوم) داشته باشد و آنها را چنان رمزگشایی کند که تصویری کامل از متن شکل بگیرد.

تاریخی و تحقیق تاریخی باشد، در غیر این صورت با احتمال بیشتری می‌توان انتظار داشت محقق برای برقراری پیوند به زحمت افتاده و دچار لغزش در تفسیر یا تحریف شده باشد. ایده حضور استعاره در بطن خوانش نشانه‌شناسانه، مقدمه‌ای نظری و پیشنهادی ابتدایی است در مسیر روشن کردن منطق درونی این روش مواجهه با شهر. در ادامه راه، پرداخت نظری عمیق‌تر رابطه استعاره و خوانش و تطبیق و مقابله آن با نمونه‌های بیشتر و متنوع‌تری از خوانش شهرها نیاز است. علاوه بر مسائل نظری، نکات بیشتری از چگونگی کاربرد

کتاب‌نامه

- ابودیب، کمال. صور خیال در نظریهٔ جرجانی. ترجمهٔ فرزانه سجودی و فرهاد ساسانی. تهران: نشر علم، ۱۳۹۴.
 - بارت، رولان. امپراطوری نشانه‌ها. ترجمهٔ ناصر فکوهی. تهران: نشر نی، ۱۳۸۳.
 - ———. «نشانه‌شناسی و فضای شهری». ترجمهٔ عظیمه ستاری. در سوره اندیشه، ش ۵۰ (بهار ۱۳۹۰)، ص ۱۹۹-۲۰۳.
 - ———. «برج ایفل». ترجمهٔ یوسف ابادری. در ارغنون، ش ۱۹ (زمستان ۱۳۸۰)، ص ۳۱-۴۴.
 - ———. اس/زد. ترجمهٔ سپیده شکریبور. تهران: افراز، ۱۳۹۴.
 - لیکاف، جورج. «نظریهٔ معاصر استعاره». ترجمهٔ فرزانه سجودی. در اومبرتو اکو و دیگران، استعاره: مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی، به کوشش فرهاد ساسانی، تهران: سورهٔ مهر، ۱۳۹۰، ص ۱۹۵-۲۹۸.
 - Bonnemaïson, Sarah, "Places and memory: Multiple readings of a plaza in Paris during the commemoration of the French Revolution" in Dana Arnold and Andrew Ballantyne (eds.), Architecture as Experience: Radical change in spatial practice, Taylor & Francis e-Library, 2004, pp. 170-153.
 - Chibireva, Natasha. "Airbrushed Moscow: the cathedral of Christ the Saviour". in Neil Leach (ed.), Hieroglyphics of Space: Reading and experiencing the modern metropolis, Taylor & Francis e-Library, 2005, pp. 79-70-
- عملی خوانش، مراحل و محدودیت‌های آن باید شناخته و در دسترس خودآگاه محقق قرار بگیرد تا از سردرگمی و ابهام فعلی و نگاه‌های ذوقی بکاهد. همچنین ضروری است معیارهای داوری و اقتناع‌گری نتیجهٔ این فرایند بسط داده شود و در نهایت همهٔ این یافته‌ها در خوانش از چند شهر جزء به جزء آزموده شود تا بتوان خوانش را به منزلهٔ روشی قابل اتکا در مطالعات آکادمیک شهر به کار برد.

- Minta, Anna. "Planning a National Pantheon: Monuments in Washington, D.C. and the Creation of Symbolic Space". in Miles Orvel and Jeffrey L. Meikle, *Public Space and the Ideology of Place in American Culture*, Amsterdam: Rodopi, 2009, pp. 50 -21.
- Notaro, Anna. "Resurrecting an imperial past: strategies of self-representation and 'masquerade' in fascist Rome (1938-1934)". in Neil Leach (ed.), *Hieroglyphics of Space: Reading and experiencing the modern metropolis*. Taylor & Francis e-Library, 2005, pp. 69 -59.
- Dovey, Kim. *Framing Places: Mediating power in built form*. Taylor & Francis e-Library, 2002.
- Echo, Umberto. "Function and Sign: Semiotics of Architecture". in M. Gottdiner and Alexandros Ph. Lagopoulos, *The City and The Sign: An Introduction to Urban Semiotics*, New York: Columbia University Press, 1986, pp. 114 -99.
- Kelly, Michael (ed.). *Encyclopedia of Aesthetics*. v. 3. New York & Oxford: Oxford University Press, 1998.
- Leach, Neil. "Erasing the traces: the 'denazification' of post-revolutionary Berlin and Bucharest". in Neil Leach (ed.), *Hieroglyphics of Space: Reading and experiencing the modern metropolis*, Taylor & Francis e-Library, 2005, pp. 91 -80.
- _____ . "Erasing the traces: the 'denazification' of post-apartheid Johannesburg and Pretoria". in Neil Leach (ed.), *Hieroglyphics of Space: Reading and experiencing the modern metropolis*, Taylor & Francis e-Library, 2005, pp. 100-92.
- _____ . "Introduction"[A]. in Neil Leach (ed.), *Hieroglyphics of Space: Reading and experiencing the modern metropolis*, Taylor & Francis e-Library, 2005.
- _____ . "Introduction"[B]. in Neil Leach (ed.), *Rethinking Architecture: A Reader in Cultural Theory*. Taylor & Francis e-Library, 2005.

دربارهٔ مواجهه؛ مفهومی نو در مطالعات شهری

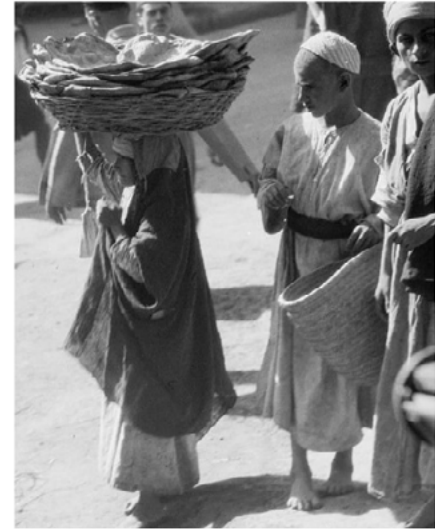
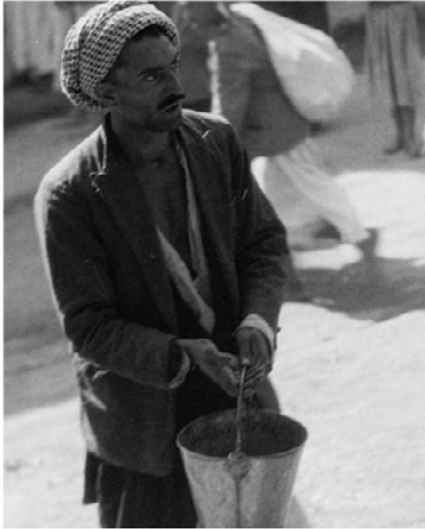
نیوشا حاجیان

پاییز ۹۷ در یکی از جلسات کرکسیون پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشدم، استادم، دکتر زهرا اهری، از مفهومی صحبت کردند که ابتدا به نظرم بسیار پیش‌یافتاده آمد. صحبت از «مواجهه» مردم بایکدیگر در فضاهای عمومی شهر بود و این به نظرم عادی‌ترین اتفاق شهر آمد؛ اما به مرور زمان فهمیدم مواجهه هرچند عادی و گذرا، رخدادی پیچیده است و اثرگذار. طی نوشتن پایان‌نامه و بعد از آن دربارهٔ مواجهه بسیار خواندم؛ این نوشته برداشت و ترجمه‌ای آزاد است از آنچه تاکنون دربارهٔ «مواجهه»* خوانده‌ام. آن را به دکتر زهرا اهری تقدیم می‌کنم که نقطهٔ آغاز این کنجکاو و مطالعه بود.

* این نوشته عمدتاً با تکیه بر مطالب کتاب «Encountering the city» نوشتهٔ گروهی از نویسندگان با نظارت جاناتان دارلینگ و هلن ویلسون و فصلی از کتاب *Urban Theory*، *New critical perspective* با عنوان «مواجهه» نوشته شده است؛ ذکر منابع دیگر با هدف آشناکردن بیشتر خوانندگان با منابع و تسهیل یافتن منبع مورد نظر انجام شده است.

اینجا بازاری است در بغداد، احتمالاً پاییز ۱۹۳۳ و چیزی نمانده به ظهر. مردم در تکاپو مسیر خود را در میان شلوغی پیدا می‌کنند، در انتهای تصویر چند نفر فارغ از شلوغی بازار گرم صحبت‌اند. در این میان اما دخترکی توجه عکاس را به خود جلب کرده است، دختری نان‌فروش که سبزی

سنگین بر سر گذاشته و به بازار آمده تا نان بفروشد. کسانی گردش ایستاده‌اند؛ اما به نظر نمی‌رسد بخواهند نانی بخرند. اصلاً انگار می‌ترسند یا نمی‌خواهند به او نزدیک شوند، به او که انگار نباید اینجا می‌بود، به او که با بدن و پوشش زنانه‌اش در این بازار یکه است و غریب. مردی رودرویش،



تصویر ۱. دختری نان فروش در بازار بغداد، ۱۹۳۳ (مأخذ: <http://www.underwoodarchives.com>)

ابرو بالا انداخته و با دهانی نیم‌باز به او نگاه می‌کند. مرد که سطلی در دست دارد حتماً برای انجام کاری به بازار آمده است. در بازار دم‌ظهر که هرکس عجولانه پی کار یا کالایی است، حضور دختری نان‌فروش چیست که حواس او را پرت کرده و سبب شده برای لحظه‌ای بایستد - یا دست‌کم سرعتش را کم کند - تا دختر را تماشا کند. پسرک نوجوانی پشت سر دختر ایستاده و با بهت به او نگاه می‌کند، دست‌اش را سپری کرده بین بدن خودش و دختر؛ دستی که سپر شده، انگار هم می‌ترسد و هم گزگز می‌کند که بدن ناشناخته‌ای را لمس کند. نگاه پسرک به پشت سر دختر دوخته شده،

در پس عبایش چه می‌بیند؟ نگاه رفیق‌اش اما سوی دیگری است، با کسی صحبت می‌کند، انگار دور دخترک شلوغ است. دخترک لب می‌گزد، مضطرب است، گوشهٔ ردایش را چنگ زده، بالا نگه داشته، ردا را سپری کرده بین خودش و کسانی که گردش ایستاده‌اند. تصویر ملغمه‌ای است از حیرت، اضطراب و خشم در پس‌زمینه‌ای از جنبش و تکاپو.

چنین رخدادی را امروزه در علوم اجتماعی و جغرافیای انسانی «مواجهه»^۱ می‌نامند. موقعیتی که در آن افراد به طور اتفاقی با غریبه‌ها و ناآشنایان روبه‌رو می‌شوند؛^۲ با کسانی که با خودشان متفاوت‌اند. مواجهه اساساً دربارهٔ تفاوت است. ریشهٔ واژهٔ encounter نیز از ملاقاتی خبر می‌دهد که مخالفان، رقیبان، اضداد را با هم رو به رو می‌کند. بازارها و فضاهای عمومی مشابه آنها که امکان حضور افراد گوناگون را فراهم می‌کنند فضاهایی برای مواجهه‌اند؛ فضاهایی برای مواجهه با افرادی از جنسیت‌ها، قشرها،

مذهب‌ها، نژادها و قومیت‌ها، فرهنگ‌های مختلف. در مواجهه باورها و فرض‌هایی که مردم دربارهٔ یکدیگر دارند در رفتار و واکنششان متبلور می‌شود.

مواجهه اساس تلقی‌ای از شهر است که شهر را مکان حضور و اجتماع‌های پیش‌بینی‌نشده می‌داند.^۳ از نظر مسی فضا و مکان با کنار هم آمدن افراد و چیزهای متفاوت، نامربوط، متناقض به وجود می‌آیند، او فضا را چیزی ثابت نمی‌داند بلکه از نظر او فضا از مجموع «رخدادهایی» پدید می‌آید که حاصل گردهمایی اتفاقی و موقت چیزها، آدم‌ها، تاریخ‌ها، فکرها و ... است. این چیزی است که فضا را منحصر به فرد، موقت و غیرقابل پیش‌بینی می‌کند. لوفور مواجهه را عامل بی‌ثباتی فضاها در شهری می‌داند. جایی که هنجارها و محدودیت‌ها مدام از بین می‌روند. از نظر او مواجههٔ اتفاقی مردم با یکدیگر عامل سرزندگی شهر و درعین حال پدیدآورندهٔ موقعیت‌های خطرناک در شهر است؛ در واقع او دو مشخصهٔ اصلی شهر را

1 encounter

2 Helen F. Wilson and Jonathan Darling, *Encountering the City: Urban Encounters from Accra to New York*, p. 3.

3 Doreen Massey, *For space*.

نتیجهٔ مواجههٔ مردم با یکدیگر می‌داند.^۴ برای مثال میدان کاتزن پلاتز در زوریخ، فضایی است که معمولاً در آن می‌توان با نوجوان‌هایی از طبقهٔ متوسط مواجه شد که دور هم جمع شده‌اند تا بنوشند و خوش باشند؛ این میدان فضایی پر جنب و جوش و زنده است و از این حیث مورد اقبال واقع شده که احتمال حضور والدین در آن کم است؛ در عین حال اما این فضا گاهی فضایی «پر از مزاحم» شناخته می‌شود؛ جایی که امکان مواجهه با پلیس، مددکاران اجتماعی، کاسبان و ساکنان محلی زیاد است. فهم چنین فضایی بدون فهم مواجهه‌هایی که به آن شکل داده‌اند، ممکن نیست.^۵

برخی نظریه‌پردازان مانند جین جیکوب تغییر و جنبش حاصل از مواجهه را در شهر کاملاً مثبت می‌دانند؛ به عقیدهٔ آنان مواجهه‌های منظم و البته غیرمنتظره با غریبه‌ها در شکل‌گیری اعتماد و احترام متقابل در زندگی اجتماعی نقشی کلیدی دارد.^۶ در این دیدگاه مواجهه از وجوه مثبت فضاها بازمعمومی، شلوغ، متنوع است

که از طریق آن افراد می‌توانند با دیگری متفاوت آشنا شوند، دانستن بیشتر دربارهٔ فرد متفاوت سبب از بین رفتن باورهای غلط دربارهٔ او و مانع پیش‌داوری می‌شود. در مقابل، مخالفان جیکوب از چگونگی تأثیر مواجهه بر پذیرش تفاوت‌ها و شکل‌گیری اعتماد و احترام متقابل پرسش می‌کنند. آنها اثر مثبت احتمالی مواجهه را زیر سؤال نمی‌برند بلکه تأکید می‌کنند چگونگی مواجهه و درهم‌آمیختن مردم غیرقابل پیش‌بینی است و مواجهه‌های شهری هرچند مثبت و بدون نزاع لزوماً فرض‌ها و پیش‌داوری ناشی از آنها را به چالش نمی‌کشند و از بین نمی‌برند.^۷

آنها معتقدند که حضور غریبه‌ها در شهر سبب می‌شود که زندگی شهری همیشه با میزانی از اضطراب همراه باشد؛ اضطراب ناشی از حضور افراد ناشناس، روبه‌رو شدن و مشارکت اجباری با آنها. مواجهه نه تنها اضطراب‌آور است بلکه گاهی ضمن مواجهه، باورهای پیشین تشدید می‌شوند و صفت‌های جدید به فرد متفاوت نسبت

4 Henri Lefebvre, *Writings on Cities*, p.129.

5 Jacob Demant and Sara Landolt, 'Youth Drinking in Public Places: The Production of Drinking Spaces in and Outside Nightlife Areas', pp. 184-170.

6 Jane Jacobs, *The Death and Life of Great American Cities*, p. 50.

7 Gill Valentine and Louise Waite, 'Negotiating difference through everyday encounters: the case of sexual orientation and religion and belief', pp. 492-474

داده می‌شود؛ مثلاً در آفریقای جنوبی پس از آپارتاید نژادی همچنان دیدن سیاه‌پوست بومی در شهر موجب اضطراب و ناراحتی سفیدپوستان است چون سفیدپوستان بدن سیاه را مجرم و خطرناک می‌دانند.^۸ علاوه‌براین مواجهه می‌تواند با خشم و تنازع در لحظهٔ وقوع همراه باشد؛ به همین دلیل است که گاهی افراد مسیرشان را تغییر می‌دهند تا با افراد ناشناس رو به رو نشوند یا امروزه بسیاری از فضاهای عمومی شهر طوری طراحی می‌شوند که فقط عرصه‌ای برای تعامل‌هایی کنترل‌شده باشند. مواجهه می‌تواند مثبت یا منفی باشد؛ از همین رو گافمن از مجموعه قوانینی صحبت می‌کند که تعامل انسان‌ها را با غریبه‌ها در فضاهای عمومی هدایت می‌کند و معتقد است که این قوانین، هنجارها و مقررات حاکم بر چگونگی مواجههٔ مردم با غریبه‌ها، باتوجه به زمان و مکان تغییر می‌کند و بر کیفیت‌های زندگی شهری اثر می‌گذارد.^۹ امین و تریفت نیز با تأکید بر اینکه «آمیختن» مردم با یکدیگر در

فضاهای عمومی پویا و از دایرهٔ پیش‌بینی خارج است، معتقدند روابط و تجربه‌های تعامل در فضاهایی دیگر، به‌جز فضای عمومی شهری، بر شکل‌گیری فرهنگ شهر - و به تبع آن چگونگی مواجهه - اثر گذارند.^{۱۰} بنابراین برای شناخت قوانین حاکم بر مواجهه‌های شهری باید مواجهه‌های مردم در سیاق‌های دیگر نیز به دقت مشاهده و بررسی شود.

ترس و اضطراب بخشی جدایی‌ناپذیر از تجربهٔ مواجهه با ناشناخته‌هاست؛ اما غریبه، که از پیکره‌های اصلی تعریف‌کنندهٔ شهر، و مواجهه با او، که در بطن تجربهٔ زندگی شهری است، را نمی‌توان و نباید از شهر حذف کرد. کاهش امکان برخورد افراد با یکدیگر به مرگ فضای عمومی و کاهش اجتماع‌گرایی مردم می‌انجامد.^{۱۱} گسترش تعامل‌های اجتماعی با عموم تمایل بیش‌ازحد مردم را برای حضور در محافل کوچک و خصوصی از بین می‌برد و افق دید آنها را گسترش می‌دهد. شهر جایی است که غیر تجربه می‌شود و افراد

8 Nick Schuermans, On the Politics of Vision and Touch: Encountering Fearful and Fearsome Bodies in Cape Town, South Africa.

9 Erving Goffman, Behavior in public places.

10 Ash Amin and Nigel Thrift, Cities: Reimagining the Urban.

11 Richard Sennett, The Fall of Public Man: On the Social Psychology of Capitalism. 12&

13 Richard Sennett, The Conscience of the Eye: The Design and Social Life of Cities.

می‌توانند بدون اصرار بر همسان و هم‌سو شدن با هم درآمیزند، به همین دلیل مواجهه با اینکه می‌تواند اضطراب‌آور و حتی خطرناک باشد، شرط لازم برای از بین بردن رفتارهای متعصبانه و برقراری دموکراسی در جامعه است. برخی مواجهه را از این حیث ارزشمند می‌دانند که امکان درگرفتن مناظرات سیاسی را در شهر فراهم می‌کند؛ در این دیدگاه شهر جایی برای ایده‌پردازی و آغاز تغییرات سیاسی است. پیشینهٔ تاریخی و غنای سیاست شهری سبب شده که شهر به مثابهٔ فضایی برای شکل‌گیری اندیشه‌ها و کنش‌های سیاسی فهمیده شود؛ از تلاش گروه‌های مختلف برای اعادهٔ حقوق شهروندی گرفته تا انواع شورش‌ها برای تصرف شهر و کسب قدرت و تلاش برای برقراری عدالت اجتماعی و کسب عاملیت در آیندهٔ شهر.^{۱۴} شهر میدان جنگی سیاسی است که در آن گروه‌های مختلف سیاسی و عموم مردم به هویت خود رسمیت می‌بخشند و می‌خواهند دیده و شنیده شوند، عرصه‌ای

که در آن گروه‌هایی که در طول تاریخ از حقوق خود محروم بوده‌اند، از طریق طلب حق و تلاش برای وضع قانون برای احقاق حقوق خود، عاملیت سیاسی پیدا کنند. نقش کلیدی شهر در سیاست از آن روست که شهر امکان ارتباط جنبش‌های اجتماعی مختلف، فعالان سیاسی، ساکنان شهر و مسئولان را فراهم می‌کند. نتیجهٔ این ارتباط می‌تواند همکاری یا نزاع باشد. شهر این توانایی را دارد که منازعات و عقاید متنوع را گرد هم بیاورد و اتحادی بزرگ‌تر و شامل‌تر برای تغییر و تولید نظم سیاسی جدیدی ایجاد کند. در برقراری این روابط سیاسی، مواجهه‌های شهری بسیار اثرگذارند.^{۱۵} مواجهه نقطهٔ آغاز روابطی است که از طریق آنها تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی آغاز می‌شود.^{۱۶} در شرایطی که شهر مخالفان را به انحاء گوناگون باهم مواجه می‌کند و گرد هم می‌آورد، امکان مباحثه و تغییر در شهر به وجود می‌آید. بنابراین توجه به مواجهه یکی از راه‌هایی است که از طریق آن می‌توان عاملیت

14 Helen F. Wilson and Jonathan Darling, *Encountering the City: Urban Encounters from Accra to New York*, p. 7. 15 Ibid.

16 Engin F. Isin, 'City. State: Critique of Scalar Thought', p. 223.

و نیروی سیاسی شهر را شناخت و حتی کنترل کرد. چنانکه مطالعات در حوزه‌های حقوق شهروندی، روابط نژادها، برابری قومی و جنسیتی نشان می‌دهد که تغییرات اجتماعی و سیاسی معمولاً از طریق ترکیبی از مطالبه‌گری، کنش‌گری، پرسش‌های انتقادی از شرایط موجود و انباشت و به هم پیوستن منازعات و مبارزات جداگانه به وقوع می‌پیوندند.^{۱۷} این تغییرات عمدتاً به علت ذات متزلزل‌کنندهٔ مواجهه‌ای آغاز می‌شوند، آنجا که پیش‌فرض‌ها، هنجارها و اسلوب اندیشه و عمل به چالش کشیده می‌شوند.^{۱۸} از همین روست که فضاهای عمومی شهر که محل مواجهه و به‌هم‌پیوستن و یکی‌شدن تنازعات‌اند برای رژیم‌های سیاسی تمامیت‌خواه همواره یک تهدیدند. توجه به این ظرفیت مواجهه به عنوان نقطهٔ آغاز چرخش‌های سیاسی در مطالعات سیاسی شهر مهم است.

مواجههٔ شهری تنها مواجههٔ انسان با انسان نیست بلکه مواجهه می‌تواند بین انسان و حیوان‌های حاضر در شهر هم

رخ دهد. توجه به مواجهه بین گونه‌ها در بازشناسی شهرها، به‌خصوص شهرهایی که حیوان‌ها در آنها حضوری قابل‌توجه دارند، و برای مدیریت مناظر طبیعی شهر مهم است. متخصصان حوزه جغرافیای حیوانی حیوان‌ها را «نهایت غیریت» می‌دانند^{۱۹} و معتقدند به حیوان‌ها باید فراتر از منابع طبیعی و ابزار تولید نگاه کرد.^{۲۰} آنها معتقدند که چون بین گونه‌های مختلف زیستی وابستگی متقابل وجود دارد، توجه به حیوان‌ها برای فهم و توضیح محیط زیست انسان و روابط فضایی او مهم است. ایدهٔ عاملیت برتر انسان در شهرها، که تفکر غالب در مطالعات شهری است، سبب شده طبیعت و مشخصاً حیوان‌ها تا امروز به ندرت در مطالعات شهری بررسی شوند. اخیراً چرخشی انتقادی در مطالعات شهری و جغرافیا، شهر را محصول پیچیدهٔ مواجهه‌های بین انسان و غیرانسان می‌داند. امروزه جغرافی‌دانان از ایده‌های «اجتماعی-طبیعی» صحبت می‌کنند که ترکیبی است از دو مفهوم که تاکنون

۱۷ بنگرید به

- Paul Chatterton, "Give up activism" and change the world in unknown ways: or, learning to talk with others on uncommon ground'.
- William E. Connolly, Pluralism.
- Jonathan Darling, 'Asylum and the Post-Political: Domopolitics, Depoliticisation and Acts of Citizenship'.
- Jodi Dean, Democracy and Other Neoliberal Fantasies: Communicative Capitalism and Left Politics.
- Kate Nash, 'Between citizenship and human rights'.

- 18 William E. Connolly, Neuropolitics: Thinking, Culture, Speed.
- 19 &
- 20 Helen Wilson, 'Learning to think differently: diversity training and the "good encounter"'
- 21 Jennifer Wolch and Jody Emel, 'Guest editorial on "bringing the animals back in"', p. 632.
- 22 Chris Philo, 'Animals, geography and the city, notes on inclusions and exclusions', p. 107.



تصویر ۲. «در مواجهه با میمون‌های وحشی چه نکنیم؟»، راهنمای پارک ملی سنگاپور (مأخذ: هلن ویلسون)

در مقابل هم تعریف می‌شدند: جامعه و طبیعت. در این دیدگاه طبیعت چیزی نیست که در فاصله‌ای مشخص از شهر و جامعهٔ شهری قرار گرفته باشد بلکه در زندگی روزمرهٔ مردم در شهر حضور دارد. از این منظر شهر می‌تواند دستاورد مواجههٔ اجتماعی گونه‌هایی فهمیده شود که لزوماً فقط انسان نیستند،^{۳۳} از این منظر پرداختن به مواجهه‌های بین انسان و حیوان برای فهم دوبارهٔ شهر و مدیریت آن و پیش‌برد نظریهٔ جدید شهر لازم است؛ برای مثال در پی گسترش شهر سنگاپور، برخی از خانه‌های مردم به زیستگاه طبیعی ماکاک‌ها، نوعی میمون وحشی، تجاوز

23 Donna Haraway, 'Otherworldly conversations: terran topics; local terms', p. 67.

کرده‌اند و این بخش از شهر به فضایی مشترک بین انسان و حیوان تبدیل شده است. فضایی که در آن هر روز انسان‌ها و حیوان‌ها با یکدیگر مواجه می‌شوند؛ به نظر ساکنان این منطقه مواجهه با ماکاک‌ها مایهٔ دردسر است؛ درواقع آنان معتقدند ماکاک‌ها نباید آنجا باشند. روش‌هایی که برای جلوگیری از مواجهه‌های تعرض‌آمیز و ایمن نگه‌داشتن خانه‌ها از حملهٔ میمون‌ها به کار گرفته شده، معماری خانه‌ها را تغییر داده است. ازسوی دیگر ارتباط غیرکلامی با ماکاک‌ها، در برخی موارد مسبب مواجهه محبت‌آمیز ساکنان با آنها شده که نه‌تنها کشمکش‌ها را کاهش داده بلکه تلاش‌ها را برای کاهش جمعیت این گونه در منطقه بی‌اثر کرده است. درنهایت مواجهه انسان و ماکاک‌ها مفهوم مالکیت، مرز بین جامعهٔ انسانی و طبیعت و ارتباط اجتماعی بین‌گونه‌ای را مدام به چالش می‌کشد.^{۲۴} تاکنون دربارهٔ مواجهه‌هایی که اصطلاحاً مواجههٔ بصری نامیده می‌شوند صحبت کردم. علاوه‌بر مواجهه‌های

بصری، مواجهه‌های غیربصری با وجوه غیرمادی شهر هم رخ می‌دهد؛ برای مثال مواجهه با بوها و صداهای شهر، احساساتی که شهر برمی‌انگیزد، خاطره، نوستالژی، آهنگ و نظم شهر و حتی آنچه در شهر دیگر وجود ندارد. مواجهه‌های غیربصری، مانند مواجهه با صداهای شهر، می‌تواند نوعی مواجهه با فرد متفاوت و اختلاف‌ها باشد؛ برای مثال در آکرا صداهایی گوناگون در شهر شنیده می‌شود؛ از صدای موسیقی بلندگوی ماشین‌ها، بارها و کافه‌ها گرفته تا صدای صحبت و بحث مردم و صدای واعظان. در این شهر شلوغ صداهای مذهبی غالب‌اند؛ مثلاً مبلغان مسیحی در شهر، در خیابان و بازار و اتوبوس‌ها، می‌گردند و تلاش می‌کنند با صدای بلند توجه جمعیت را به کلام خدا جلب کنند، صدای عبادت و موعظهٔ کشیشان در کلیسا از رادیو در فضاهای عمومی شهر پخش می‌شود. مسلمانان هم در صداهای آکرا سهمی دارند؛ روزی پنج بار در آکرا از مسجدهای بزرگ و کوچک اذان پخش

24 Jan-Han Yeo and Harvey Neo, 'Monkey business: Human-animal conflicts in urban Singapore'.

می‌شود. شب‌ها صدای دعا‌های شبانه مسیحیان، باشگاه‌های شبانه، بارها و موسیقی محلی هم‌زمان شنیده می‌شود. در آکرا مردم از طریق صداها با مذهب‌ها و اسلوب مختلف زندگی مواجه می‌شوند. مواجهه با خاطره، نوستالژی و گذشته نوع دیگری از مواجهه است. مواجهه فقط با شهری که هست رخ نمی‌دهد بلکه مواجهه با شهری که دیگر نیست هم نوعی از مواجهه است. بناهای تاریخی شهر، ویرانه‌ها و جای خالی بناهایی که یک روز بودند می‌تواند مردم را با خاطراتی، شخصی و جمعی، که از شهر دارند، با آنچه بود و دیگر نیست و در یک کلام با گذشتهٔ شهر مواجه کند. شهرها طی زمان شکل گرفتند و دارای لایه‌های مختلف تاریخی‌اند. قدم زدن در شهر و دیدن آثار این لایه‌های تاریخی می‌تواند انسان را با زمان و مکانی که دیگر نیست مواجه کند. مواجهه با تاریخ شهر، شهری که دیگر نیست، بر کیفیت زندگی در شهری که هست اثر می‌گذارد. مثلاً مواجهه شدن با جای خالی خانه

کودکی، در لحظه ما را با گذشتهٔ مان مواجه می‌کند، با خاطراتی که در آن خانه داشتیم، آدم‌ها و صدا‌های آن خانه. این هم نوعی مواجهه است، همان‌طور که گفتم مواجهه اساساً دربارهٔ برخورد با تفاوت‌هاست. مواجهه با جای خالی بناهایی که بودند و دیگر نیستند، ما را با تفاوتی مواجه می‌کند که از جنس گسیختگی از تاریخ است.^{۲۵} توجه به کیفیت لایه‌لایهٔ شهر و اثری که مواجهه با آن بر مردم می‌گذارد باید در مدیریت و اتخاذ سیاست‌های شهری مد نظر قرار بگیرد؛ این که شهر چگونه بوده است، چگونه باید باشد و مردم شهر در مواجهه با این تفاوت‌ها چه تجربه می‌کنند. واضح است که مواجهه بخشی کلیدی و اساسی از تجربهٔ شهر است؛ اما مبهم بودن چگونگی این تجربه و نتایج آن سبب شده که امروزه بررسی مواجهه‌های شهری مورد توجه بسیاری از پژوهشگران حوزهٔ علوم اجتماعی، جغرافیا، مطالعات شهری و مطالعات سیاسی قرار بگیرد؛ اما علیرغم تعداد زیاد نوشته‌ها در این حوزه، مفهوم

25 Colin McFarlane, 'Encountering What Is (Not) There', pp. 233-230.

مواجهه هنوز کاملاً و به روشنی تعریف نشده است. چند ویژگی مواجهه آن را از انواع دیگر ارتباطها متمایز می‌کنند. اصلی‌ترین وجه تمایز مواجهه وجود جوهر تفاوت و ضدیت در آن است. علاوه‌براین مواجهه خود می‌تواند عامل ایجاد تفاوت‌ها یا تغییر شکل آنها باشد؛ به‌بیان‌دیگر مواجهه می‌تواند قضاوت‌ها و برخوردهای تبعیض‌آمیز را تضعیف یا تقویت کند، در خدمت فهم متقابل باشد یا مسبب ایجاد اضطراب و محرک مخالفت و مبارزه شود. مشخصهٔ دوم مواجهه کوتاه و غیرمنتظره بودن آن است که موجب شگفتی و حیرت می‌شود. لحظه‌ای و گذرا بودن مواجهه نباید سبب شود که آن را کم‌اهمیت بشماریم و تصور کنیم به همان سرعتی که اتفاق می‌افتد از بین می‌رود. مواجهه‌ها فراتر از لحظهٔ رویداد تشدید می‌شوند و تفکرات، مفروضات، برخوردهای آینده را شکل می‌دهند. مواجهه لحظه‌ای است که ما ورای انتظارمان بی‌هیچ حفاظی در معرض اختلافاتی قرار می‌گیریم که در خاطرات

یا حافظه ناخودآگاهمان ثبت شده است. ویژگی دیگر مواجهه توانایی بالقوهٔ آن برای ایجاد تغییر است؛ اما تغییرهای حاصل از مواجهه لزوماً مثبت نیستند. شرایطی را که مواجهه در آن می‌تواند نتایج مطلوب به همراه داشته باشد باید شناخت و آن را باید از طریق برنامه‌ریزی و طراحی، تکرار و تسهیل کرد. این امر می‌تواند از طریق طراحی فضاهای عمومی، پروژه‌های هنر محیطی و انواع گردهمایی‌های عمومی انجام شود تا مردم تشویق شوند که به محیط زندگی خود طور دیگری نگاه کنند، تفکر کلیشه‌ای دربارهٔ دیگران را به چالش بکشند یا دست‌کم دربارهٔ محیط اطرافشان کنج‌کاو باشند و به آن فکر کنند. آخرین نکته دربارهٔ مواجهه این است که مواجهه نقشی حیاتی در تولید فضا دارد و به ذهنیتی که مردم از فضا دارند شکل می‌دهد. مواجهه بخشی جدایی‌ناپذیر از فضای عمومی شهری است. ارتباط با آنچه جدید و متفاوت است وجهی غیرقابل انکار از زندگی در شهرهاست و دقیقاً چیزی

است که زندگی شهری را هیجان‌انگیز و تازه می‌کند.

- Amin, Ash and Nigel Thrift. Cities: Reimagining the Urban. Cambridge: Polity Press, 2002.
- Connolly, William E. Neuropolitics: Thinking, Culture, Speed. Minneapolis: U of Minnesota Press, 2002.
- Demant, Jacob and Sara Landolt, 'Youth Drinking in Public Places: The Production of Drinking Spaces in and Outside Nightlife Areas'. In Urban studies, no.51 (April 2013), pp. 184-170.
- Goffman, Erving. Behavior in public places. New York: The Free Press, 1963.
- Isin, Engin F. 'City. State: Critique of Scalar Thought'. In Citizenship Studies, no. 2007(11), pp. 228-211.
- 228-211 ,11
- Haraway, Donna. 'Otherworldly conversations: terran topics; local terms'. In Science as Culture, no. 3 (1992)), pp. 98-64.
- Jacobs, Jane. The Death and Life of Great American Cities. New York: Vintage Books, 1961.
- Lefebvre, Henri. Writings on Cities. Eleonore Kofman and Elizabeth Lebas (eds.). Oxford: Blackwell, 1996.
- Massey, Doreen. For space. London: Sage, 2005.
- McFarlane, Colin. 'Encountering What Is (Not) There'. In Wilson, Helen F. and Jonathan Darling (eds.). Encountering the City: Urban Encounters from Accra to New York.

در این نوشته سعی کردم تا در حد توان مواجهه را بشناسم و بشناسانم و ضرورت تحقیق دربارهٔ آن را روشن کنم. مواجهه نقطهٔ آغاز شناختی جدید از شهر و جامعه است و از آن رو که هم در ذات خود و هم از حیث نتایج‌اش غیرقابل پیش‌بینی است، مشاهده و مطالعهٔ مخاطرات و اثرات مثبت آن در فضاهای گوناگون مانند فضاهای عمومی شهر، اداره‌ها، وسایل حمل‌ونقل عمومی، سالن‌های ورزشی و سالن‌های زیبایی، فضاهای مجازی اینترنتی، مدارس و دانشگاه‌ها و هرگونه فضای جمعی واجب است. فهم مواجهه و قوانین حاکم بر آن چه در شهرهای امروزی و چه در قالب تحقیقی تاریخی دربارهٔ شهرهای گذشته برای شناخت بهتر شهرها و جامعه و برای مدیریت و اتخاذ سیاست‌های شهری اهمیت دارد.

Planning D: Society and Space no.13 (1995)), pp. 638-631.

• Yeo, Jan-Han and Harvey Neo, 'Monkey business: Human-animal conflicts in urban Singapore'. In *Social & Cultural Geography*, no. 11 (November 2010), pp. 699-681.

London & New York: Routledge, 2016.

- Philo, Chris. 'Animals, geography and the city, notes on inclusions and exclusions'. In Wolch, J. and Emel, J. (eds), *Animal Geographies: Place, Politics and Identity in the Nature-Culture Borderlands*. London: Verso, 1998.
- Sennett, Richard. *The Fall of Public Man: On the Social Psychology of Capitalism*. New York: Norton, 1978.
- _____ . *The Consience of the Eye: The Design and Social Life of Cities*. London: Faber and Faber, 1991.
- Valentine, Gill and Louise Waite. 'Negotiating difference through everyday encounters: the case of sexual orientation and religion and belief'. In *Antipode*, no. 44, pp. 492-474
- Wilson, Helen. F. "Encounter". In Mark Jane and Kevin Ward (eds.), *Urban Theory, New critical perspective*. Oxon and New York: Routledge, 2017.
- _____ . "Learning to think differently: diversity training and the "good encounter"". In *Geoforum* no. 45 (March 2013), pp. 82-73.
- Wilson, Helen F. and Jonathan Darling (eds.). *Encountering the City: Urban Encounters from Accra to New York*. London & New York: Routledge, 2016.
- Wolch, Jennifer and Jody Emel. 'Guest editorial on "bringing the animals back in"'. In *Environment and*

شکل‌گیری محلاتی بیرون دروازه محمدیه

نگاهی بر اراضی بیرون دروازه محمدیه و توسعه آن در عهد ناصری

مهسا پوراحمد

با سپاس از استاد عزیزم خانم دکتر زهرا اهری،
که همواره به من آموخته‌اند،
و همراه‌ترین همپای من در خیابان‌های تهران ناصری بوده‌اند.

افزایش یافتن جمعیت یک شهر همواره مسائلی را به دنبال دارد؛ روند افزایشی سکونت و اشغال اراضی و البته بالا رفتن قیمت زمین. بدیهی است که در چنین شرایطی تهیه مسکن و زمین اساسی‌ترین دغدغه افرادی شود که توانایی مالی خرید زمین و ملک را ندارند. تهران نیز از بدو پایداری شدن، با این موضوع غریبه نبود و نیست. گاه افزایش جمعیت و و اسکان مردم تحولاتی اساسی را در ساختار یک شهر موجب می‌شود. نخستین افزایش جمعیتی تهران که منجر به تغییرات اساسی در کالبد شهر تهران شد، به عهد ناصری بازمی‌گردد.

گرچه تهران قاجاری از ابتدای پایتخت‌شدنش با افزایش جمعیت مواجه بود، در عهد ناصرالدین‌شاه با افزایش جمعیت وسیعی مواجه شد که در دو مرحله بر جسم شهر اثر گذاشت: در مرحله اول با اعمال تغییراتی در وضع اراضی درون و بیرون شهر، و در مرحله دوم با تخریب حصار و افزایش وسعت شهر. اجرای مرحله اول در پی راه حل‌های ناصرالدین‌شاه برای حل مشکل سکونت افرادی بود که یا جایی در شهر برای سکونت نداشتند یا توانایی مالی خرید و اجاره ملک و زمینی در شهر را.

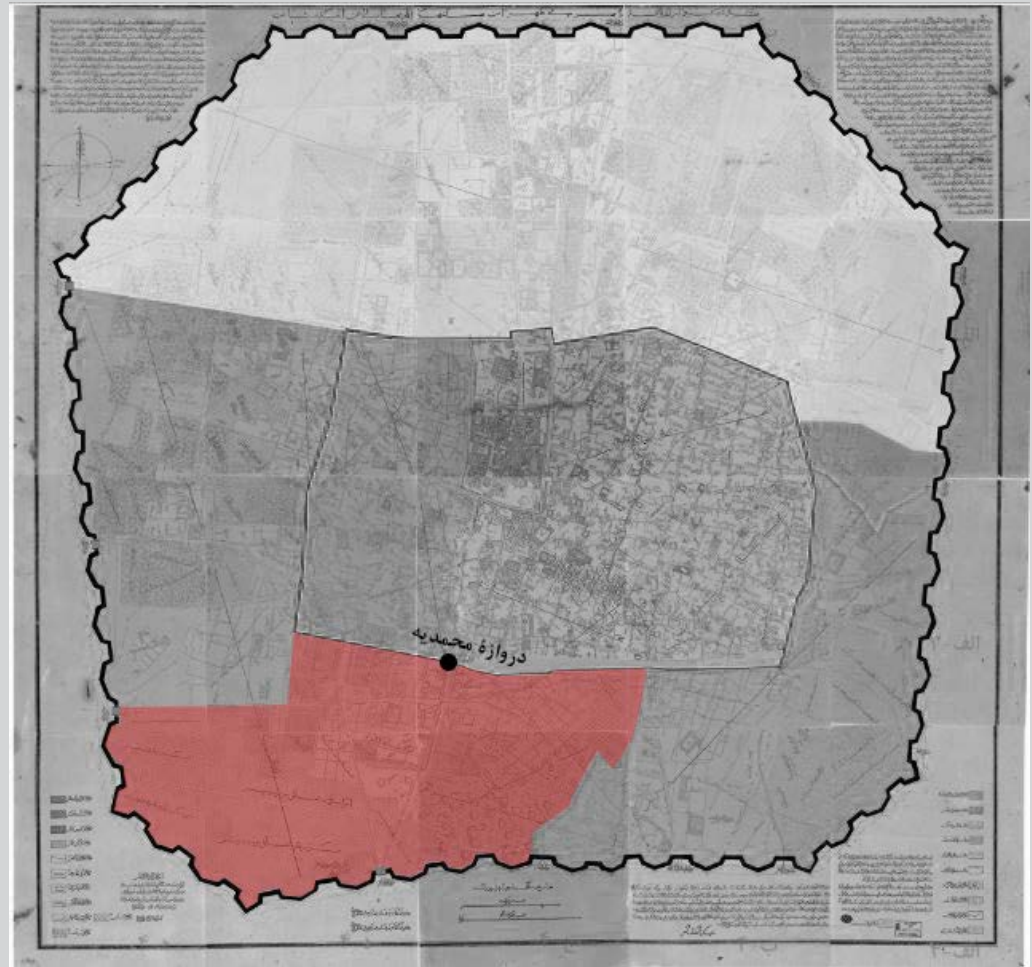
ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۶۴ق به سلطنت رسید. او از همان سال‌های نخستین سلطنت خود اقداماتی را در جهت اسکان مردم و افزایش بناهای مسکونی و غیر مسکونی انجام داد. این اقدامات شامل افزودن بناها و قنات‌های درون و بیرون شهر، فروش برخی از خالصه‌جات و صدور مجوز برای سکونت قشری از مردم در اراضی بیرون شهر بود.^۱ این اقدامات

هم بر کالبد اراضی درون شهر مؤثر واقع شد و هم بر کالبد اراضی بیرون شهر. یکی از محدوده‌هایی که متأثر از این اقدامات بود، اراضی بیرون دروازه محمدیه بود. این اراضی در بیست‌سال نخست سلطنت ناصرالدین‌شاه، محدوده‌ای پیرامون شهری در جنوب حصار شهر بود؛ اما پس از تخریب حصار طهماسبی در سال ۱۲۸۴ق، بخشی از اراضی جنوبی محله سنگلج و بخشی دیگر در جنوب حد جنوبی محله بازار واقع بود؛ به بیانی دیگر نیمه غربی آن در تابع محله سنگلج بود و نیمه شرقی‌اش تابع محله بازار نام داشت.

دروازه محمدیه در آخرین سال سلطنت محمدشاه در حصار جنوبی شهر (حد جنوبی محله سنگلج) احداث شد.^۲ به مرور زمان و به دنبال تصمیم ناصرالدین‌شاه، در اطراف این دروازه که «دروازه نو» هم خوانده می‌شد، مجوز احداث بناهای مسکونی و غیرمسکونی صادر شد و مردمی در اراضی بیرون شهر ساکن شدند که برخلاف

۱ مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلج: شکل‌گیری منظر شهری، ص ۴۴-۶۲

۲ دروازه محمدیه در اواخر عهد محمدشاه در سال ۱۲۶۳ق بر جنوب حصار طهماسبی احداث شد. هاله یاسینی، تبیین الگوی شکلی دروازه‌های حصار شهر تهران در دوره قاجار، ص ۱۰۳. موقعیت این دروازه در نقشه شماره ۱ و ۲ مشخص است. این موقعیت مکانی بر اساس موقعیت دروازه محمدیه در نقشه کرشیش از شهر تهران رسم شده است.



نقشه ۱. اراضی واقع در بیرون دروازه محمدیه. ماخذ:

<https://www.loc.gov/item/2009582796/>

با تصرف نگارنده

باغداران بیرون شهر متمول نبودند. به دنبال این امر و تملک کم‌بضاعتان بر این محدوده، بناهای مسکونی و غیرمسکونی بسیاری در این محدوده احداث شد. این اراضی با ساخته‌هایش در سال‌های بعد و پس از تخریب حصار طهماسبی توسعه یافت و تحولاتی را از سر گذراند. گرچه شکل‌گیری این محدوده و توسعه آن را



نقشه ۲. اراضی مابین دروازه محمدیه و حصار جنوبی شهر. ماخذ: <https://www.loc.gov/item/2009582796/> با تصرف نگارنده

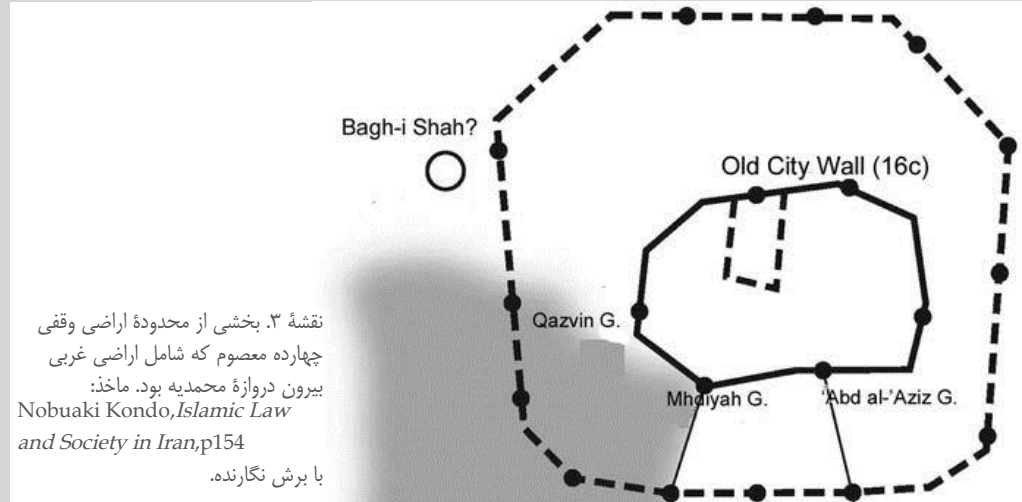
تهران در زمان شاه طهماسب اول صفوی، اراضی درون و بیرون شهر از یکدیگر جدا شد. اراضی مد نظر ما در جنوب حصار طهماسبی هموار و بایر بود.^۳ با گذشت چندین سال، صفویان بخشی از اراضی بیرون شهر را برای کمک به سادات شهر وقف کردند. به دنبال این امر، قسمتی از این

باید به عهد ناصری نسبت داد، نخستین مداخلات انسانی در این محدوده، از پیش از روی کار آمدن ناصرالدین‌شاه و حتی پیش از احداث دروازه محمدیه در این محدوده صورت گرفته بود.

پیش از آغاز عهد ناصری

با ساخت حصار طهماسبی به دور شهر

۳ مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلج: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۲۸



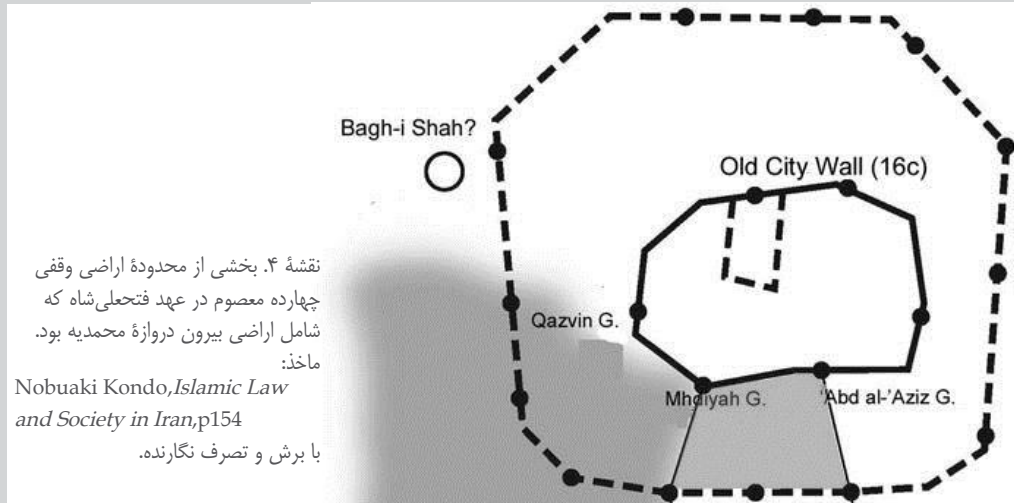
اراضی زیر کشت رفت تا نیازهای سادات را تامین نماید.^۴ قسمتی از این اراضی وقفی که با نام موقوفه چهارده معصوم شناخته می‌شد، در غرب محدوده مورد نظر ما واقع بود. ابتدا منصبداران دولت صفویه و پس از چندی خود سادات بر این اراضی زراعت کردند.^۵ پس از صفویان نیز نظارت و زراعت بر این اراضی هم بر عهده دولت بود و هم بر عهده خود سادات؛ به طور مثال در دوره افشاریه مأموران دولتی بر این اراضی نظارت می‌کردند. وضعیت نظارت در دوره‌های بعد از افشاریه و در سال‌های ابتدایی دوره قاجاریه نیز چندان روشن نیست؛ فقط می‌توان گفت که در

4 Nobuaki Kondo, *Islamic Law and Society in Iran*, p152

5 Ibid, 153

۷ ر.ک: نقشه ۴

۸ وجود سبزی‌کاری‌ها را می‌توان در نقشه‌ای که ناسکوف در سال ۱۲۴۱ قی منتشر کرده، مشاهده کرد. نقشه پیوست است. با اینکه ناسکوف هیچ‌گاه شخصاً تهران را ندید و تصورش از این شهر را بر مبنای شنیده‌هایش در این نقشه به نمایش گذاشت، اما نمی‌توان وجود باغ‌ها و قطعات سبزی‌کاری و برخی عناصر دیگر را در خارج از حصار، ناشی از ناآگاهی یا کم‌دقتی وی دانست؛ به خصوص که او میان باغ و اراضی سبزی‌کاری تفاوت قائل شده و هر کدام را در نقشه‌اش مشخص کرده است. شاید نتوانیم به مساحت و تعداد این عناصر در نقشه او اتکا کنیم، اما می‌توانیم از وجودشان اطمینان داشته باشیم. محدوده سبزی‌نگی که در نقشه شماره ۵ درون اراضی وقفی نشان دادیم، در نقشه ناسکوف با عنوان «جالیز» مشخص است. البته لازم به ذکر است که این کلمه حاصل خوانش نقشه روسی ناسکوف و ترجمه آن به فارسی است. محمد مهریار و همکارانش در کتاب اسناد تصویری شهرهای ایران‌یاژ این واژه در قسمت راهنمای نقشه ناسکوف استفاده کردند. مهریار و دیگران، اسناد تصویری شهرهای ایرانی دوره قاجار، ص ۱۴۹. به نظر می‌رسد که برخی از این جالیزها در عهد فتحعلی‌شاه بر اراضی وقفی چهارده معصوم بنا شده باشد؛ چرا که بنا بر اسنادی که نابوکی در کتابش معرفی‌شان کرده، موقوفه چهارده معصوم تقریباً تا عهد محمدشاه محدوده اولیه خود را حفظ کرده بود: Nobuaki Kondo, Islamic Law and Society in Iran, p. ۱۵۵. البته تعبیر محدوده اراضی وقفی و تصرف آنها، می‌تواند به سال‌های قبل از عهد محمدشاه هم برگردد. حتی شاید وجود قطعات صیفی‌جات و سبزی‌کاری بر اراضی مزروع در سال ۱۲۴۱ قی و در اواخر عهد فتحعلی‌شاه هم نشانی از تصرف این اراضی وقفی باشد. شاید در آن سال هم اراضی وقفی از دست رفته بود. و البته شاید این قطعات صیفی‌جات محصولی از کشت و زراعت بر اراضی وقفی بوده باشد.



اوایل عهد فتحعلی‌شاه مسئولیت تصدی و زراعت بر آنها، بار دیگر به خاندان سادات واگذار شد و آنها توانستند تا آغاز عهد محمدشاه حدود و مرز اراضی وقفی را حفظ کنند.^۶ پس از گذشت چندسالی از آغار کار قاجاریان و در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه محدوده اراضی وقفی گسترده‌تر شد و تقریباً تمام وسعت محدوده مورد نظر ما را فرا گرفت.^۷ در زمان این پادشاه به جز مزارع و قطعات سبزی‌کاری که در اراضی وقفی به وجود آمده بود،^۸ به نظر می‌رسد که قبرستانی در شمال غربی محدوده شکل گرفت که به قبرستان

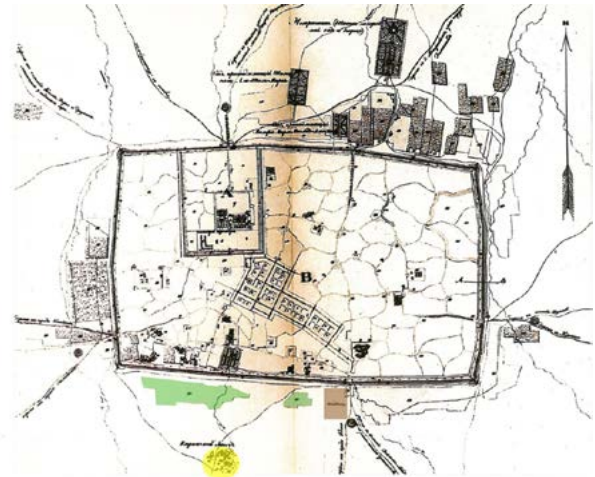
۹ این قبرستان با نام «قبرستان کهنه» در نقشه عبدالغفار رسم شده است. تعدادی از منابع از جمله شرح حال رجال ایران، از این قبرستان با نام «چهارده معصوم» یاد می‌کنند. از سال دقیق احداث این قبرستان مطلع نیستیم؛ اما با توجه به آنکه در نقشه ناسکوف نیز محوطه‌ای شبیه به این قبرستان در غرب دروازه عبدالعظیم ترسیم شده است، شاید بتوان احداث آن را به عهد فتحعلی‌شاه نسبت داد؛ به خصوص که در این عهد، محدوده‌ای که قبرستان در آن قرار داشت، در زمرة موقوفه چهارده معصوم بود.

۱۰ کوره‌های آجرپزی نیز در نقشه ناسکوف مشخص است. در جنوب حصار جنوبی شهر محدوده‌ای در نقشه ناسکوف رسم شده که ناسکوف آن را کوره آجر نامیده است.

۱۱ با بررسی نقشه عبدالغفار که وضعیت تهران را تا اواخر دهه ۱۳۰۰ق نشان می‌دهد، می‌توان دریافت که تعدادی از آن کوره‌ها حداقل تا آن زمان باقی مانده بود. البته ممکن است پس از عهد فتحعلی‌شاه نیز در همان محدوده کوره‌هایی احداث شده باشد. خبر دقیقی در این باب نداریم.

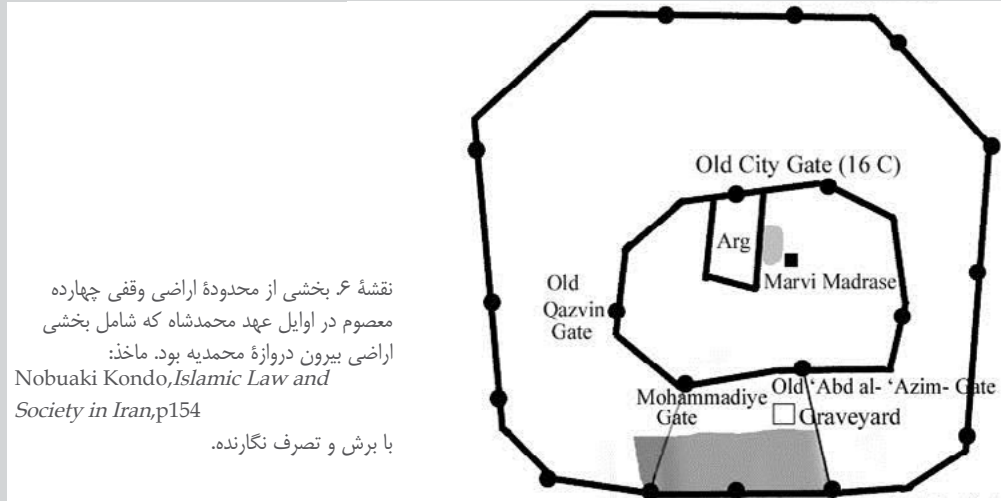
12 Nobuaki Kondo, Islamic Law and Society in Iran, p155

۱۳ مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلج: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۳۷ و ۳۸



نقشه ۵. کوره‌ها و قطعات سبزی‌کاری و محدوده احتمالی قبرستان چهارده معصوم در نقشه ناسکوف. ماخذ: رضا شیرازیان، اطلس تهران قدیم، ص ۱۹. با برش و تصرف نگارنده.

چهارده معصوم مشهور بود.^۹ همچنین در جنوب این محدوده و در مجاورت مزارع ایجادشده، کوره‌های آجرپزی احداث شده بود^{۱۰} که تا سال‌ها در آن محدوده حفظ شد.^{۱۱} به مرور در اواخر سلطنت فتحعلی‌شاه تا شروع عهد محمدشاه اراضی وقفی در تصرف برخی در آمد. با روی کار آمدن محمدشاه بخش غربی محدوده مورد نظر ما از اراضی وقفی خارج^{۱۲} و بخشی از آن تصرف شد.^{۱۳} اما مالکیت افرادی که در این محدوده صاحب قطعه زمینی شده یا تصرف کرده بودند، طولانی نبود. در عهد محمدشاه به جز کم شدن



نقشه ۶ بخشی از محدوده اراضی وقفی چهارده معصوم در اوایل عهد محمدشاه که شامل بخشی اراضی بیرون دروازه محمدیه بود. ماخذ: Nobuaki Kondo, *Islamic Law and Society in Iran*, p154
با برش و تصرف نگارنده.

وسعت اراضی وقفی چهارده معصوم و تملک افرادی بر اراضی این محدوده، اقدامات دیگری صورت گرفت که هم مالکیت تعدادی از باغ‌ها و بناها را با تغییراتی مواجه کرد و هم منجر به ایجاد بناهای مسکونی و غیرمسکونی در اراضی جنوبی بیرون شهر در عهد ناصری شد. مورد اول نتیجه فروش تعداد زیادی از اراضی و املاک بیرون شهر، از جمله اراضی واقع در این محدوده به صدراعظم محمدشاه یعنی حاجی میرزا آقاسی بود. میرزا آقاسی هم این اراضی و املاک را در اختیار محمدشاه قرار داد و به این ترتیب آنها را جزئی از اراضی خالصه دولتی

اسامی مالکان	ساخته‌ها	زمان احداث	موقعیت حدودی ساخته‌ها
احتمالاً مسئولان و زارعان اراضی وقفی	قطعات سبزی‌کاری	عهد فتحعلی‌شاه	اراضی و مزارع وقفی چهارده معصوم
صبیه رضاعلی فخار طهرانی	زمین	عهد محمدشاه	اراضی و مزارع خارج‌شده از موقوفه چهارده معصوم
محمدجعفر صابونی	زمین	عهد محمدشاه	اراضی و مزارع خارج‌شده از موقوفه چهارده معصوم

جدول ۱. وضعیت اراضی بیرون دروازه محمدیه و املاک موجود در اراضی از دست‌رفته وقفی تا اواخر عهد محمدشاه. ماخذ: مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلیج: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۳۸.

۱۴ میرزا آقاسی در دوران صدارتش درصد زیادی از اراضی و املاک پیرامون شهر را از مالکان قبلی‌شان خریداری کرد و در دست گرفت. بخشی از این اراضی و املاک در محدوده ای قرار داشت که بعدها بیرون دروازه محمدیه خوانده شد. مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلیج: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۴۲ و ۴۳. این خرید و فروش‌ها میرزا آقاسی را در زمره یکی از ثروتمندترین مالکان پایتخت جای داد که همواره موجب حسادت و دسیسه‌چینی‌های دشمنانش می‌شد. او برای پایان دادن به این امر، اراضی خریداری شده را به شاه سپرد. اعتمادالسلطنه، صدراالتواریخ، ص ۱۸۱

کرد. این اراضی دولتی پس از محمدشاه در اختیار ناصرالدین‌شاه قرار گرفت و در عهد او مالکان جدیدی پیدا کرد. و اما دومین مورد هم نتیجه احداث دروازه‌ای جدید به نام دروازه محمدیه در شهر بود که اراضی پیرامونش در عهد ناصری، هم به تحقق یکی از ایده‌های ناصرالدین‌شاه در جهت سکونت مردم کمک کرد و هم مورد استفاده خود حکومت در بنا کردن ساختمان‌های دولتی شد.

پس از عهد ناصری

دروازه محمدیه احداث شد و یک سال بعد ناصرالدین‌شاه به تخت نشست. وی پس از رسیدن به سلطنت و در دو دهه ۱۲۶۰

۱۵ مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلج: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۴۴-۴۶

۱۶ کوره‌ها در جنوب محدوده تابع محله بازار در نقشه عبدالغفار مشخص است.

۱۷ یکی از چال/چاله‌های تهران. عبدالغفار در نقشه‌اش از کلمه «چاله» استفاده کرده است. این اراضی در شمال شرقی تابع محله بازار در نقشه عبدالغفار مشخص است.

۱۸ کرم‌بیک، قاچاق‌کرم: خاطراتی از دوازده سال طغیان و یاغی‌گری در قفقاز، ص ۳ و ۲۳؛ جعفر شهری، طهران قدیم، ج ۳، ص ۲۴۴

۱۹ روزنامه وقایع اتفاقیه،

ش ۱۲۱ (۱۷ شعبان ۱۲۶۹ق)، ص ۲

۲۰ همان‌جا. اکثر معابر و بناهای موجود در آن همواره در خطر سیلاب و آب‌گرفتگی بودند. به طوری که در جریان سیل ۱۲۶۹ق خسارات زیادی به عناصر و خانه‌های این محدوده وارد آمد.

۲۱ از ابتدای دوره قاجاریه تا پایان عهد ناصری اکثر باغ‌های شهر در اراضی شمالی و غربی قرار می‌گرفت. دسترس به منابع آبی که اغلب در شمال و شمال غربی قرار داشتند، از دلایل باغ‌سازی در این دو محدوده به شمار می‌رود. آثار این باغ‌ها را می‌توان در نقشه‌های ناسکوف، کرشیش و شاکردانش (نقشه اطراف تهران) و نقشه عبدالغفار مشاهده کرد. برای اطلاع از باغ‌سازی‌های بخش غربی شهر ر.ک: مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلج: شکل‌گیری منظری شهری، فصل ۱ و ۲.

۲۲ روزنامه وقایع اتفاقیه،

ش ۶۳ (۲۴ جمادی‌الثانی ۱۲۶۸ق)

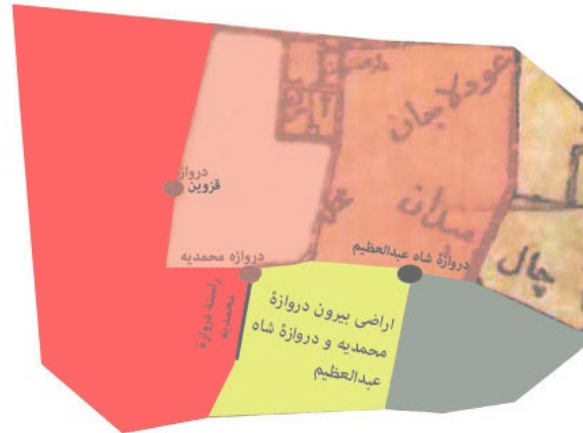
ص ۲. ر.ک: نقشه ش ۷

۲۳ مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلج: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۴۵

و ۱۲۷۰، سیاستی را مبنی بر افزایش محدوده‌های مسکونی و افزایش بناهای درون و بیرون شهر و نوسازی و مرمت آنها پیش گرفت. به دنبال این امر اولین مرحله توسعه و تحول شهری ناصری با شکل‌گیری یکی از نخستین محدوده‌های مسکونی بیرونی شهر و نیز احداث سربازخانه‌ای در بیرون دروازه محمدیه به تحقق پیوست.^{۱۵} اراضی جنوبی بیرون شهر شرایط چندان مساعدی برای زیست و سکونت نداشت؛ به خصوص نیمه شرقی آن که از یک سو با کوره‌ها پوشیده بود،^{۱۶} از سوی با اراضی ناهموار چاله‌سیلابی^{۱۷} و از سوی دیگر با قبرستان چهارده معصوم که وضعیت اسفناکش‌زبانزد خیلی‌ها بود.^{۱۸} از طرفی این اراضی در مجاورت میدان تازه‌تاسیس قاپوق (میدان اعدام) و محل فاضلاب خندق شهر^{۱۹} و در مسیر سیل بود؛^{۲۰} از این رو فارغ از عدم داشتن جذابیت برای افراد متمول، ساخت‌وساز در آن با مسائل فراوانی روبه‌رو بود. این قبیل مسائل موجب می‌شد که قشر اعیان

و دولتی چندان جذب این محدوده نشود و همچنان بیشتر اراضی شمالی و غربی بیرون شهر را برای احداث باغ و عمارت انتخاب کند.^{۲۱} احتمالاً از همین رو هم بود که شاه در نخستین سال‌های سلطنتش، بخش شرقی این محدوده را که مساحت زیادی از آن در تصرف کوره‌ها و قبرستان بود، برای سکونت کم‌بضاعتان و رعایا در نظر گرفت؛ یعنی اراضی مابین دروازه محمدیه و دروازه شاه‌عبدالعظیم.^{۲۲} شرایط نامناسب این اراضی موجب کم بودن قیمت زمین می‌شد و به این ترتیب رعایای کم‌بضاعت می‌توانستند در این محدوده زمینی بخرند و ساخت‌وسازی در آن انجام دهند؛ محدوده‌ای که گویا تا پیش از سال ۱۲۶۸ق، کسی اجازه خانه‌سازی در آن را نداشت؛^{۲۳} حال یا چون جزو زمین‌هایی بود که در عهد محمدشاه به دولت تعلق گرفت، یا چون جزو اراضی وقفی بود.

به دنبال این موضوع در همان سال ۱۲۶۸ق، حدود دویست خانوار از قشر کاسب و پیشه‌ور و همین‌طور اشخاص



نقشه ۷. محدوده مابین دو دروازه محمدیه و عبدالعظیم و راسته دروازه محمدیه بر نقشه مختصر اطراف تهران، ۱۳۱۶ مآخذ: رضا شیرازیان، اطلس تهران قدیم، ص ۱۲۵. با برش و تصرف نگارنده

۲۴ همان، ص ۴۶-۴۸

۲۵ اتحادیه و سعدوندیان، آمار

دارالخلافه تهران، ص ۳۳۵-۳۳۷

۲۶ اتحادیه و سعدوندیان، آمار

دارالخلافه تهران، ص ۳۳۷. در متن

سند آماری سال ۱۲۶۹ق با عنوان

«راسته دروازه محمدیه» آمده و منظور

خیابان دروازه محمدیه است که در نقشه

عبدالغفار با نام خیابان «دروازه نو» آمده

است و امتدادش با نام خیابان «قاپوق»

مشخص شده است.

غیرتهرانی به قصد سکونت به بیرون شهر و محدوده مابین بیرون دروازه محمدیه و عبدالعظیم آمدند و ساکن شدند و بناهای مسکونی و غیر مسکونی آن محدوده را احداث کردند.^{۲۴} محدوده سکونتی آنها در بین این دودروازه، محله محمودیه نام داشت که شامل خانه‌های افراد مذکور، حمام و دکان‌های بقالی و خبازی و علافی و ... بود.^{۲۵} با ساکن شدن افراد در نیمه شرقی بیرون دروازه محمدیه، افرادی از همان قشر، بناهایی غیرمسکونی را در دو سمت راسته دروازه محمدیه ساختند.^{۲۶} به این ترتیب نخستین بناهای ساخته شده در نیمه غربی بیرون دروازه محمدیه چندین

کاروانسرا و دکان و کوزه‌گری بود.^{۲۷} این بناها احداث شد تا هم نیازهای ساکنان را برطرف کند و هم محلی برای رونق فعالیت کاسبانی باشد که هم به علت بضاعت اندک و هم به علت مجاورت با هم‌قشران و محل کسب خود، به این محدوده روی آورده بودند.^{۲۸} به این ترتیب به نظر می‌رسد در حالیکه به تبع دستور شاه، در اراضی شرقی محدوده بیرون دروازه محمدیه بناهای مسکونی و غیر مسکونی ساخته شد، مردم هنوز در اراضی غربی بیرون دروازه محمدیه خانه‌ای نساخته بودند.^{۲۹} شاید شاه در دهه ۱۲۶۰ ق هنوز اجازه خانه‌سازی در اراضی غربی بیرون دروازه محمدیه را صادر نکرده بود که می‌تواند در کنار خالصه بودن بخشی از آن اراضی، به جایگاهش در مجاورت محله سنگلج و محدوده بیرون دروازه قزوین مربوط باشد که محلی برای ساخت‌وساز سرشناسان در درون و بیرون شهر بود.^{۳۰} این وضعیت در اواخر دهه ۱۲۷۰ ق و اوایل دهه ۱۲۸۰ ق، تا پیش از تخریب

حصار طهماسبی تغییر کرد. در آن سال‌ها که دیگر هیچ زمین بی‌استفاده‌ای در شهر برای ساخت‌وساز باقی نمانده بود^{۳۱} و حتی بضاعت‌مندان نیز جایی برای احداث بنا نمی‌یافتند و جمعیت بیرون دروازه محمدیه نیز روزبه‌روز در حال تزايد بود،^{۳۲} شاه چاره دیگری برای حل مشکل سکونت اندیشید. او در سال ۱۲۷۸ ق دستوری صادر کرد مبنی بر واگذاری برخی از باغ‌های خالصه خارج شهر به افرادی که می‌توانستند در فروش اراضی آن باغ‌ها و اسکان مردم نقشی را ایفا کنند.^{۳۳} با آنکه باغ‌های نام‌برده در این دستور شاه در محدوده بیرون دروازه محمدیه نبود، رعایا و افرادی از قشر کاسب و بنا و معمار و ... تا پیش از تخریب حصار در اراضی غربی بیرون دروازه محمدیه ساکن شدند.^{۳۴} این موضوع احتمال واگذاری اراضی خالصه آن محدوده را از طرف شاه به بعضی منصب‌داران، به جهت فروش به مردم، در سال‌های بعد از ۱۲۷۸ ق تقویت می‌کند. حال امکان دارد که آنها اراضی و املاک را مستقیماً

۲۷ مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلج: شکل‌گیری منظر شهری، ص ۴۷ و ۴۸

۲۸ همان، ص ۴۷

۲۹ همان، ص ۴۷ و ۴۸

۳۰ ر.ک: همان، فصل ۲

۳۱ به طوری که در سال ۱۲۸۰ ق هیچ باغی در شهر و در سنگلج، برای تبدیل شدن به محدوده مسکونی باقی نمانده بود. روزنامه ایران، ش ۳۱۸ (۹ ربیع‌الثانی ۱۲۹۴ ق)، ص ۲

۳۲ روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۲۱۵ (۲۶ جمادی‌الثانی ۱۲۷۱ ق)، ص ۱.

۳۳ این دستور که به منظور «آبادی مملکت و تسهیل امور عامه مردم» صادر شده بود، به تخریب دوباغ در خارج حصار اشاره داشت که در محدوده بیرون دروازه شمیران و بیرون دروازه دولت بودند. روزنامه دولت علیه ایران، ش ۵۰۹ (۱۶ جمادی‌الثانی ۱۲۷۸ ق)، ص ۲.

۳۴ مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلج: شکل‌گیری منظر شهری، ص ۵۴-۵۸

از دولت، یا به طور غیر مستقیم و از طریق واسطه‌های گماشته شده خریده باشند.^{۳۵} به این ترتیب خواه با خواست شاه، خواه با اقدامات فردی بعضی اشخاص، افرادی تا پیش از تخریب حصار، در نیمه غربی بیرون دروازه محمدیه نیز ساکن شدند.

توسعه محدوده پس از تخریب حصار

با دستور ناصرالدین‌شاه حصار طهماسبی در سال ۱۲۸۴ ق تخریب شد. این عمل مرحله دیگری از توسعه تهران بود که موجب پیوستن اراضی بیرون شهر به شهر قدیم شد. اراضی بیرون دروازه محمدیه نیز درون حصار جدید ناصری قرار گرفت و جزئی از اراضی شهر شد. این محدوده تا پایان دهه ۱۳۰۰ ق و تقریباً تا اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه نام واحدی نداشت. دو نیمه غربی و شرقی آن هرکدام متعلق به یکی از محدوده‌های جدید شهری مشخص شده در نقشه عبدالغفار بود. آرام آرام معبری با نام خیابان قاپوق این دو محدوده را از یکدیگر جدا کرد. گرچه عملاً

دو نیمه این اراضی متعلق به دو محدوده متفاوت شهری بود، بخش‌هایی مسکونی مشابهی در هردوی آنها وجود داشت که شکل‌گیری‌شان به پیش از تخریب حصار برمی‌گشت. اما وجود این محدوده‌های مسکونی و ساکنانی تقریباً هم‌قشر، موجب توسعه یکسان هردو محدوده پس از تخریب حصار نشد. با آنکه نیمه غربی محدوده دارای عناصر و ساکنان تقریباً مشابهی با نیمه شرقی بود، روند توسعه‌اش پس از تخریب حصار، متأثر از همجواری با سنگلج و تابع آن و همچنین روی آوردن برخی از سرشناسان به آن بود؛ در حالی که توسعه نیمه شرقی با تغییری اساسی در وضعیت آن همراه نبود.

توسعه محدوده‌های جدید پیوسته به شهر با اقداماتی در سده‌ده صورت گرفت. محدوده بیرون دروازه محمدیه نیز از این امر مستثنی نبود.^{۳۶} این محدوده با اسکان مردم از طریق فروش و واگذاری اراضی^{۳۷} و احداث عناصر شهری که نتیجه اقدامات دولتی و شخصی برخی

۳۵ برای اطلاعات بیشتری در این باب ر.ک: مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلج: شکل‌گیری منظر شهری، ص ۵۴-۵۸
۳۶ همان، ص ۶۹-۱۱۹
۳۷ همان، ص ۷۰-۷۹

منصب‌داران و ساکنان بود، رو به توسعه رفت.^{۳۸} در پی فروش اراضی، افرادی از گروه‌های مختلف اجتماعی در دو نیمه اراضی بیرون دروازه محمدیه ساکن شدند. از سرشناسان تا رعایای کاسب و بنا و کوره‌پز. با این حال نیمه شرقی بیشتر در تملک رعایا و بی‌بضاعتان قرار گرفت.^{۳۹} و در نیمه غربی اعیانی نیز در کنار رعایا ساکن شدند.^{۴۰} از این گذشته، نیمه غربی در مجاورت اراضی بیرون دروازه قزوین بود که اعیان و سرشناسانی در آن مشغول احداث باغ و معبر و بنا بودند.^{۴۱} به مرور ساخت‌وسازهای آنها و نیز ساخت‌وساز اعیان ساکن در خود نیمه غربی، منجر به تمایز کالبدی این نیمه با نیمه شرقی و به بیانی دیگر، با تابع محله بازار شد. این تمایز کالبدی نه با وجود سراها و دکان‌ها و بازارچه‌ها و یخچال‌ها که پیش از تخریب حصار هم کم و بیش در هر دو نیمه وجود داشت، که با معابر و وسعت باغ‌ها و باغچه‌ها خود را نشان داد که در ارتباط مستقیمی با وضعیت مالی برخی از

ساکنان نیمه غربی و تبعیت بیشتر آنها از قوانین و ضوابط ساخت‌وساز دولتی بود. در حالی که تنها معبر نیمه شرقی، معبر ایجادشده بر حصار قدیم شهر بود و با نام قبرستان مجاورش خوانده می‌شد،^{۴۲} درباریانی معابر کشیده و عریضی را از دروازه‌های شهر به گره‌گاه‌هایی در نیمه غربی متصل کردند: خیابان دروازه گمرک از دروازه گمرک راه به میدان قاپوق و خیابان قاپوق می‌برد و خیابان دروازه خانی‌آباد از دروازه خانی‌آباد به خیابان دروازه گمرک.^{۴۳} در حالیکه در هر دو نیمه معابر کم‌عرض و فرعی از خیابان اصلی راه به محدوده‌های مسکونی و سایر بخش‌های شهر می‌برد، معابر نیمه شرقی به شکلی نامنظم و شبیه به معابر و گذرهای محلات قدیم شهر بود و معابر نیمه غربی راست و منظم کشیده می‌شد. در حالیکه گاه می‌شد اثر باغ و باغچه‌ای را در جوار این معابر منظم و نامنظم یافت، نیمه غربی شامل چندین باغ بود و نیمه شرقی فقط چند باغچه کوچک داشت.^{۴۴}

۳۸ همان، ص ۸۰-۱۱۹

۳۹ عبدالغفار محدوده تابع محله بازار را با موقعیت سکونت بعضی از ساکنانش رسم کرده است. با بررسی اسامی افرادی که در این محدوده ذکر شده، می‌توان دریافت که منصب و لقبی در دربار نداشتند؛ برخلاف نیمه غربی محدوده بیرون دروازه محمدیه که تعدادی از درباریان را هم در خود جای داده بود.

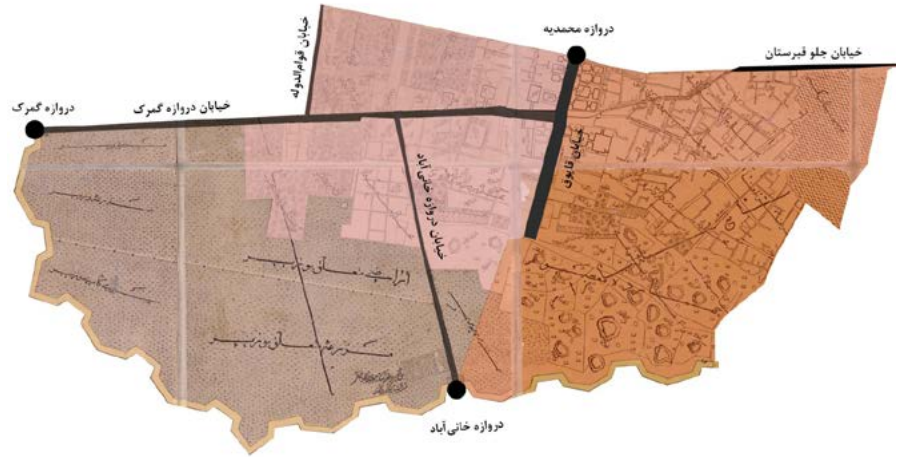
۴۰ این موضوع نیز با بررسی نقشه عبدالغفار روشن می‌شود. برای آگاهی از موقعیت سکونت و مناصب درباری این اشخاص در این محدوده نیز ر.ک: همان، ص ۹۸-۱۰۲

۴۱ همان، ص ۹۲-۱۰۲

۴۲ خیابانی با نام «خیابان جلو قبرستان» در شمال قبرستان کهنه و اراضی چاله‌سیلابی در نقشه عبدالغفار مشخص است.

۴۳ مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلج: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۸۲-۸۴ و ۹۳ و ۹۵

۴۴ ر.ک: نقشه ۹



نقشه ۸. خیابان‌های اصلی مرتبط با اراضی بیرون دروازه محمدیه. مأخذ:

<https://www.loc.gov/item/2009582796/>

با برش و تصرف نگارنده.

بنابراین به نظر می‌رسد که نیمه شرقی تقریباً وشع مشابهی را با وضعیت خود پیش از تخریب حصار و با محلات قدیم شهر حفظ کرده بود. این در حالی است که نیمه غربی با حفظ نسبی عناصر گذشته‌اش، در توسعه‌های پس از تخریب حصار صورت جدیدی به خود گرفت. شکل معابر نیمه غربی از تبعیت از دستورالعملی برای کشیدن معابر حکایت دارد. این بخش از محدوده بیرون دروازه محمدیه در نزدیکی محدوده بیرون دروازه قزوین و درون محدوده تابع محله سنگلج بود. اراضی شمالی و میانی تابع محله سنگلج سکونت‌گاه دائم یا موقت شاهدگان

و منصب‌داران هم بود.^{۴۵} این تابع محله محدوده‌ای اعیان‌نشین محسوب می‌شد؛ از همین‌رو از وضعیت مالی ساکنانش و نظارت بیشتر بهره می‌برد^{۴۶} که موجب احداث باغ‌ها و عمارات مجلل در جوار خیابان‌های طولانی و پهنی شده بود که راه به سابر بخش‌های محله یا شهر می‌برد. گرچه معابر بیرون دروازه محمدیه در تابع محله سنگلج کیفیت معابر اراضی شمالی و میانی این محدوده را نداشت، تا حدی تابع ضوابط ساخت‌وساز شهری بود؛ برخلاف تابع محله بازار.

این تمایز کالبدی خیلی زود بر بافت اجتماعی دو محدوده و ساکنان آن دو پس از تخریب حصار هم مؤثر واقع شد. فارغ از سکونت اقشاری مشابه نظیر کاسبان و کوره‌پزان و بنایان و ... در هر دو نیمه، تراکم کمتر جمعیتی این اراضی نسبت به محلات مرکزی شهر، موجب جذب افرادی با گرایش‌های متفاوت هم می‌شد. به بیانی دیگر موقعیت مکانی اراضی بیرون دروازه‌های قدیم شهر محلی را

برای سکونت دائم یا موقت اقلیت‌هایی فراهم می‌کرد که به علل مختلف قادر به سکونت در جوار جمعیت زیاد مرکز شهر نبودند. دو نیمه اراضی بیرون دروازه محمدیه هم چنین افرادی را در خود جای داد. البته نه اقلیت‌های یکسانی در دو نیمه ساکن شدند و نه سکونتشان در این اراضی علتی مشابه داشت.

نیمه غربی بنا بر بافت اجتماعی و سکونت برخی اقشار در تابع محله سنگلج، که محیطی آزاد را برای اقلیت‌های دینی و عقیدتی فراهم کرده بود و در این متن مجالی برای سخن گفتن درباره ایشان نیست، در دهه ۱۲۹۰ق چند درویش را در خود جای داد^{۴۷} و بعدها یهودیانی در دهه ۱۳۱۰ق در مجاورت آن ساخت‌وسازهایی انجام دادند.^{۴۸} نیمه شرقی هم در دهه ۱۲۹۰ق جایی برای یک گروه اقلیت باز کرد؛ البته نه همانند اقلیت ساکن نیمه غربی. به نظر می‌رسد که موقعیت نامناسب نیمه شرقی (تابع محله بازار) و سکونت غالب رعایای کم‌بضاعت، از دید نظمیّه

۴۵ مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلج: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۹۲-۱۰۲

۴۶ همان، ص ۱۴۰-۱۴۳

۴۷ همان، ص ۱۱۳

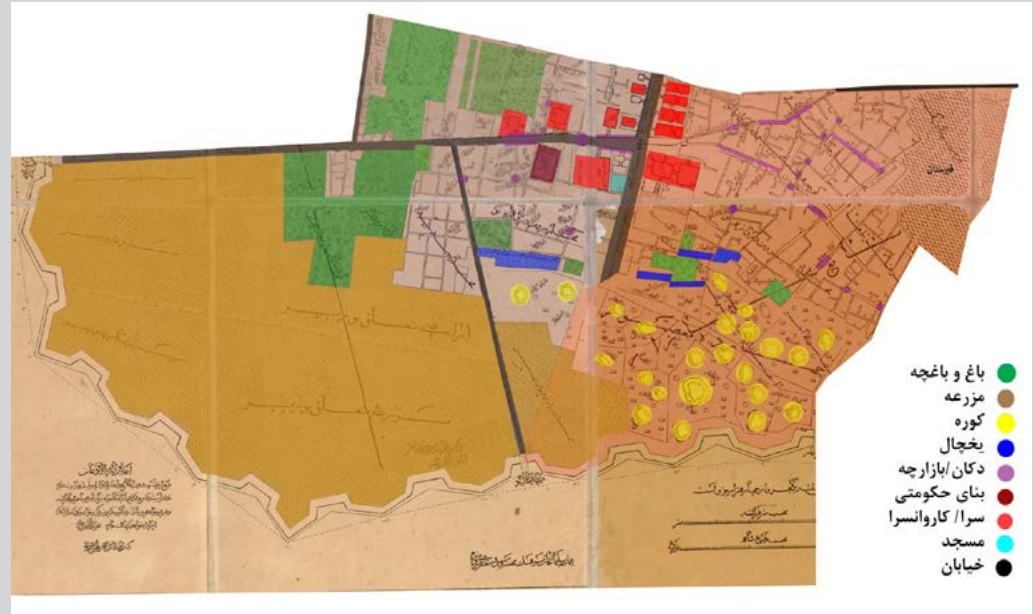
۴۸ همان، ص ۱۰۹

شهر مکانی مناسب را برای اسکان دادن زنان هرزه شهر و دور کردن آنها از محلات مرکزی فراهم می‌کرد. چاله‌سیلابی در کنار قبرستان چهارده معصوم که در عهد ناصری «کهنه» خوانده می‌شد، مکانی شد برای اسکان و متمرکز ساختن زنان هرزه.^{۴۹}

هر دو نیمه با ساکنانی که در سه دهه ۱۲۸۰ و ۱۲۹۰ و ۱۳۰۰ ق در آنها سکونت می‌کردند و با ساخت‌وسازهای انجام‌شده تا پایان دهه ۱۳۰۰ ق نخستین ظاهر شهری خود را پیدا کردند که در نقشه عبدالغفار نجم‌الملک مشخص است. گرچه اراضی این محدوده در دهه نخست سلطنت ناصرالدین‌شاه با ساخته‌های مسکونی و غیرمسکونی اکثریت کاسب و کوره‌پز کم‌بضاعت شکل گرفت، تمامی بخش‌هایش با اقشاری از این دست توسعه نیافت. پس از تخریب حصار، کالبد دو نیمه شرقی و غربی دروازه محمدیه، با حفظ برخی عناصر پیشین، به طور مجزا توسعه یافت. خیابان دروازه نو، میدان

قایوق و خیابان قایوق خط مرزی دو نیمه را مشخص می‌کردند. هردونیمه شامل بخش‌های مسکونی بودند که در شرق و غرب این سه عنصر قرار داشت. محله‌های چاله‌سیلابی، بیرون دروازه نو، کوچه‌های بیرون دروازه نو و بخشی از محله سرقبر آقا، بخش‌های مسکونی نیمه شرقی را شکل می‌دادند. این محدوده‌های مسکونی مساحتی هم‌اندازه با اراضی جنوبی موسوم به چهارده معصوم (اراضی کوره‌ها) داشتند و شامل خانه‌ها، معابر فرعی و دکان‌ها و بازارچه‌هایی در بدنه معابر بودند. وسعت بخش مسکونی این نیمه تقریباً برابر با بخش مسکونی نیمه غربی بود که از محلات بیرون دروازه نو، جدید و کوچه‌های نو تشکیل می‌شد. در نیمه غربی خانه‌ها، دکان‌ها، سراها، باغ‌ها و بازارچه‌ها مساحت ساخته‌شده را شکل می‌دادند و از جنوب و غرب در مجاورت مزارعی بودند که تا نیمه دهه ۱۳۰۰ ق همچنان باقی بود. بناهای غیرمسکونی اعم از دکان‌ها و سراها و سربازخانه در اطراف اصلی‌ترین خیابان

۴۹ عبدالحسین نوایی، تاریخ ایران و جهان، ج ۲، ص ۶۹۰



نقشه ۹. بخش‌ها، معابر و عناصر موجود در دو نیمه غربی و شرقی بیرون دروازه محمدیه. ماخذ:

<https://www.loc.gov/item/2009582796/>

با برش و تصرف نگارنده

نیمه غربی، یعنی خیابان دروازه گمرک^{۵۰} قرار گرفته بودند که از بخش مسکونی این نیمه می‌گذشت. در بدنه خیابان مرزی دو نیمه نیز خانه‌ها، کاروانسراها و عناصر دیگری جای گرفته بود. گرچه در دو بدنه این خیابان عناصر مشابهی وجود داشت، دو بدنه به اراضی هم‌ارزی تعلق نداشت؛ بدنه غربی متعلق به محدوده‌ای بود که در کنار جادادن رعایا، با باغ‌ها و معابر کشیده و سربازخانه‌اش در خدمت خواسته‌های اعیان و حکومت بود و با مزارعش بخشی از نیازهای غذایی شهر را تأمین می‌کرد. بدنه شرقی اما به محدوده‌ای متعلق بود که اراضی‌اش نه درباریان را به خود جذب می‌کرد و نه باغ‌سازان را. این محدوده فقط با کوره‌هایش بخشی از نیاز شهر را تأمین

۵۰ گرچه در نقشه عبدالغفار قسمت شرقی این خیابان با نام «باغ معبرالممالک» مشخص شده است، کل خیابان با نام «دروازه گمرک» و «گمرک» هم خوانده می‌شد.

می‌کرد.

کتاب‌نامه

- اتحادیه، منصوره و سیروس سعدوندیان. آمار دارالخلافه تهران. چ ۱. تهران: تاریخ ایران، ۱۳۶۸
- اتحادیه، منصوره و بهمن بیانی. کتابچهٔ قبالات خزانہ مبارکه املاک حاج میرزا آقاسی (خالصجات و موقوفات دیوان اعلیٰ). چ ۱. تهران: تاریخ ایران، ۱۳۸۷
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان. صدرالتواریخ. چ ۱. تهران: وحید، ۱۳۴۹
- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران. ج ۱-۵. تهران: زوار، ۱۳۴۷-۱۳۵۰
- پوراحمد جکتاجی، مهسا. محلهٔ تابع محلهٔ سنگلج: شکل‌گیری منظری شهری. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران. استاد راهنما: زهرا اهری. تهران: دانشگاه شهیدبهشتی، دانشکدهٔ معماری و شهرسازی، ۱۳۹۹
- شهری‌باف، جعفر. طهران قدیم. ج ۳. تهران: معین، ۱۳۷۶
- شیرازیان، رضا. اطلس تهران قدیم. چ ۱. تهران: دستان، ۱۳۹۵
- کرم بیک. قاچاق کرم: خاطراتی از دوازده سال طغیان و یاغیگری در قفقاز. به کوشش سیروس سعدوندیان. تهران: نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۸۰
- نوایی، عبدالحسین. ایران و جهان: از قاجاریه تا پایان عهد ناصری. چ ۲. تهران: هما، ۱۳۶۹
- روزنامهٔ ایران. ج ۱ و ۲. تهران: کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۴، ش ۳۱۸، نهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۴ق
- روزنامهٔ دولت علیهٔ ایران. تهران: کتابخانهٔ ملی تمام عناصر و ساخت‌وسازهای مشابه و متفاوت در دو نیمهٔ اراضی بیرون دروازهٔ محمدیه، فقط وضعیت پیرامون شهری این اراضی را تغییر داد. گرچه وجود خانه‌ها و عناصر شهری متعدد و حتی تلاش‌هایی برای شبیه شدن به محدوده‌های جدید شهری، بخش‌هایی از این اراضی را به محله‌ای شهری شبیه می‌کرد، مزارع وسیع و کوره‌های متعدد مهری بر باقی ماندن چهرهٔ بیرون‌شهری این اراضی بود؛ به همین دلیل هم تا پایان دههٔ ۱۳۰۰ق شامل محدوده‌هایی با عنوان «بیرون دروازهٔ نو» بود. این اراضی همچنان بیرون دروازه محسوب می‌شد؛ گرچه که وارد حصار جدید شهر شده بود. محدودهٔ بیرون دروازهٔ محمدیه در سه دههٔ ۱۲۸۰ و ۱۲۹۰ و ۱۳۰۰ق نخستین صورت شهری خود را به دست آورد؛ هنوز تا توسعهٔ کامل و تبدیل شدن به محله‌ای شهری راه درازی مانده بود.

جمهوری اسلامی ایران با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۰، ش ۵۰۹، شانزدهم جمادی‌الثانی ۱۳۷۸ق

- روزنامه وقایع اتفاقیه. ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۳؛ ش ۶۳ بیست و چهارم جمادی‌الثانی ۱۳۶۸ق؛ ش ۱۲۱، هفدهم شعبان ۱۳۶۹ق؛ ش ۲۱۵، بیست و ششم جمادی‌الثانی ۱۳۷۱ق
- - نقشه شهر دارالخلافه ناصری تهران در سال ۱۳۰۹ق. در:

- <https://www.loc.gov/item/2009582796/>
- Kondo, Nobuaki. Islamic Law and Society in Iran: A Social History of Qajar Tehran, New York: Routledge, 2017

تجربه شهر

هیلتا حسنی

روزهایی که مشغول تحقیق پایان‌نامه بودم، کتاب فضا، مکان، قلمرو، مروری انتقادی بر موقعیت‌های فضایی نوشته فابیو دوآرت* را به همراه استاد راهنمایم، خانم دکتر اهری مطالعه کردیم و از بخش‌هایی از مطالبش در تحقیق فوق بهره بردیم. در این نوشتار فصلی از این کتاب را انتخاب و بخش‌هایی از آن را ترجمه کرده‌ام، به این امید که گام کوچکی در راستای معرفی کتابی بردارم که ممکن است در مطالعات شهری مفید واقع شود، این نوشتار را به استادم تقدیم می‌کنم که این کتاب را به من معرفی کردند و در اختیارم گذاشتند.

* Duarte, Fabio. *Space, Place and Territory: A critical review on spatialities*. London: Routledge, 2017.

- 1 Space
- 2 Place
- 3 Territory

«فضا»^۱، «مکان»^۲، «قلمرو»^۳ از مفاهیم اصلی در مطالعه فضاهای شهری هستند. هرکدام این مفهوم‌ها علاوه بر اینکه در تعریف خود اشتراکاتی دارند هويت مستقلشان را نیز حفظ می‌کنند. در میان این سه مفهوم، فضا هسته و مفهوم اصلی است و هنگام یادآوری در ذهن انسان غریزی و ناخودآگاه‌ترین‌شان نیز هست. عواملی باعث می‌شوند ویژگی‌های متمایز کنده‌ای را به فضا نسبت دهیم و بخش خاصی از آن برایمان تعریف‌پذیر شود؛ عواملی مانند فرهنگ، سیاق تاریخی جامعه، حواس پنجگانه انسان و غیره. با فهم اینکه افراد مختلف فضای پیرامونشان

را چگونه درک می‌کنند می‌توانیم بفهمیم معنای فضا برای افراد با اولویت‌های مختلف چیست و چه خصوصیتی دارد، عوامل مؤثر شکل‌دهنده این خصوصیات بر مبنای چه چیزهایی شکل گرفته است. نویسنده در فصل چهارم این کتاب به نام تجربه شهر^۴ تلاش می‌کند درباره تجربه حضور در فضاها و بازتاب ناشی از این ادراک و تجربه و تأثیر آن بر شکل دادن یا تغییر بخش‌هایی از فضا صحبت کند. او در قدم اول از کیفیت‌های وابسته به یکی از حواس پنجگانه‌مان، بویایی صحبت می‌کند که در شهرهای مدرن و امروزی ما اولویتش را از دست داده است. در میان حواس پنج‌گانه (شنوایی، بینایی، بویایی، لامسه و چشایی) ناپایدار و گذراترین آن‌ها بویایی است. در این میان بینایی و شنوایی به صورت کلی و در سیاق شهری با مصداق‌های عینی قابل تشخیص و بازشناسی‌اند، در حالی که بویایی از حواس ناپایدار و گذرای ماست. نوع ارتباط و ادراک ما با محیط پیرامونمان

ترکیبی از این حواس گذرا و آن‌هایی است که سامان‌یافته‌ترند. حواسی مانند لامسه و چشایی و بویایی که مصداق‌هایی مدون‌تر ندارند به ما کمک می‌کنند فضا را بیشتر بر مبنای تجربه‌مان بشناسیم و به کشف و شهود آن پردازیم. در بخشی از این فصل، دوارت تجربه درک فضاها را از منظر بویایی بررسی می‌کند. با توجه به اینکه نویسنده قصد دارد ادراک فضا را در سیاق شهر بررسی کند به دنبال انتخاب کردن حواس و تجربه‌هایی است که موجودات و ساکنان شهر آن‌ها را بیشتر تجربه کرده و خاطراتی در ناخودآگاهشان را با این حواس ثبت کرده‌اند. در ادامه این فصل نویسنده تجربه درک فضا را در تاریکی و شب مطرح می‌کند. تاریکی از موضوعاتی است که در فرهنگ جوامع و مردم به شکل‌های مختلفی بروز پیدا می‌کند. تغییر معنای شب و تاریکی در گذر سال‌ها و در فرهنگ‌های متفاوت در رویارویی و درک ما از فضا تأثیرگذار بوده است.

در میان حواس پنج‌گانه ناپایدار و گذراترین آنها بویایی است. در این میان بینایی و شنوایی به صورت کلی و در سیاق شهری با مصداق‌های عینی قابل تشخیص و بازشناسی‌اند، در حالی که بویایی از حواس ناپایدار و گذرای ماست. نوع ارتباط و ادراک ما با محیط پیرامونمان ترکیبی از این حواس گذرا و آن‌هایی است که سامان‌یافته‌ترند. حواسی مانند لامسه و چشایی و بویایی که مصداق‌هایی بدون‌تر ندارند به ما کمک می‌کنند فضا را بیشتر بر مبنای تجربه‌مان بشناسیم و به کشف و شهود آن پردازیم.

بوییدن فضا

در میان حواس پنج‌گانه بویایی از فرارترین حواس انسان است، بسیاری از ما نمی‌توانیم بر حس بویایی‌مان مسلط باشیم و بوها را به‌صورت خودآگاه به‌یاد آوریم، با این وجود برایمان پیش آمده که بوی خاصی به مشاممان رسیده و به صوت ناگهانی و ناخودآگاه، افراد، موقعیت‌ها یا فضاهایی در پیوند با آن برایمان تداعی شده است، گاه ممکن است تنها با دم و بازدمی کوتاه و در موقعیتی دور از انتظار، محیط یا خاطره‌ای کامل در ذهنمان ساخته شود. بویایی از جمله حواسی است که با مصداق‌های عینی قابل تشخیص نیست، با این حال

حافظه‌ای که بوها را به خاطر می‌سپارد در بازشناسی رایحه‌هایی که در گذشته تجربه کرده‌ایم نقش مهمی دارد. محققان در پژوهشی از نزدیک به ۲۰۰ شرکت‌کننده بزرگسال و تقریباً مُسن خواستند با تحریک عواملی مانند کلمات و تصاویر و بوها بخشی از گذشته و اتفاقات به‌یادماندنی زندگی‌شان را به خاطر آورند. بر اساس نتیجه این پژوهش تراکم خاطراتی که با حس بویایی مرتبط بودند، در دهه‌های اول زندگی این افراد بیشتر بود، به‌عبارتی حس بویایی عاملی تأثیرگذار در مراحل اولیه شکل‌گیری شخصیت و فردیت ماست. این موضوع که بویایی باعث شده است این افراد خاطراتی از دورترین زمان‌های زندگی‌شان را به‌یاد آورند، بدین معنا نیست که می‌توانیم تشخیص دهیم دقیقاً کدام بو کدام خاطره یا اتفاق خاص را به ذهن آن‌ها متبادر کرده است. بوها مانند موضوعات بصری نیستند که به وضوح از یکدیگر قابل تشخیص باشند، در برابر بوهای پخش در فضا با ترکیب آشفته و بی‌پایانی از مولکول‌ها مواجهیم که برای توصیف کیفیتشان دایره کلمات مناسب و دقیقی در اختیار نداریم. بوها بیشتر مانند درد یا لذت هستند، تجربه‌هایی مرتبط با شور و هیجان انسانی.

گونه‌های دیگری به‌جز انسان‌ها از بوها برای جهت‌یابی در فضا یا پیش‌بینی موقعیت‌های خطرناک استفاده می‌کنند، اما حس بویایی در زندگی روزمره نوع بشر کاربردی این چنین دقیق ندارد. گاه پیش می‌آید افرادی متخصص در حرفه خود به اقتضای شغلی که دارند مهارت بویایی‌شان را در زمینه‌ای خاص تقویت کنند؛ برای مثال ممکن است سرپیش‌خدمت‌ها در رستوران‌هایی خاص بویایی‌شان را در این راستا آموزش داده باشند که بتوانند رایحه نوشیدنی یا غذایی به‌خصوص را که در گذشته آن را چشیده یا بوییده‌اند به یاد آورند. با این وجود بیشتر ما نمی‌توانیم مجموعه‌ای از بوها را به صورت طبقه‌بندی شده به ذهن بسپاریم و با اراده‌ی خودمان آن‌ها را از قفسه‌ی ذهن بیرون کشیده و به

یادآوریم. این در حالی است که حتی فکر کردن به یک تابلوی نقاشی یا قطعه‌ای از موسیقی به سادگی صورت اصلی‌اش را به یادمان می‌آورد و حتی قدرت بازتولید آن را هم به ما می‌دهد، در حالی که بعید است بتوانیم شبیه این فرآیند را برای یادآوری بوی گل خاصی طی کنیم. معمولاً بوهایی که ناگهانی به مشام ما می‌رسند به صورت ناخودآگاه باعث می‌شوند فرد، مکان، غذا یا نوشیدنی خاصی را به یاد آوریم، با این وجود وقتی به وسیله رایحه‌ای که نمی‌دانیم دقیقاً چیست و از کجا آمده موقعیت‌های خاصی برایمان تداعی می‌شوند، حافظه بوایی مان این امکان را فراهم نمی‌کند که بتوانیم بوهای دیگری که در خاطراتمان و در آن موقعیت خاص حاضر بوده است را تشخیص دهیم؛ در اصل بوها تنها می‌توانند محرکی برای یادآوری خاطرات باشند.

با توجه به اینکه رایحه‌ها ترکیبات شیمیایی فرازی هستند به سختی می‌توان آن‌ها را مسدود کرد، پس می‌توان گفت یادآوری از حواسی است که بین همه به اشتراک گذاشته می‌شود، با این وجود معانی اتلاق شده به بوها از فردی به فرد دیگر و به طبع از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت است. وقتی بویی به صورت قوی در هوا باشد هیچکس نمی‌تواند برای آنکه آن را حس نکند جهتش را عوض کند، به نوعی بوها به فضای اجتماعی ما رسوخ می‌کنند و می‌توانند دورنمایی از شهرها را به ما نشان دهند. در رمان عطر نوشته پاتریک ساسکیند⁵، نویسنده به بهانه روایت کردن داستان پسری با حس بوایی قوی، دورنمایی از پاریس قرن هجدهم میلادی را با جزییاتی دقیق پیش روی خواننده قرار می‌دهد. از بخش‌های قابل توجه کتاب تأکید نویسنده بر آرایه‌ی طیف متنوعی از شخصیت‌هایی است که هرکدام به نوعی با بوها پیوند و در شکل دادن داستان نقش دارند؛ به طور مثال کنیزی بی‌دفاع و معطر یا قاتلی جانی که طعمه‌های خود را بو می‌کشد.

در چند قرن گذشته و با ظهور مدرنیته

5 Su skind, Patrick.
Perfume : the story of a
murderer. New York:
Vintage International, 2001.

بوها تقریباً از زندگی و شهرهایمان حذف شده‌اند، در این محیط جدید ما شهرنشینان و حس بویای مان کمتر با بوهای متنوع و غیرقابل پیش‌بینی مواجه می‌شویم، همه چیز تا حدودی فرمایشی شده است، در این وضعیت حتی انتظار می‌رود اگر در بخش‌های معینی از فضا هم بویی به مشام می‌رسد حتماً با آن همخوانی داشته و از پیش تعیین شده باشد. از ویژگی بارز شهرهای شلوغ و پرازدحام پیش از شروع مدرنیته کاربری متنوع زمین‌ها و فضاهای شهر بود؛ فعالیت‌هایی که با تولید موادی سمی و بدبو از فعالیت‌های آلوده شهر محسوب می‌شدند در شهر پخش بودند؛ مانند دباغ‌خانه‌ها و کشتارگاه‌ها و رخت‌شوی‌خانه‌ها. عامل مؤثر دیگر در شکل دادن معابر و خیابان‌های این شهرها شبکه دفع فاضلاب شهر بود، آب‌گذرهایی که کنار معابر قرار داشتند به محل دفع باقی‌مانده‌های غذا و ضایعات انسانی و حیوانی تبدیل شده بودند. نمونه‌ای از این شهرها نیویورک پیش از قرن بیست

میلادی بود که همواره با بوی تعفن کشتارگاه‌ها و طولیله‌های نزدیک و داخل شهر مشکل داشت. همچنین استفاده کردن از چارپایان در حمل‌ونقل و در شهرهایی که هنوز مسیر مدرنیزاسیون را طی نکرده بودند عاملی برای ایجاد بی‌نظمی و حتی بوی بد در فضای شهرها بود؛ ممکن بود چارپایانی که برای حمل بار از آن‌ها استفاده می‌شد در خیابان‌ها و در حین انجام وظیفه بمیرند، در این وضعیت صاحبان آن‌ها ترجیح می‌دادند جنازه چارپایشان را در خیابان رها کنند، تا بخواهند هزینه‌ای روی دست خودشان بگذارند و چند اسب کرایه کنند و جنازه اسب مرده را از سر راه کنار ببرند. بنابر تصویر فوق جهان بدون بو و مدرن ما در برابر گذشته‌ای قرار دارد که فضای شهرهایش آکنده از بوهای مختلف بود؛ به زبانی ساده‌تر جهان گذشته بدبوتر از شهرهای روزگار ما بود؛ این تصویر، افسانه‌ای است که بر پایه داده‌های کمیاب و دور از دسترس ما شکل گرفته است. توهم وجود داشتن گذشته‌ای پر از بوهای

ناخوشایند بر اساس اطلاعات گزارش‌ها یا نقاشی‌هایی است که نمی‌توان آن‌ها را داده‌هایی علمی دانست و بر مبنای آن‌ها به نتیجه‌ای قابل اعتماد رسید، بر اساس همین استدلال‌های نادرست منازعه‌ای شکل می‌گیرد که جسدهای در حال تجزیه و کثیفی شهرها را در برابر سنگ‌های مرمر درخشان و گلبرگ‌های گل سرخ قرار می‌دهد. شکی در این موضوع نیست که جهان مدرن از بو و رایحه‌های گوناگون خالی شده است، اما در این فضای جدید هنوز هم بوها بر چگونگی درک ما از فضاهای شهر و تلقی‌مان از آن‌ها تأثیر می‌گذارند.

سیسل تلاس^۶ شیمی‌دان و در کنار آن فردی علاقه‌مند به هنر است، کشف کردن ویژگی‌های ناپایدار و زودگذر فضا از مسائلی است که او در تحقیقاتش به آن می‌پردازد. تلاس در طول چندده سال بوهایی که در شهر یافته را جمع‌آوری کرده است، از بوی ته سیگارها و عرق تن آدم‌ها گرفته تا گندآب‌های شهری. از نظر تلاس بوها از

دو منظر فیزیولوژی و روان‌شناختی درک می‌شوند، او با همین دیدگاه مجموعه‌ای از بوها و مولکول‌هایشان را در آزمایشگاهش در برلین جمع‌آوری کرده است، هرکدام این بوها با برجستگی مشخص شده‌اند، برجستگی‌هایی که ترکیبات شیمیایی، مکان و زمان و نحوه جمع‌آوری و داستان مرتبط با جمع‌آوری‌شان را معرفی می‌کند. در دهه‌های اخیر فروشگاه‌های بین‌المللی، تولیدکننده‌های کالاهای معتبر، رستوران‌ها و هتل‌ها از بوها برای معرفی و برجسته کردن ویژگی‌های به‌خصوصی از خدمات و فضاهای مورد نظرشان بهره برده‌اند. این نوع از تمرکز بر تولید بوهایی خاص در صنعت و تجارت، در اصطلاح «مدیریت بویایی»^۷ نام دارد. مدیریت بویایی در کنار جملات تبلیغاتی گیرا و موسیقی‌های متناسب با فضا، گزینه‌ای است برای نشان دادن ویژگی‌هایی خاص در فضا و پدید آوردن حس‌وحالی فرمایشی درمیان مخاطبان این دسته از خدمات. سیسل تلاس مسئول طراحی

6 Sissel Tolaas

7 Olfactory management

آنچه حس بویایی مان در بخش معینی از فضا يك آن تنفسش می کند و در پی آن ویژگی ای خاص را به فضا اطلاق می کند، شبکه ای پیچیده و ترکیبی از بوهاست که قابل تفکیک به عناصری مشخص نیست؛ برای مثال وقتی در شهر هاوانا هستیم ترکیبی از بوهای تنباکو و گیاه های بومی ای مثل ترنج و یلنگ یلنگ را استشمام می کنیم، احتمالاً دفعه بعدی و در هنگام یادآوری شهر هاوانا، مجموعه ای از این بوها در ترکیبی مبهم با هم به ذهنمان متبادر می شوند.

تعدادی از این رایحه های به خصوص و سفارشی بود؛ او به محض اینکه درگیر سفارش های این پروژه شد، به این نکته پی برد که این صنعت در حال مستتر کردن و سرپوش گذاشتن بر بوهایی است که مردم ممکن است در شهرها با آنها مواجه شوند و در اصل در پی این است که با در اختیار گرفتن حس بویایی شهروندان درک آنها از فضا را نیز در اختیار بگیرد و تعریف کند. همان طور که تا به اینجا دیدیم تلاش تلاش می کند در تحقیقاتش تأثیر حضور بوها را در ابعاد مختلف زندگی انسان های شهری بررسی کند. او در کنار فهرست نویسی و جمع آوری کردن و تولید

مصنوعی بوها، در پی این است که به نوعی از ارتباط میان مردم و فضا پی ببرد که بوها پیونددهنده آن هستند؛ به عبارتی از نظر او بوها در تقویت تصویرهای ذهنی ما مؤثرند. او طرح برنامه‌ای را ریخت که با تحریک حس بویایی تعدادی از افراد و برانگیختن واکنش‌های غیرمنتظره آن‌ها و ادارشان کند که به پیوند میان بوها و ادراک فضایی که در آن هستند بیشتر توجه کنند؛ نمایشگاهی در شهر کانزاس^۸ که از دو بخش تشکیل می‌شد. بخش اول چیدمانی^۹ در موزه‌های هنرهای برتر^{۱۰} شهر بود و بخش دوم شش راهنمای گردش و بازدید از محله‌های مختلف شهر. او از بازدیدکنندگان درخواست کرد هنگام حاضر شدن در محله‌های مشخص شده نکاتی را مدنظر قرار دهند؛ تلاس کارت‌های به‌خصوصی را برای جمع‌آوری و ذخیره‌ی بوها در اختیار آن‌ها گذاشت.^{۱۱} بازدیدکنندگان علاوه بر اینکه بوهایی که در هنگام گردش در محله استشمام کرده را با این کارت‌ها ضبط می‌کردند،

از موقعیت مکانی به مشام رسیدن آن بوها عکاسی و با زبان کلمات نیز بویی که حس کرده بودند را توصیف می‌کردند، و در پایان گردش مجموعه این داده‌ها را در اختیار تلاس قرار می‌دادند. در نهایت این کارت‌ها به همراه تصاویر و نقشه‌های حاصل از این گردش‌ها در نمایشگاه فوق به نمایش درآمدند. یکی بازدیدکنندگان تجربه بازدیدش از محله را اینگونه شرح می‌هد: «ناکامی‌ای که در تلاش برای دسته‌بندی بوها تجربه کردم مرا از این موضوع آگاه کرد که ارتباطی مستقیم میان خاطرات و حافظه‌مان و حس بویایی‌مان وجود دارد که بیشتر اوقات به آن توجه نمی‌کنیم». از نتایج تحقیقات و تلاش‌های تلاس برای جمع‌آوری بوها به این نکته می‌توان اشاره کرد، آنچه حس بویایی‌مان در بخش معینی از فضا یک آن تنفسش می‌کند و در پی آن ویژگی‌ای خاص را به فضا اتلاق می‌کند، شبکه‌ای پیچیده و ترکیبی از بوهاست که قابل تفکیک به عناصری مشخص نیست؛ برای مثال وقتی

8 Kansas City

9 Installation

10 Grands Arts museum

11 Scratch-and-sniff cards

تجربه شب

وقتی نور روز می‌رود و تاریکی سر بر می‌آورد فضاهای شهر چه صورتی دارند؟ طیف وسیعی از ما انسان‌ها عادت کرده‌ایم با چیزهایی که می‌بینیم و تصاویری که وضوح بالایی دارند فضای پیرامونمان را بشناسیم. آنچنان در شناخت فضای شهرهایمان بر مبنای آنچه که می‌بینیم غرق شده‌ایم که به ندرت به چهره همان فضاها و شهرها در تاریکی فکر می‌کنیم. افرادی که نقصی در عملکرد بینایی‌شان دارند برای اینکه بتوانند به راحتی در فضا حرکت کنند و بخش‌های معینی از آن را بشناسند، از حواس دیگرشان و با دقتی بالاتر از افراد معمولی بهره می‌برند. برای افرادی که عادت کرده‌اند با شفافیت تمام جهان اطرافشان را بشناسند، شناخت فضایی تاریک که نمی‌توان جزئیات اتفاقات و موجودات آن را تشخیص داد، همزمان تجربه‌ای نو، آزردهنده، چالش‌برانگیز است. با فرا رسیدن تاریکی حس سردرگمی می‌کنیم، هنگامی که

در شهر هاوانا^{۱۲} هستیم ترکیبی از بوهای تنباکو و گیاه‌های بومی‌ای مثل ترنج^{۱۳} و یلنگ‌یلنگ^{۱۴} را استشمام می‌کنیم، احتمالاً دفعه بعدی و در هنگام یادآوری شهر هاوانا، مجموعه‌ای از این بوها در ترکیبی مبهم با هم به ذهنمان متبادر می‌شوند.

همانطور که گفتیم بویایی مانند حواس بینایی و شنوایی نیست که با مصداق‌های عینی و قابل تشخیص بتوان با آن مواجه شد، اما بوها محرک‌هایی قوی برای یادآوری خاطرات و شکل‌دادن تصویرهای ذهنی و همگانی هستند. با وجود اینکه حس بویایی کمک می‌کند عوامل شکل‌دهنده فضا را بهتر بشناسیم، در بحث درباره مفاهیم فضا و مکان و قلمرو کمتر از حواس دیگر به آن پرداخته می‌شود. نادیده گرفتن حس بویایی بیشتر از نتایج زندگی مدرن شده انسان‌هاست، در این جهان جدید بوها تقلید یا به صورت مصنوعی تولید می‌شوند تا بتوانند ویژگی شاخصی به فضاها ببخشند.

12 Havana

13 Bergamot

14 Ylang Ylang

بسیاری از ما ساکنان شهرها هستیم و به همین علت مدتی سکنی گزیدن در فضاهاى طبیعى و حیات وحش مى تواند برايمان تجربه‌اى چالش برانگیز باشد. با فرا رسیدن شب‌هاى مخوف در دل طبیعت تمام حواس ما بیدار مى شود. همزمان مجموعه‌اى از صداها ظاهر مى شوند و در جهت‌هاى مختلفى گسترش پیدا مى کنند، از صدای حرکت مورچه‌ها و حشرات گرفته تا صدای زوزه باد در شاخه‌هاى درختان. هرکدام از این صداها در جهات مخالف مى توانند گسترش یابند، در حالیکه تجربه بصرى ما از همان محیط در روز نهایتاً به سه بعد محدود مى شود.

نمی‌توانیم به بینایی‌مان اعتماد کنیم به صورت کامل به ما نشان دهد، محدوده حواس دیگرمان را هوشیار مى‌کنیم و از آن‌ها کمک مى‌گیریم؛ برای مثال لمس کردن به ما اجازه مى‌دهد با حس کردن بافت و دمای چیزهایی که احاطه‌مان کرده‌اند آن‌ها را درک کنیم، وقتی بینایی‌مان نمی‌تواند محیط پیرامونمان را

به صورت کامل به ما نشان دهد، محدوده تحرکمان در فضا و ابعاد و اندازه‌ها برايمان تغییر مى‌کند. یکی از داستان‌هاى ادگار آلن پو^{۱۵} به نام «چاه و آونگ»^{۱۶} مثال مناسبی است برای فهمیدن این نکته که انسان در نبود روشنائى و عدم تشخیص اتفاقات پیرامونش فضاها را چگونه درک مى‌کند؛

15 Edgar Allen Poe
16 The pit and the pendulum

در این داستان شخصیت اصلی وقتی در اتاقی تاریک حاضر است تصور می‌کند در فضایی بزرگ و پر پیچ و خم قرار دارد، وقتی فضای اتاق روشن می‌شود و او ابعاد واقعی اتاق را می‌بیند متوجه می‌شود فضایی که در ابتدا به نظر تودرتو می‌رسید به مراتب کوچکتر از چیزی است که تصور کرده بود.

وقتی روشنایی روز می‌رود ابتدا حس می‌کنیم در منظر و محیطی ناهنجار گم شده‌ایم، به مرور می‌توانیم اتفاقات و جریانات پیرامونمان را بر مبنای صداهايشان موقعیت‌یابی کنیم. بسیاری از ما ساکنان شهرها هستیم و به همین علت مدتی سکنی گزیدن در فضاهای طبیعی و حیات وحش می‌تواند برایمان تجربه‌ای چالش‌برانگیز باشد. با فرا رسیدن شب‌های مخوف در دل طبیعت تمام حواس ما بیدار می‌شود. همزمان مجموعه‌ای از صداها ظاهر می‌شوند و در جهت‌های مختلفی گسترش پیدا می‌کنند، از صدای حرکت مورچه‌ها و حشرات گرفته تا صدای زوزه

باد در شاخه‌های درختان. هرکدام از این صداها در جهات مخالف می‌توانند گسترش یابند، در حالیکه تجربه‌ی بصری ما از همان محیط در روز نهایتاً به سه بعد محدود می‌شود. وقتی در طول روز در در جنگلی متراکم حضور داریم محدوده‌ای از آسمان بالای سرمان، تا جایی که می‌توانیم آن را بینیم قابل تشخیص و به همان منطقه محدود می‌شود، سقف فرضی‌ای که در نور روز بر سرمان است با تاریک شدن هوا جهانی دیگر می‌شود و دریچه‌هایش را به روی ما باز می‌کند.

برای اینکه متوجه باشیم با ناپدید شدن روشنایی روز نوع درک ما از فضای پیرامونمان نیز تغییر می‌کند نمونه‌ای ملموس‌تر از حضور در طبیعت هم وجود دارد؛ شب‌ها وقتی چراغ‌ها را خاموش می‌کنیم و به تخت‌خواب می‌رویم تا بخوابیم همه‌مهمه‌هایی که از اطراف می‌شنویم دورنمایی از صداها را برایمان ترسیم می‌کنند. اگر تازه به آن خانه نقل مکان کرده باشیم شب‌های اول اسکانمان

صداهایی معمولی مانند گریه کودک یا صدای ساخت‌وساز خانه‌ای در همسایگی می‌تواند به شناختن آن فضای که در آن زندگی می‌کنیم لایه جدیدی اضافه کند. پس از مدتی به این صداها عادت می‌کنیم، آن‌ها را از یکدیگر تشخیص می‌دهیم، منبع تولیدشان را می‌شناسیم و می‌توانیم حدس بزنیم که در چه ساعتی باید منتظر ظهورشان باشیم، این محدوده صوتی پدید آمده باعث می‌شود تجربه فضایی ما از خانه جدیدمان کامل‌تر شود.

تاریکی به همان میزان که درک ما از فضا را تغییر می‌دهد، معنی‌ها و مفهومی که به فضا نسبت می‌دهیم را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد، این معنی‌ها می‌توانند با توجه به سیاق‌های تاریخی و فرهنگی متفاوت باشد؛ در شهرهای اروپایی و در قرون وسطی شب تأثیر به‌سزایی در روال زندگی روزمره مردم داشت. این اتفاقی معمول بود که وقتی شهرها تاریک می‌شد مردم به خانه‌هایشان پناه می‌بردند و با به رخت‌خواب رفتن در ساعات ابتدایی شب روز را تمام شده حساب می‌کردند. این مردمان برای پرداختن به کارهای روزمره‌شان از نور روز بهره می‌گرفتند در نتیجه روال عادی زندگی آن‌ها از هر ساعتی شروع می‌شد که خورشید طلوع می‌کرد، این ساعت معمولاً آن‌دکی پس از نیمه‌شب بود. با پدیدار شدن شب عواملی که برای انسان‌ها تهدیدهایی واقعی یا خیالی محسوب می‌شدند هم خودشان را نشان می‌دادند، ترس از همین تهدیدها باعث می‌شد مردم در ساعت‌های تاریکی شهر به خانه‌هایشان پناه ببرند. در سال‌هایی که هنوز ظهور روشنائی مصنوعی زندگی شهر نشینان را تحت تأثیر قرار نداده بود تاریکی شب باعث می‌شد حساسیت مردم به اجسام و افرادی که از دور یا نزدیک در تاریکی می‌دیدند بیشتر باشد، گویا فضاهای رازآلود شب باعث می‌شد برای برخوردهایی غیرمنتظره و ناگهانی آماده باشند.

در طول تاریخ شب همواره به نمادهایی اشاره داشته است. در جوامعی پیش از

تاریکی به همان میزان که درک ما از فضا را تغییر می‌دهد، معنی‌ها و مفهوم‌هایی که به فضا نسبت می‌دهیم را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد، این معنی‌ها می‌توانند با توجه به سیاق‌های تاریخی و فرهنگی متفاوت باشد؛ ... در طول تاریخ شب همواره به نمادهایی اشاره داشته است. در جوامعی پیش از اختراع روشنایی مصنوعی، تاریکی و شب به صورتی محسوس بر مفهوم‌ها و باورهای مذهبی دلالت داشت.

اختراع روشنایی مصنوعی، تاریکی و شب به صورتی محسوس بر مفهوم‌ها و باورهای مذهبی دلالت داشت. در بازه‌ای از زمان مذهبیان و دینداران مسیحی و یهودی اعتقاد داشتند که تاریکی پدیده‌ای خدای‌گونه است که خلقت آغازین مان از آن نشأت گرفته است، اما از سمت دیگر این تاریکی می‌توانست سیاقی برای انواع باورهای شیطانی مانند جادو و آیین‌های بت‌پرستی باشد. در اوایل قرون وسطی تجمع راهبه‌های مسیحی در صومعه‌ها جامعه‌ای شبیه به جوامع روستایی را شکل می‌داد، در این اجتماع کوچک مهم‌ترین و طولانی‌ترین آیین در میان آیین‌های

نیایش کلیسا، مراسم دعای شبانه بود. کلیساهای بدون نوری که تاریکی مطلق در آن‌ها حکم‌فرما بود اغلب مکان برگزاری نیایش شبانه بودند. هدف از برگزاری این مراسم برقراری پیوند میان راهبه‌های صومعه‌نشین و تاریکی پیش از خلقت انسان بود، تاریکی‌ای که در انجیل عهد عتیق^{۱۷} هم از آن نام برده شده است. این حالت معنوی تا زمانی ادامه دارد که تاریکی شب هم پایدار است، پس از برآمدن نور روز ارتباط میان انسان و نیروهای ماوراءطبیعه به صورت موقت تعلیق و توجه انسان‌ها بیشتر به سمت فعالیت‌هایی دنیوی و مادی جلب می‌شود.

قلمروی تاریکی در شهرهای اروپا و با فرا رسیدن قرن هفدهم میلادی کم‌کم محدود شد. در سال ۱۶۶۷ میلادی در بخش‌های از شهرهای پاریس و لیل^{۱۸} اولین چراغ‌ها به‌عنوان روشنایی عمومی در خیابان‌های شهر نصب شدند. در سال ۱۷۰۰ میلادی تعدادی دیگر از شهرها هم از چراغ‌های روغنی برای روشنایی فضاهای عمومی‌شان استفاده می‌کردند. سوسوی این نورهای ضعیف باعث می‌شد درک جدید از فضاهای شهر پدید آید. ساختمان‌ها و فضاها و اتفاقاتی که در دورنمای تاریک شهرها در شب عاملی ناشناخته بودند با حضور روشنایی قابل درک شده و معانی جدیدی پیدا کرده بودند. روشنایی فضاهای عمومی در شب قلمروهای جدیدی را برای شهرها تعریف کرد؛ تا قبل از آن گروهی از مردم که پس از تاریک شدن هوا اجازه تردد داشتند پزشکان و قابله‌ها و کشیش‌ها بودند. اگر فردی بدون چراغ‌دستی در شهر چرخ می‌زد به احتمال زیاد قصدش سوءاستفاده از تاریکی شهر برای سرپوش گذاشتن بر فعالیت‌هایی مجرمانه بود. تا اواخر قرن نوزدهم میلادی روشنایی معابر و خیابان‌های عمومی زندگی شهری را متحول کرده و این قابلیت جدید را در اختیار مردم گذاشته بود که پس از تاریکی نیز بتوانند در شهر حاضر باشند، در نتیجه امنیت خیابان‌ها بیشتر شد، شهرها به فضاهایی متنوع و مفرح‌تر برای

17 Genesis

18 lill

زندگی تبدیل شدند و رشد اقتصادی در آن‌ها بالا رفت. روشنایی مصنوعی دیگر جزوی از ویژگی‌های ذاتی شهرهایی بود که تا اواخر قرن نوزده و بیست میلادی در تمام ساعت‌های شبانه روز در اختیار شهروندان بودند و زیر نور خورشیدی دائمی می‌درخشیدند.

کشف کردن فضا از طریق حواسی که کمتر از آن‌ها استفاده می‌کنیم، ما را نسبت به عواملی آگاه می‌کند که ممکن است در جریان تجربه‌های روزمره‌مان به‌صورت خودآگاه متوجه آن‌ها نباشیم؛ این عوامل لایه‌هایی نو، بر شناختمان از فضاهای پیرامون می‌افزایند؛ بوهایی که گاه انباشته و گاه فروکاسته می‌شوند و تاریکی شب‌ها که تجربه حضور در فضا را برایمان دگرگون می‌کند از این عوامل هستند. هرکدام از این عوامل در طول تاریخ و با گذر زمان و همچنین در فرهنگ‌های مختلف همواره تأثیرات مختلفی بر تجربه شناخت فضای شهرهایمان داشته‌اند، سعی در فهم هرکدام از آن‌ها می‌تواند

از زاویه دید حواس گوناگون، ذهنیت‌ها و روش‌های زیست مختلف تا حدودی سازوکار درک انسان از فضا را روشن کند، با این وجود مفهوم فضا پیچیده‌تر از آن است که بتوانیم شکل دقیقش را بشناسیم.

چهارسوی امامزاده اسماعیل اصفهان و ساخت و ساز شهری در دوره شاه اسماعیل اول

پریسا خسروی

با سپاس از دکتر زهرا اهری،
که پرمایه‌ترین روزهای تحصیلم در حضور ایشان بود و وجودشان در روزهای سخت،
انگیزه‌ای برای ادامه راه.

۱ محمد مهدی بن محمدرضا
الاصفهانی، نصف جهان فی تعریف
الاصفهان، ص ۵۲. شاردن، سفرنامه
شاردن، ج ۴، ص ۱۴۴۴ و ۱۴۶۱. ابوالقاسم
رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان،
ص ۴۰۲.

۲ محمد مهدی بن محمدرضا
الاصفهانی، نصف جهان فی تعریف
الاصفهان، ص ۵۳. محمد حسن جابر
انصاری، تاریخ اصفهان، ص ۱۴۰ و ۱۸۰
و ۲۳۶. از طرفی در نقشه سیدرضا خان
متعلق به سال ۱۳۰۴ ق تمام بناهای
چهارسو با کلمه «چهارسوق» مشخص
شده‌اند. می‌بینیم که حداقل در منابع دوره
قاجاری، فارغ از وجود بازار هر دو نام
برای توصیف این بنا به کار می‌رفته است.

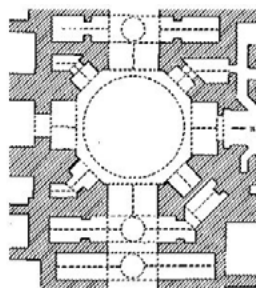
«چهارسو» یکی از گونه بناهایی است
که در دوره صفویه با ساخت و سازهای
گسترده شهری در شهر اصفهان به تعدد
ساخته شد. نام بسیاری در منابع متنی
و اسناد تصویری آمده و کالبد برخی از
آن‌ها همچنان در شهر باقی است. مطابق
آنچه در متون تاریخی آمده چهارسو به
بنایی گفته می‌شود که بر سر چهارراه‌ها
یا چهارجهت ساخته شده و گنبدی بر آن
زده‌اند.^۱ بسیاری از چهارسوهای اصفهان در
راسته بازارهای اطراف میدان نقش جهان
و برخی نیز در نقاط دیگر بعضاً در مسیر
بازارهای دیگر قرار گرفته‌اند. گاه به سبب
قرار داشتن بازار در چهارسمت این بنا از
آن با نام «چهارسوق» نیز یاد شده است.^۲
در این مقاله پس از معرفی و شرح

۳ محمد مهدی بن محمد رضا الاصفهانی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ص ۵۲ و ۵۳. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۶۱ و ۱۴۴۴. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ص ۲۱۲ و ۲۸۳ و ۳۹۱ و ۴۰۰-۴۰۳. در نقشه سیدرضاخان نیز تعدادی چهارسوی در نقاط مختلف مشخص شده‌اند.

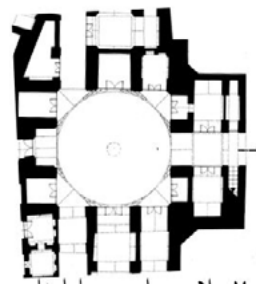
۴ این چهارسوی در محل تقاطع بازار زرگرها و بازار مثقالی فروشها در شمال چهارسوی قیصریه قرار دارد. نام دیگر آن چهارسوی چیت‌سازها است. محمد مهدی بن محمد رضا الاصفهانی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ص ۵۳.

۵ چهارسوی بید آباد و درب شیخ در نزدیکی چهارسوی علی قلی آقا قرار داشته‌اند که اولی بر اثر خیابان کشی خراب شده (ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ص ۴۰۰). دومی را نیز به رغم جست‌وجو در محله نیاقتیم و سندی در پایگاه‌های اینترنتی و منابع مربوط به اصفهان که از پابرجا بودن آنها خبر بدهد نیز موجود نبود.

۶ از چهارسوی شیرازی‌ها نیز با این که از نمونه‌های مهم دوره شاه طهماسب بوده اثری باقی نمانده است. مکان چهارسوی شیرازی‌ها بر سر تقاطع خیابان طالقانی و کاشانی امروزی است. چهارسوی فریدون نیز در منابع نام برده شده بود اما توسط نگارنده یافت نشد و به نظر می‌رسد کالبدش از بین رفته باشد. از چهارسوی نمکی نیز اثری باقی نمانده است. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ص ۲۸۳. تنها چهارسویی که در جست‌وجو از قلم افتاد چهارسوی دروازه نواست و نمی‌توان درباره وجود یا عدم کالبد آن در حال حاضر نظر داد.



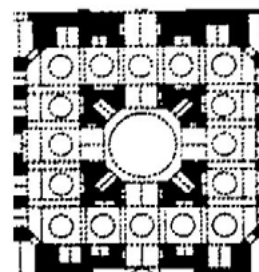
تصویر ۲. پلان چهارسوی قیصریه. مأخذ: Der Bazar von Isfahan, p. 69.



تصویر ۴. پلان چهارسوی امامزاده اسماعیل. مأخذ: مرکز اسناد سازمان میراث فرهنگی استان اصفهان.



تصویر ۱. پلان چهارسوی ساروتقی. مأخذ: گنجنامه: بناهای بازار. ۱. ص ۷۵.



تصویر ۳. پلان چهارسوی بازار رنگرزه‌ها. مأخذ: Jahaniran.ir

مختصری درباره چهارسوهای باقی‌مانده در اصفهان، نمونه‌ای منحصر به فرد را که کمتر مورد توجه محققان بوده بررسی و تاریخ‌گذاری می‌کنیم. از میان چهارسوهای اصفهان که در منابع تاریخی و اسناد تصویری و پژوهش‌های متأخر نامشان آمده^۳، نمونه‌های مهمی که پابرجا مانده‌اند شامل چهارسوی شاه، چهارسوی قیصریه و چهارسوی کرباش‌فروش‌ها^۴، چهارسوی ساروتقی و بخشی از چهارسوی مقصود، چهارسوی نقاشی، چهارسوی آجری، چهارسوی علی قلی آقا^۵ و چهارسوی امامزاده اسماعیل است.^۶ تمام این نمونه‌ها

«چهارسو به بنایی گفته می‌شود که بر سر چهارراه‌ها یا چهارجهت ساخته شده و گنبدی بر آن زده‌اند. بسیاری از چهارسوهاى اصفهان در راسته بازارهای اطراف میدان نقش جهان و برخی نیز در نقاط دیگر بعضاً در مسیر بازارهای دیگر قرار گرفته‌اند. گاه به سبب قرار داشتن بازار در چهارسمت این بنا از آن با نام «چهارسوق» نیز یاد شده است»

۷ در میان این نمونه‌ها، از چهارسوی آجری که کالبد ساده‌ای دارد و در مرتبه یکسانی با دیگر نمونه‌های مهم چهارسو ندارد صرف نظر کرده‌ایم. در نمونه‌های باقی مانده چهارسوی قیصریه، چهارسوی کرپاش فروش‌ها و چهارسوی شاه و چهارسوی مقصود متعلق به دوره شاه عباس هستند، چهارسوی ساروتقی متعلق به دوره شاه عباس دوم است و چهارسوی علی‌قلی آقا نیز متعلق به دوره شاه سلطان حسین است. چهارسوی نقاشی نیز با توجه به مجموعه‌ای از شواهد متعلق به دوره شاه عباس است. در سفرنامه شاردن در محله خواجه از چهارسویی به نام «چهارسوی اسفندیاریک» یاد شده است (شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۵۴۴). اسفندیار بیگ در جنب بازار چهارسوی نقاشی مدرسه‌ای بنا نهاده که به همراه کوچه محل آن، به نام اسفندیار بیگ خوانده می‌شود. (مصلح الدین مهدوی، اصفهان: دارالعلم شرقی، ص ۲۸۲). به نظر می‌رسد منظور شاردن از چهارسوی اسفندیار بیگ همان چهارسوی نقاشی بوده است. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی نیز به قطعیت این دوچهارسو را یکی دانسته است. (ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ص ۴۰۳). افندیار بیگ سردار شاه عباس کبیر بوده که در سال ۱۰۳۳ ق فوت کرده است. (شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۵۶۱. شاملو، قصص الخاقانی، ج ۱، ص ۲۰۴). بنابراین چهارسوی اسفندیار بیگ نیز در دوره شاه عباس اول ساخته شده است.

۸ بازار اطراف چهارسوی نقاشی نیز امروزه وجود ندارد اما در منابع از این چهارسو در میانه بازاری به همین نام یاد شده است. محمد مهدی بن محمدرضا الاصفهانی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ص ۴۹.

در میان بازار قرار دارند و متعلق به دوره صفویه، در زمان شاه عباس اول و پس از آن هستند؛^۷ به جز چهارسوی آجری که شاهد قطعی برای تعیین تاریخش نداریم و چهارسوی امامزاده اسماعیل که تاریخش مورد پرسش پژوهشگران است. بازار اطراف این چهارسو نیز امروزه وجود ندارد و نمی‌توان به قطعیت از وجود آن سخن گفت.^۸

نمونه‌های باقی مانده چهارسوها یا آن‌هایی که در متون توصیف شده‌اند، دارای شباهت‌های و تفاوت‌هایی از نظر کالبدی و عملکرد هستند. دسته‌ای از آن‌ها فضایی گشاده و عموماً عرض و ارتفاعی بیش از گذرها یا راسته بازارهای مجاور دارند. مانند چهارسوی قیصریه که



تصویر ۵. نمایی از گنبد چهارسوی امامزاده اسماعیل از داخل صحن مجموعه. عکس از ماکسیم سیرو . مأخذ:

Siroux, " La mosquée Sha'ya et l'Imam-zadeh Ismaël à Ispahan", p. 24.

۹ البته با وجود شباهت در هندسهٔ پلان چهارسوها، عامل ارتفاع کیفیت‌های فضایی متنوعی را در آنها ایجاد می‌کند. مثلاً چهارسوی قیصریه در دوطبقه ساخته شده و نسبت ارتفاع به مساحت آن بیشتر است. چهارسوی علی‌قلی آقا یک طبقه است و با مساحت زیادی که دارد ارتفاع آن چندان چشمگیر نیست. در چهارسوی نقاشی ارتفاع و مساحت به هم نزدیک‌اند و فضای آن نه چندان مرتفع به نظر می‌رسد و نه چندان مسطح.

فضای آن هم وسیع است و هم به طرز چشمگیری مرتفع، چهارسوی کرباس فروش‌ها، چهارسوی نقاشی و چهارسوی علی‌قلی آقا. پلان این چهارسوها مرکزگرا و به شکل هشت‌ضلعی است، بسته به ابعاد چهارسوها نیز گاه حجره‌هایی در اضلاع یا گوشه‌های آن قرار دارد.^۹ این خاصیت

گشادگی و مرکزگرایی فضای مکثی در محور حرکتی بازار ایجاد می‌کند و هنگام عبور از راستهٔ بازار رهگذر را به توقف تشویق می‌کند. مکث افراد در چهارسو بستری برای رویدادهای دیگر می‌شود. مکث در چهارسو گاهی پیش‌زمینهٔ ورود به بنایی دیگر است و چهارسو به مثابه پیش‌فضای

ورودی عمل می‌کند. مانند چهارسوی شاه در بازار میدان نقش جهان که سردر مدرسه ملاعبدالله در آن است، چهارسوی قیصریه که ورود به کاروانسرای شاه از آن میسر می‌شود و چهارسوی مقصود در جنوب شرقی میدان که سردر کاروانسرای مقصود بیک در آن قرار دارد.^{۱۰} در کنار نمونه‌های پرکار و باشکوه، برخی از چهارسوها فضای ساده‌تر و کوچک‌تری دارند و فقط محل تقاطع راسته‌های بازار را با سقف گنبدی بلندتری برجسته کرده‌اند؛ مانند چهارسوی آجری و چهارسوی فریدون در محله خواجهی اصفهان.^{۱۱} البته با وجود سادگی کالبد این چهارسوها و ابعاد کمترشان، فضای آن‌ها هم‌چنان محلی برای مکس عابری است و احتمال وقوع رویدادهای مختلف در آن‌ها وجود دارد. از دو چهارسوی مزبور کالبد چهارسوی آجری امروز باقی مانده است و آن نیز مانند دیگر نمونه‌های باقی‌مانده، پلان هشت ضلعی دارد.

در میان این نمونه‌ها، یکی از چهارسوها

پلان متفاوتی دارد. چهارسوی مجموعه امامزاده اسماعیل، که سردر مجموعه در آن قرار دارد و به مثابه پیش‌فضای ورودی آن عمل می‌کند، با ابعاد سیزده متر، فضای دوطبقه و گنبد رفیع آن، به همراه گنبد امامزاده اولین بخشی از مجموعه است که از دور به چشم می‌آید، پلانی مربع شکل دارد و کیفیت فضای درون آن قدری متفاوت است. تفاوت کالبدی با سایر نمونه‌های دوره صفویه، تعلق این چهارسو به دوره صفویه را با تردید برخی پژوهشگران مواجه کرده است. از طرفی به علت تغییرات مجموعه در سده‌های متوالی و کمبود شواهد، تاریخ ساخت چهارسو به یکی از پرسش‌های اصلی درباره مجموعه نیز تبدیل شده است. در ادامه مقاله به آراء دانشوران درباره این موضوع می‌پردازیم و با مجموعه‌ای از استدلال‌ها و توجه به سیاق، تاریخ احتمالی ساخت چهارسوی امامزاده اسماعیل را مشخص می‌کنیم.

۱۰ گاه خاصیت فضایی

چهارسوها و توقف‌عابری در آن‌ها رخدادهای اجتماعی دیگری را نیز به دنبال دارد. در نمونه‌های متنی شواهدی از رویدادهای مختلفی در چهارسو آمده که البته محدود به دوره صفویه و شهر اصفهان نیستند. از جمله این رویدادها مجازات افراد در ملاء عام است که گاه در چهارسوها اجرا می‌شده و در منابع مختلف به آن اشاره شده است. این شواهد هم مربوط به دوره صفویه، هم پیش از آن در سده نهم و هم پس از آن در دوره افشاریه و هم سده سیزدهم قمری است. (جملی کاری، سفرنامه کاری، ص ۱۳۸. معین الدین محمد اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینه الیهرات، ص ۵۰۱. رستم الحکماء، رستم التواریخ، ص ۲۱۱. آقا احمد کرمانشاهی، مرآت احوال جهان‌نما، ص ۸۳۶) رویدادهای دیگر از جمله بزم و طرب و تفرج در چهارسو نیز در منابع آمده است. (رستم الحکماء، رستم التواریخ، ص ۴۵۷) این شاهد به طور خاص به چهارسوی قیصریه اصفهان اشاره دارد. پیش از دوره صفویه در سده ششم در شهر ری نیز خبری از قصه‌خوانی در چهارسو آمده است. (عبدالجلیل قزوینی راضی، نقض، ص ۶۵) چنانکه از این شواهد بر می‌آید فضای برخی چهارسوها در طول قرون متوالی بستری برای رخدادهای اجتماعی مختلف و به نوعی یک فضای عمومی شهری بوده است. چنانکه در برخی منابع در ذکر رویدادهایی در ملاء عام به نام چهارسو به عنوان مکان آن‌ها اشاره شده است.

۱۱ محمد مهدی بن محمدرضا

الاصفهانی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ص ۵۳: «دیگر چهارسوی فریدون و چهارسوی آجری که در میان محله خواجهی اصفهان واقع‌اند و طاق و رواق عالی ندارند...».



تصویر ۶ گنبدخانه مسجد علی، عکس از مهدی گلچین عارفی، ۱۳۹۶/۱/۱۱

چهارسوی امامزاده اسماعیل اصفهان

کرده‌اند،^{۱۲} اما شاهد یا استدلالی برای اثبات ادعای خود نیاورده‌اند. در این میان جواد مجدزادهٔ صهبا که مدتی سرپرستی مرمت مجموعهٔ امامزاده اسماعیل را بر عهده داشت شاهدهی برای این تاریخ گذاری آورده است؛ تزئینات بالای منطقه انتقال گنبد که به عقیدهٔ او مشابه تزئینات سدهٔ نهم است.^{۱۳}

مجدزادهٔ صهبا در نوشتن پژوهشی دربارهٔ مجموعه نیز مشارکت داشته که ماکسیم سیرو^{۱۴} محقق فرانسوی آن را در قالب مقاله‌ای در سال ۱۹۵۴ منتشر کرد. سیرو

مجموعهٔ امامزاده از سده‌های آغازین اسلام تا پایان دورهٔ صفویه، تغییرات زیادی کرده و بخش‌های مختلفی به آن اضافه شده است، از جمله در سده‌های هفتم تا نهم هجری و دورهٔ صفویه که شواهد کالبدی و کتیبه‌هایی از آن‌ها در بنا موجود است. اما هیچ کتیبه‌ای در بنا به ساخت چهارسو اشاره نمی‌کند. با توجه به کالبد متفاوت چهارسوی امامزاده، برخی دانشوران آن را به دورهٔ ترکمانان منسوب

۱۲ کامبیز حاجی‌قاسمی،

گنجنامه: امامزاده‌ها و مقابر، ج ۱، ص ۸۳. لطف الله هنرفر، گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان، ص ۵۳۸.

13 Siroux. "La mosquée Sha'ya et l'Imam-zadeh Ismaël à Ispahan", p. 26.

14Maxime Siroux



تصویر ۷. چهارسوی مجموعه، عکس از مهدی گلچین عارفی ۱۳۹۶/۱/۱۱

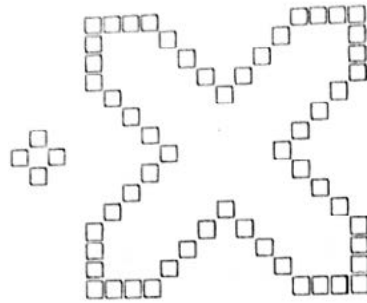
تنها پژوهشگری است که با آوردن شاهد و استدلال در این مقاله، فرضیه متفاوتی درباره تاریخ چهارسو مطرح کرده و تاریخ آن را به دوره شاه اسماعیل اول نسبت داده است.^{۱۵}

سیرو با مقایسه گنبد چهارسو با گنبد مسجد علی و شباهت ساختمان آنها مخصوصاً در منطقه انتقال، ادعا کرده که گنبد چهارسو در فاصله زمانی اندکی از مسجد علی و شاید حتی توسط همان استادکار ساخته شده است، هم‌چنین با توجه به نزدیک بودن این زمان به دوره تیموری استفاده از تزیینات این دوره دور از انتظار نیست و تاریخ‌گذاری دیگر دانشوران در سده نهم هجری را نیز توجیه می‌کند.^{۱۶}

مقایسه گنبدخانه مسجد علی با چهارسوی مجموعه استدلالی هوشمندانه است که برآمده از دانش سیرو و شناخت

15 Siroux. "La mosquée Sha'ya et l'Imam-zadeh Ismaël à Ispahan", p. 26.

16 Ibid.



تصویر ۹. یکی از الگوهای بناهای غیر مذهبی دوره صفویه مشابه با الگوی تزئین چهارسو. مأخذ: Gaube and Wirth, *Der Bazar von Isfahan*, p. 108



تصویر ۸. بزرگ‌نمایی تزئینات گنبد چهارسو

17 Babaei, "Building on the past: the shaping of safavide architecture", p. 36-35. Hillenbrand, "Safavide Architecture", p. 764.

18 Hillenbrand, "Safavide Architecture", p. 760. Babaei, "Persia: The safavids 1722-1501", p. 148. Babaei, "Building on the past: the shaping of safavide architecture", p. 35.

او از نمونه بناهای تاریخی مخصوصاً در اصفهان است. مسجد علی یکی از نماینده‌های اصلی معماری سده دهم هجری است.^{۱۷} در اوضاع سیاسی آشفته سلطنت شاه اسماعیل اول فضای معماری ایران تنوع و نوآوری را تجربه نکرد^{۱۸} و همان معماری متأخر تیموری ادامه یافت. سیستم انتقال از مربع به دایره نیز یکی از همین نمونه‌هاست. گنبدخانه وسیع مسجد علی نقطه‌ای مهم بین روش‌های طاق زنی سده نهم تا یازدهم هجری را مشخص می‌کند. ساخت این گنبدخانه با استفاده از چهار فیلپوش (پاندانتیو) بزرگ برای انتقال از مربع به دایره پای گنبد، پیوند مهمی میان

مسجد کبود تبریز و شیخ لطف‌الله است.^{۱۹} بازشوهای طاقدار متعدد در دو طبقه دورتادور گنبدخانه، خبر از اصل و نسب مسجد علی دارد که به مسجد کبود تبریز اشاره می‌کند. هرچند داخل مسجد علی بر خلاف مسجد کبود، گچ‌کاری سفید با خطوط قرمز است که روشی از تزیینات صفویه است. گنبدخانهٔ چهارسوی امامزاده اسماعیل نیز علاوه بر شباهت با مسجد علی در ساختمان و منطقه انتقال، همان بازشوهای طاقدار متعدد در دو طبقه دور گنبدخانه را دارد. این شباهت به مسجد علی و اهمیت این مسجد به عنوان معماری اوایل دورهٔ صفویه که هم‌چنان وامدار معماری تیموری است باعث شده تا برخی تاریخ چهارسو را به دورهٔ تیموری نسبت بدهند. تزیینات نوار زیر گنبد نیز از نظر صهبا را دال بر تیموری بودن چهارسو است، اما این سبک و طرح تزیینات اتفاقاً در دورهٔ صفوی در بناهای غیر مذهبی بسیار تکرار شده و هاینس گابوه^{۲۰} در پژوهشی که روی بازار اصفهان و

بناهای آن انجام داده به این طرح تزیین چهارسوها نیز به طور خاص اشاره کرده است.^{۲۱} در چهارسوهای علی قلی آقا و نقاشی نیز این سبک تزیینات وجود دارد. بنابراین شباهت زیاد گنبد چهارسو به گنبد مسجد علی و تزیینات آن که در سایر بناهای صفوی دیده شده، می‌تواند یکی از شواهد ساخت چهارسو در دورهٔ شاه اسماعیل اول باشد که در کنار بقیهٔ شواهد به نتیجه‌گیری مطمئن‌تری می‌انجامد. علاوه بر شواهد کالبدی، با رجوع به سیاق مجموعه نیز می‌توان شواهدی در راستای فرضیهٔ سیرو پیدا کرد. این شواهد مربوط به ساخت‌وسازهای شهری شاه اسماعیل اول است. در دورهٔ شاه اسماعیل اول با اینکه پایتخت شهر تبریز بوده و آثار معماری حکومتی ساخته شده اندک است،^{۲۲} معدود ساخت‌وسازهای شهری دیگری در قلمروی صفویان انجام شده است. از جمله ساخت چهارسویی در جنوب غرب مسجد جامع ساوه.^{۲۳} مهم‌ترین نمونهٔ ساخت‌وساز و مداخله در بافت شهری

19 Uberta & Hamani, "The Study on the Development of Ornamentation in the Architecture of Safavid Dynasty", p. 467. Babaei, "Building on the past: the shaping of safavide architecture", p. 36-35. Hillenbrand, "Safavide Architecture", p. 764, 760.

بلر و بلوم، هنر و معماری اسلامی، ج ۲، ص ۴۷۵.

20 Heinz Gaube

21 Gaube and Wirth, Der Bazar von Isfahan, p. 108, 105.

22 . Babaei, "Persia: The safavids 1722-1501", p 148.

23 . Hillenbrand, "Safavide Architecture", p. 765.

نیز در اصفهان انجام شده است: ساخت مسجد علی و هارون ولایت در حاشیه میدان کهنه.^{۲۴} با اندکی جست و جو درباره بانی این بناها تاریخ‌گذاری سیرو باز هم ممکن تر می‌شود.

با توجه به شهری بودن بنای چهارسو، احتمال دخالت مقامات درباری در ساخت آن وجود دارد. از طرفی بانی مسجد علی، میرزا شاه حسین اصفهانی، نایب و وزیر حاکم اصفهان بود. میرزا شاه حسین معمار و از ابتدا به شغل بنایی مشغول بود. اما بعدها نایب و پیشکار امیر دورمش خان شاملو در اصفهان شد. دورمیش خان در ۹۰۹ق پس از آنکه به حکومت اصفهان منصوب شد، اقامت در دربار را ترجیح داد و میرزا شاه حسین را به عنوان وزیر و نایب خود در اصفهان گماشت.^{۲۵} میرزا شاه حسین در سال ۹۱۸ق بنای هارون ولایت را مرمت کرد و سردری در بلافاصل میدان کهنه برای آن ساخت و به دنبال آن درست در مقابل بقعه نیز مسجد عمر تمیمی را در سال ۹۲۹ق از نو ساخت و نام آن را

به مسجد علی تغییر داد.^{۲۶} بنای هارون ولایت در مجاورت میدان کهنه است، که یکی از عناصر مهم شهر اصفهان و شاید از مهم‌ترین آن‌ها پیش از دوره شاه عباس و ساخت میدان جدید باشد. با توجه به اینکه چهارسوی مجموعه یک بنای شهری است و ساختمان آن عینا مشابه گنبدخانه مسجد علی است و با توجه به سازنده مسجد علی که معمار و نایب حاکم اصفهان بوده و در بافت شهری مداخله‌های مهمی داشته است، بسیار محتمل است که این چهارسو نیز به همت همان شخص یعنی میرزا شاه حسین ساخته شده باشد.

از طرفی سیرو به این تاریخ‌گذاری و حدس بانی اکتفا نکرده و شاه اسماعیل را نیز در ساخت چهارسو دخیل دانسته است. او در بحث درباره چهارسو آورده است: «شاه اسماعیل که می‌خواسته مقبره هم‌نام خود [امامزاده اسماعیل] را گرامی بداند دستور یک کار باشکوه را داده است.»^{۲۷} این در حالی است که در سخن از ساخت و مرمت سایر بخش‌های مجموعه

24 . Babaei, "Building on the past: the shaping of safavide architecture", p. 31.

۲۵ . راجر سیوری، تحقیقاتی در تاریخ عصر صفوی، ص ۱۱۹. رحم علی خان ایمان، منتخب اللطائف، ص ۳۶۱. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۸۹. روملو، احسن التواریخ، ج ۲، ص ۱۱. به همین سبب میرزا شاه حسین در متن کتیبه هارون ولایت، در برابر دورمش خان از خود که کوچکی و فروتنی نام برده است: «به اقبال خان دورمش کامکار، بماند از حسین این بنا یادگار». شاید چنین تصور شود که حسین سازنده بنا و دورمش خان شاملو بانی آن است؛ اما این گونه نیست. این بنا را میرزا شاه حسین به طالع و اقبال ایام حکومت دورمش خان ساخته است نه به فرمان و دستور او؛ چرا که اگر چنین بود در متن کتیبه به جای واژه «اقبال» از واژه فرمان یا دستور استفاده می‌شد. بنابراین میرزا شاه حسین بانی و سازنده بخش صفوی بنای هارون ولایت بوده است. پورعمادی بنای هارون ولایت اصفهان: چستی بنا و پیوندهای دینی آن، ص ۷۳.

۲۶ . پورعمادی، بنای هارون ولایت: چستی بنا و پیوندهای دینی آن، ص ۱۴۶. این تغییر نام در کتیبه ورودی مسجد نیز قابل مشاهده است.

27 . Siroux. "La mosquée Sha'ya et l'Imam-zadeh Ismaël à Isphahan", p. 27.

امامزاده اسماعیل سیرو حرفی از دخالت شخص پادشاه به میان نیاورده است. این مسئله نشان می‌دهد که سیرو به خوبی آگاه بوده که ساخت یک بنا در زمان یک پادشاه و ذکر نام شاه در کتیبهٔ بنا، لزوماً دال بر دخالت شخص پادشاه در ساخت و ساز نبوده است و دربارهٔ چهارسو آگاهانه از دخالت شاه اسماعیل در ساخت چهارسو سخن گفته است.^{۲۸} به طور کلی با توجه به شهری بودن بنای چهارسو، دخالت پادشاه در ساخت آن محتمل است، اما شاهد قوی‌تری که این فرضیه را تقویت می‌کند، رابطهٔ بانی احتمالی چهارسو، میرزا شاه حسین، با شاه اسماعیل است. میرزا شاه حسین اصفهانی، در سال ۹۲۰ق، به مقام وکیل السلطنه و اعتمادالدوله دست یافت و در آن زمان اقتدار دنیوی و روحانی شاه به او سپرده شده بود. او مونس و همدم شاه بود و نفوذ قابل توجهی بر او داشت.^{۲۹} در یک وقایعنامهٔ دورهٔ صفویه دربارهٔ او آمده است: « همهٔ امرا و حامیان دولت و همهٔ وزرا و اشراف دربار موظف بودند از

وی اطاعت کنند و یوغ اطاعت از وی را بر گردن نهاده بدون اطلاع و نظر وی در هیچ کار مهم یا جزئی اقدام نکنند».^{۳۰} با توجه به مجموعهٔ شواهد، بنا به شباهت‌های کالبدی مسجد علی و گنبد چهارسو، معمار و بنا بودن بانی مسجد علی، میرزا شاه حسین اصفهانی و ساخت‌وسازهای شهری او، بانی چهارسو نیز احتمالاً همو بوده باشد. به این ترتیب با توجه به نزدیکی رابطهٔ او با شاه اسماعیل و قدرتی که در اصفهان داشته، می‌توان دخالت شاه اسماعیل را نیز در ساخت چهارسو محتمل دانست. نکتهٔ مهم دیگری که تاریخ‌گذاری دورهٔ شاه اسماعیل را تقویت می‌کند، قتل میرزا شاه حسین در سال ۹۲۹ق، یکسال پیش از مرگ شاه اسماعیل است.^{۳۱} در رابطه با تاریخ‌گذاری چهارسو در دورهٔ شاه اسماعیل، با تکیه بر شباهت آن به مسجد علی، ممکن است این اشکال مطرح شود که با توجه به ساخت مسجد علی یکسال پیش از مرگ شاه اسماعیل، ممکن است چهارسو

۲۸ . خسروی، مجموعهٔ امامزاده اسماعیل اصفهان: مرور انتقادی پژوهش ماکسیم سیرو، ص ۱۹۷.

۲۹ . راجر سیوری، تحقیقاتی در تاریخ عصر صفوی، ص ۱۱۸. با رجوع به پژوهش‌های عصر صفوی، درمی‌یابیم که در این دوره وزرای ولایات می‌توانستند به مقام وزیر مرکزی نایل گردند. میرزا شاه حسین اصفهانی نخستین مورد از این مقوله است. او که وزیر دورمیش‌خان شاملو بود پس از جنگ چالدران در سال ۹۲۰ به مقام وکالت و وزارت گماشته شد. همان، ص ۱۶۱.

۳۰ . همو، ایران عصر صفوی، ص ۴۶.

۳۱ . حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، ص ۲۳۳.

با فاصلهٔ زمانی اندکی در سال‌های اولیهٔ سلطنت شاه طهماسب ساخته شده باشد. اما با توجه به استدلال‌هایی که مطرح شد و احتمال زیاد ساخت چهارسو به همت میرزا شاه حسین اصفهانی، با توجه به مرگ میرزا شاه حسین یک سال پیش از پایان سلطنت شاه اسماعیل، فرضیهٔ ساخت چهارسو در همان دوره محتمل‌تر از دورهٔ شاه طهماسب است.^{۳۲}

بنابراین به رغم تفاوت کالبدی چهارسوی امامزاده اسماعیل با سایر نمونه‌های چهارسوهای صفوی در اصفهان، تاریخ‌گذاری این چهارسو در دورهٔ شاه اسماعیل اول پذیرفتنی است. استدلال ماکسیم سیرو، مقایسهٔ کالبد چهارسو با مسجد علی، نمونهٔ مهم دورهٔ شاه اسماعیل که از قضا در اصفهان و در فاصلهٔ اندکی از امامزاده ساخته شده، در کنار دیگر قرائن سیاقی از جمله سازندهٔ مسجد علی و دخالت‌های شهری او و زمان وفاتش، در کنار یکدیگر مجموعه‌ای از استدلال‌های مرتبط را تشکیل می‌دهند

که فرضیهٔ تاریخ‌گذاری گذاری چهارسوی امامزاده اسماعیل در دورهٔ شاه اسماعیل اول را تقویت می‌کند. تمام نمونه‌های باقی ماندهٔ چهارسوها که پیش‌تر آوردیم، متعلق به دورهٔ شاه عباس و پس از آن هستند، اما تفاوت کالبدی چهارسوی امامزاده با این نمونه‌ها، لزوماً دال بر تعلق نداشتن آن به دورهٔ صفویه نیست؛ بلکه احتمالاً مطابق ادعای سیرو، متعلق به پیش از دورهٔ شاه عباس و ساخت چهارسوهای متعدد در شهر است و تفاوت آن با نمونه‌های بعدی به این علت است. این مسئله هم‌چنین حاکی از تنوع نمونه‌های چهارسو در اصفهان دوره‌های مختلف پادشاهی صفویان است. چهارسوی امامزاده اسماعیل احتمالاً یکی از قدیمی‌ترین نمونه‌های چهارسوهای اصفهان صفوی و در کنار مسجد علی و بنای هارون ولایت، از مداخلات اولیهٔ شهری در اصفهان این دوره باشد. این مداخلات شهری در حالی رخ داده‌اند که پایتخت شاه اسماعیل شهر تبریز بوده و آثار حکومتی ساخته شده در زمان او به

۳۲ . برای بحث مفصل‌تر دربارهٔ تاریخ و روایت ساخت این چهارسو نک: پریسا خسروی، مجموعهٔ امامزاده اسماعیل اصفهان: مرور انتقادی پژوهش ماکسیم سیرو، ص ۱۸۳-۲۰۹.

طور کلی اندک است. از این رو پژوهش در باب این مداخلات و مجموعه علل و شرایطی که به آن‌ها منجر شده اهمیت زیادی می‌یابد. یکی از فرضیه‌های محتمل در باب علت ساخت‌وسازهای شهری در اصفهان به رغم چنین مسائلی، می‌تواند مقام والای بانی این مداخلات، میرزا شاه حسین اصفهانی، رابطه نزدیک او با پادشاه و اختیاراتش و حکمرانی او در اصفهان باشد. با وجود چنین مباحثی و وجود نمونه‌های مهمی از بناهای شهری، بررسی تاریخی و جست‌وجو در سیاق این بناها، به شناخت بیشتر مسائل تاریخی و معماری در اصفهان پیش از شاه عباس اول کمک می‌کند.

منابع

- الاصفهانی، محمد مهدی بن محمد رضا. نصف جهان فی تعریف الاصفهان. تصحیح دکتر منوچهر ستوده. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- اسفزاری، محمد معین. روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات. بی‌جا: بی‌نا.
- بلر، شیلا و جانانان بلوم. هنر و معماری اسلامی ۲، ترجمه یعقوب آژند. تهران: سمت، ۱۳۸۹.
- پورعمادی، سمانه. بنای هارون ولایت اصفهان: چیستی و پیوندهای دینی آن. پایان‌نامه کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران. استاد راهنما: نیلوفر رضوی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده معماری و شهرسازی، اسفند ۱۳۹۷.
- حاجی‌قاسمی، کامبیز. گنجنامه: امامزاده‌ها و مقابر. تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۵.
- جملی‌کاری، جووانی فرانچسکو. سفرنامه کاری. ترجمه عبدالعلی کارنگ و عباس نخجوانی. تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳۴۸.
- جنابدی، میرزا بیگ بن حسن. روضة الصفویه. بی‌جا، بی‌نا.
- خسروی، پریسا. مجموعه امامزاده اسماعیل اصفهان: مرور انتقادی پژوهش ماکسیم سیرو. پایان‌نامه کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران. استاد راهنما: دکتر زهره تفضلی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده معماری و شهرسازی، شهریور ۱۳۹۹.
- رحم‌علی‌خان، ایمان. منتخب اللطایف. تصحیح مهدی علیزاده و حسین علیزاده. تهران: طهوری، ۱۳۸۶.
- رستم الحکماء، محمد هاشم. رستم التواریخ.

- Gaube, Heinz and Eugen Wirth. *Der Bazar von Isfahan*. Wiesbaden: Dr Ludwig Reichert Verlag, 1978.
- Hillenbrand, Robert. "Safavid Architecture", in *The Cambridge History of Iran*, ed. P. Jackson (Cambridge, 1986), pp. 842-759.
- Siroux, Maxime. "La mosquée Sha'ya et l'Imam-zadeh Ismaël à Ispahan in *Annales Islamologiques*, 1954, pp.51-1.
- Utaberta, N & H Hamamni. "The Study on the Development of Ornamentation in the Architecture of Safavid Dynasty" in *World Academy of Science, Engineering and Technology International Journal of Civil, Environmental, Structural, Construction and Architectural Engineering*, no 7 (2012)), pp. 470-465.
- تصحیح میترا مهرآبادی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۲.
- رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم. آثار ملی اصفهان. تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲.
- روملو، حسن بیگ. احسن التواریخ. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات بابک، ۱۳۵۷.
- سیوری، راجر. ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیز. تهران: مرکز، ۱۳۶۶.
- سیوری، راجر. تحقیقاتی در تاریخ عصر صفوی. ترجمه عباسقلی غفاری فرد و محمدباقر آرام. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- شاردن، ژان. سفرنامه شاردن. ترجمه حسین عربضی. ۵ج. انتشارات نگاه، تهران: ۱۳۶۲.
- شاملو، ولی قلی بن داودقلی. قصص الخاقانی. ۲ج. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۴.
- کرمانشاهی، آقا احمد. مرآت احوال جهان نما. قم: انصاریان، ۱۳۷۳.
- مهدوی، مصلح الدین. اصفهان؛ دارالعلم شرق. تصحیح محمدرضا نیلفروشان. اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری، ۱۳۸۱.
- هنرفر، لطف الله. گنجینه آثار تاریخی اصفهان. تهران: مهر ۱۳۵۰
- Babaei, Susan. "Building on the Past: The Shaping of Safavid Architecture, 76-1501" In J. Thompson and S. Canby, eds., *Hunt for Paradise: Court Arts of Iran, 76-1501*, New York: Asia Society Museum. pp. 47-27.
- Babaie, Sussan. "Persia: The safavids 1722-1501" in Jim Masselos, eds, *The great empires of asia*, London:



دانشگاه شهید بهشتی، کارگاه آسمانه، اسفند ۱۳۹۶

داستان

خاطره اصفهان | سمانه محسنی

این اهتمام مستور | مریم عمارلو

خاطره اصفهان

سمازه محسنی حسین آبادی

۱. یک زبان خواهد ز افواه ملک /
تا بگوید وصف آن رشک فلک

- حمید!

+ قربونی چشا عسلید!

برای هم دست تکان دادند، حمید خندید و به راهش در خیابان ادامه داد و دوستش هم از عرض خیابان، همان جایی که به چهارباغ بالا می‌رسید، رد شد و راهش را به طرف دروازه شیراز ادامه داد. لبخند زدم و از بین ماشین‌هایی که کنار چهارباغ دوبله پارک کرده بودند گذشتم، از خیابان رد شدم و در پیاده‌راه وسط به سمت هتل پل راه افتادم.

پاییز که می‌شود همان نارون‌هایی

که در بهار چمن باغچه‌ها از اشرفی‌های سفید و طلایی‌شان پر می‌شود و برگ‌های جوان سبز خوش‌رنگی دارند رنگ عوض می‌کنند و برگ‌هایشان در آفتاب و باد ملایم پاییزی مدام تکان می‌خورد، انگار روی هر درخت جماعت شاد و شلوغی از آدم‌های کوچک زرد و نارنجی‌پوش در هم می‌لولند و همه‌همه می‌کنند. جا به جا روی نیمکت‌های چهارباغ آدم‌های مختلفی نشسته‌اند، دو دختر شانزده هفده‌ساله بلوند پچ‌پچ می‌کنند و گاهی می‌زنند زیر خنده؛ زنی چادری روی نیمکت روبه‌روی اداره بیمه نشسته است، دفترچه در دست زل زده به ازدحام آدم‌های جلوی در بیمه، پسر

پنج‌شش‌ساله‌اش با لپ باد کرده و قیافهٔ مبهوت و غم‌زدهٔ کسی که قرار است به جای دندانپزشکی به مسلخ برود کنارش است، مادر با دست دیگر مچ پسرک را محکم گرفته است. موتورسواری از روبه‌رو می‌آید، مسیرم را عوض می‌کنم و می‌روم سمت چپ، در بزرگ کارخانه نیمه‌باز است و زمین بایر پشتش پیداست. دوربرگردان نزدیک چهارراه نظر را رد می‌کنم و چشمم از گل‌فروشی می‌افتد به بستنی‌فروشی‌ای که تازه باز شده — بستنی غدیر و قادر، تنها شعبهٔ اصفهان — این اسم را روی چراغ بزرگی که شکل بستنی قیفی است و کج چسبیده روی شیشه نوشته‌اند، چراغ شب‌ها به تناوب از بنفش تا صورتی و زرد و سبز تغییر رنگ می‌دهد و خیال فروشنده را راحت می‌کند که همه تنها شعبهٔ غدیر و قادر را خواهند دید.

از چهارراه رد می‌شوم و به نیمکت پیرمردهایی می‌رسم که هر روز اینجا نشسته‌اند، یکی‌شان خیلی لاغر است و عصایش را حایل دست‌های چروکیده و

کک‌مکی‌اش کرده و کفش‌های ورزشی سفید پوشیده، بغل‌دستی‌اش سبیل سفید کارمندی دارد و وسط سرش کمی طاس شده است. یکی دیگر هم روبه‌روی نیمکتشان ایستاده، به چرخ چینی‌اش که نواربندی‌های سبز تیره دارد تکیه داده و کیسه‌های میوه و سبزی خریدش را در خورجینی که روی ترک دوچرخه انداخته جا داده است. پرحرف‌تر است و از هر دو قبلی کم‌سن‌تر، کت و شلوار رنگ و رو رفتهٔ طوسی پوشیده و با خنده چیزی تعریف می‌کند. پا تند می‌کنم، دست‌هایم را توی جیب‌هایم فشار می‌دهم و از کنارشان رد می‌شوم. اینجا چهارباغ بالا را دوست ندارم؛ ساختمان بزرگ بورس سمت راست است و بعد از آن هم زمین پارکینگی که سر خیابان هفت‌دست در حال ساخت است. مغازه‌های سمت چپ هم پارچه‌فروشی‌های بزرگی است که سرشان شلوغ نیست. نیمکت‌های اینجا کمتر آفتاب‌گیر است و خلوت. به دور برگردان بعدی رسیدم. از اینجا به بعد سر و صدای جماعت زرد و

نارنجی پوش خاموش می شود، درخت‌ها را قطع کرده‌اند و وسط خیابان را برای کارگاه مترو با ورق‌های نقره‌ای رنگ حصار کشیده‌اند، سمت چپ خیابان هم در جای کارخانه دیگری مجتمع تجاری عریض و طولیلی در حال ساخت است. راهم را به راست کج می‌کنم، از خیابان رد می‌شوم و از پیاده‌روی سمت راست خیابان و از کنار دیوار کارخانه دیگری که سرتاپایش را رنگ کرمی پاشیده‌اند راهم را به طرف هتل پل ادامه می‌دهم.

قبلاً در سمت غرب سه‌راهی‌ای که از رسیدن چهارباغ بالا به خیابان کنار رودخانه درست شده است ردیفی از مغازه‌های کوچک خوراکی فروشی بود. الان که آن مغازه‌ها را برای طرح پیاده‌راه کردن این کناره خراب کرده‌اند و به حال خود رها شده، شلوغی این سمت از هتل پل بیش از همه برای بستنی و فالوده فروشی‌ای است که کمی بالاتر و در مجتمع کوثر است. آدم‌هایی که سفارششان را گرفته‌اند لبه گلدان‌های بزرگی که در پیاده‌روست

نشسته‌اند و گپ می‌زنند، گاهی هم صدای بهانه‌گیری بچه‌ای یا مواخذه مادری از بی‌ملاحظگی بچه‌ها بلند می‌شود.

پیاده‌رویی که من از آن رد می‌شوم خلوت‌تر است، قبل از رسیدن به هتل سوییت یکی دو مغازه آبمیوه و بستنی‌فروشی هست که لابد فروشنده‌هایشان با حسرت به شلوغی مغازه رقیب باسابقه‌شان آن طرف خیابان نگاه می‌کنند. صدای سوت می‌آید، سرم را بلند می‌کنم و کسی را نمی‌بینم، باز هم صدا می‌آید: دو سوت کوتاه پشت سر هم، از آنها که انگار منتظر جواب یا توجهی هستند. باز هم اطراف را نگاه می‌کنم و کسی را نمی‌بینم، شانه بالا می‌اندازم و به راهم ادامه می‌دهم، کسی از بالا صدا می‌زند: این بالا! بالا را نگاه می‌کنم، دو پسر بچه در بالکن یکی از اتاق‌های هتل ایستاده‌اند با چشم‌های براق.

پارک را نگاه می‌کنم و دنبال ماموران گشت ارشاد می‌گردم که معمولاً کنار پایه‌های اول پل در پارک می‌ایستند، خبری

نیست، با خیال راحت سرم را بالا می‌گیرم و به راهم ادامه می‌دهم. وسط پل را می‌گیرم و می‌روم و می‌رسم به جایی که در کف‌سازی پل تکه‌ای شیشه کار گذاشته‌اند و قرار است زیر آن قسمتی از اصل پل صفوی پیدا باشد که هیچ پیدا نیست. پایم را روی شیشه می‌گذارم، طوری که خط قاب شیشه بیفتد زیر گودی کف کفشم و راهم را ادامه می‌دهم، سنگ‌فرش تمام می‌شود و از جایی که دهانه‌های پل شروع می‌شود کف پل هم آسفالت شده است. به سمت راست نگاه می‌کنم و از میان دهانه‌ها چمن و علف‌هایی را که در بستر خشک رودخانه روییده می‌بینم که هی با جرزها قطع می‌شود، نزدیک پایه‌های پل علف انبوه‌تر است. چوپانی را می‌بینم که انگار دستی او را با گله گوسفندهایش از آسمان آورده و گذاشته وسط رودخانه، گوسفندها خوش خوشک در علف‌ها می‌چرند و دورتر تک و توک آدم‌هایی دارند از وسط رودخانه رد می‌شوند.

چند نفری عکاس ایستاده‌اند، از آنهایی که عکس یادگاری با پل و رودخانه می‌گیرند، کارشان کساد است و دور هم جمع شده‌اند و گپ می‌زنند. پله‌ها را بالا می‌روم و می‌رسم به خیابان، راهم را از کنار میدان انقلاب می‌گیرم و می‌رسم به اول چهارباغ عباسی. از پیاده‌روی سمت راست مسیرم را ادامه می‌دهم، ازدحام آدم‌ها در چهارباغ عباسی بیشتر است و در سر و صدای آنها صدای درخت‌ها به گوش نمی‌رسد. مغازه‌های مختلف کنار پیاده‌رو شلوغ است. کمی بعد از خیابان سیدعلیخان که کارگاه مترو تمام می‌شود می‌روم در پیاده‌راه وسط. آن طرف خیابان چنارهای عباس‌آباد رو به هم خم شده‌اند و از بین برگ‌های پاییزی تنگشان آفتابی منقطع به پیاده‌رو تابیده است. روی نیمکت‌های گرد وسط چهارباغ آدم‌های مختلفی نشسته‌اند. روبه‌روی مدرسه چهارباغ رفتگری با لباس سبز و طوسی تنها روی نیمکتی نشسته و هیچ‌کس هم کنارش نیست. اخم کرده، جارویش را کنارش به نیمکت تکیه داده و آن طرف پل و کنار پیاده‌روی شمالی

دست‌هایش که روی زانو گذاشته آویزانند. در مدرسه باز است اما داخل پیدا نیست. بنر بزرگی در مدخل مدرسه چسبانده‌اند که رویش نوشته پاسخ به سوالات شرعی، یک روحانی جوان هم پشت میزی نشسته و سرگرم صحبت با خانمی است. مدخل بازار هنر شلوغ است و شلوغی کمابیش تا ته بازار ادامه دارد. موتورسواری به سرعت از کنارم رد می‌شود و چیزی می‌گوید که باد حرفش را با خود می‌برد. به مجسمه شیخ بهایی می‌رسم، سمت چپ خیابان شیخ بهایی است و سمت راست سردر جدیدی که در بدنه‌سازی‌های تازه چهارباغ با ترکیب آجر و بتن ساخته‌اند. تیرها و ستون‌های بتنی و بدنه‌های آجری کسالت‌آوری مثل دیواری این سمت از خیابان را گرفته است. سردر در واقع سوراخی است در این بدنه کسل‌کننده با پلی که در ارتفاع یک طبقه‌ای نسبت به خیابان دو قسمت بدنه را به هم وصل کرده است. پشت این پل کاخ هشت بهشت نصفه و نیمه پیدا است. از خیابان رد می‌شوم و می‌روم به سمت هشت بهشت، کاخ را دور می‌زنم و می‌نشینم روی نیمکتی که گوشه محوطه و نرسیده به حوض است. گروهی توریست خارجی بیرون ایستاده‌اند و عکس می‌گیرند، پیرمرد کوتاه‌قد خیلی که کت و شلوار طوسی تیره پوشیده با دستمال گردن بنفش و سیاه دارد با چند نفر از آنها حرف می‌زند. سکه‌هایی را که از توریست‌های دیگر گرفته نشانان می‌دهد و دست‌وپاشکسته توضیح می‌دهد که کلکسیون سکه‌های خارجی جمع می‌کند. بعضی‌ها به او لبخند می‌زنند و می‌گذرند یکی هم دارد در جیب‌هایش دنبال سکه می‌گردد. دو نفر رد می‌شوند و یکی به دیگری می‌گوید: «می‌دونستی اینارا پولشون می‌دند که بیاند آ از این چیزا ایران عکس بیگیرند؟ پولشون می‌دندا!» و دیگری سر تأیید و تعجب تکان می‌دهد و می‌گذرند. به ادامه مکالمه‌شان گوش نمی‌دهم، چشمم به پدر و پسری می‌افتد که از دور می‌آیند و گرم صحبت هستند، پسر ده - دوازده‌ساله به نظر می‌رسد و پدر چهل‌وچندساله، از کنارم

که می‌گذرند صدای پدر را می‌شنوم که به پسر می‌گوید: «می‌دونی رازی اینجا چی‌چیه؟ رازش اینس که هشت‌گوشه‌س. رازش‌اوا، اینس که هشت‌گوشه‌س» پسر که تندتند راه می‌رود تا به پای پدر برسد مدام به پشت سرش و توریست‌های خارجی نگاه می‌کند. نمی‌دانم راز هشت‌بهشت را شنید یا داشت به راز خارجی‌های بور و چشم‌رنگی با لباس‌های رنگارنگ بی‌تناسب فکر می‌کرد.

به سمت خیابان باغ‌گلدسته راه افتادم. از خیابانی که کنار کتابخانه مرکزی است گذشتم تا به خیابان استانداری و کوچه پشت مسجد شاه برسم. برای رسیدن به مسجد شاه باید این کوچه را تا آخر رفت و پیچید سمت چپ، آخر کوچه پارکینگ روبازی است پشت خیابان سعدی و در جنوب غرب مسجد شاه، از کنار پارکینگ که به سمت راست بیچیم می‌شود کوچه بین مسجد شاه و باغ زره‌سازان در جنوب آن را دید. از پشت دیوار کاج‌های بلند باغ زره‌سازان پیداست و سمت چپ هم

داربست‌های مرمت‌گنبد مسجد تا وسط کوچه آمده است. به گنبد نگاه می‌کردم و آفتاب که کم‌کم پایین می‌رفت و فقط روشنی قبل از غروب می‌ماند. طول کوچه را طی کردم و رسیدم به در مدرسه شرقی، گاهی این در باز است و می‌شود از اینجا وارد مسجد و بعد میدان شد. از کنار مدرسه هم گذشتم و از این زاویه هم گنبد را نگاه کردم، دو کلاغ روی نوک گنبد بازی‌بازی می‌کردند. راهم را در کوچه ادامه دادم تا برسم به بازار دور میدان، در پاییز و زمستان این کوچه‌های تنگ خیلی سرد است، دست‌هایم را دوباره در جیب‌ها فرو بردم و راهم را ادامه دادم. از آن قسمت کوتاه بازار که سرد بود و دکان‌هایی که یکی‌یکی چراغ‌های کم‌مصرف پرنورشان را روشن می‌کردند گذشتم و وارد میدان شدم. جلوی عالی‌قاپو صحنه بلندی درست کرده بودند و کسی مداحی می‌کرد و صدایش از همه بلندگوهای اطراف میدان پخش می‌شد. راهم را کج کردم به طرف وسط میدان و نیمکت‌های کنار حوض، فواره‌ها

روشن بود و آب قوس‌های متقاطع پر سر و صدایی را می‌ساخت که پرده‌ای شده بود جلوی مراسم و عالی‌قاپوی ضد نور دم غروب. روی نیمکت نشستم و باد خنک پاییز قطره‌های آب را مثل هزاران سوزن ریز به صورتم می‌زد. عده‌ای دور صحنه مراسم جمع شده بودند و از پشت پرده آب نمی‌شد دقیقاً دیدشان، آدم‌های مختلفی هم در مغازه‌های اطراف میدان سرگرم چانه زدن بر سر خاتم و مینا و قلمکار و دیگر چیزها بودند. میدان خیلی شلوغ نبود، اینجا و آنجا، روی نیمکت‌ها یا روی چمن، آدم‌های مختلف، دوتایی یا چندتایی، با هم بودند و سرگرم کار خودشان. صورتم یخ کرد، از جا بلند شدم و راه افتادم به سمت شیخ لطف‌الله، روی سنگ‌های کوتاه حاشیه چمن میدان رو به مسجد و پشت به عالی‌قاپو نشستم. مداحی تمام شد و نوبت رسید به قرعه‌کشی، همان مداح شروع کرد به خواندن نام کسانی که برنده می‌شدند و با دعوت جمعیت به یاعلی و یا حسین و یا زهرا گفتن انگار که برای گفتن اسم‌ها

زیرلفظی می‌خواست. چند قدم آن طرف‌تر از من پیرمردی با سبیلی خیلی بلند رو به مراسم نشسته بود، چرخ چینی‌اش را هم چند قدم جلوتر به سکوی سنگی تکیه داده بود. پیرمرد با دقت از همانجا که نشسته بود مراسم را دنبال می‌کرد و با هر یاعلی و یا حسین و یا زهرای مداح او هم بلند تکرار می‌کرد. به رفت و آمد آدم‌ها در حاشیه میدان نگاه می‌کردم و نقش و نگار کاشی‌های شیخ لطف‌الله، آفتاب غروب کرد و مراسم تمام شد و بالاخره می‌شد صدای معمول فواره‌ها و همه‌مه ریز آدم‌های میدان را راحت شنید. بلند شدم و خلاف جهتی که آمده بودم از وسط میدان به طرف خیابان سعدی رفتم تا دوباره برسم به استانداری. تا برسم به خیابان سعدی بساط جلوی عالی‌قاپو را برچیده بودند و انگار هیچ خبری نبوده است. از استانداری و همان راهی که آمده بودم به باغ گلدسته برگشتم و این بار راه افتادم به طرف جنوب تا برسم به خیابان آمادگاه و کتابفروشی‌های روبه‌روی هتل عباسی.

آمادگاه از جایی که باغ گلدسته به آن می‌رسد دو تکه می‌شود و هر تکه حال و هوای متفاوتی دارد. سمت چپ پر از ساختمان‌های چند طبقه با راه‌پله‌های تنگ و تاریک است که به مطب انواع و اقسام دکترهای متخصص می‌رسد و پیاده‌رو هم پر از آدم‌های مستاصلی است که از جاهای مختلف شهر و نیز شهرهای اطراف تنها یا همراه مریضشان، پاکت‌های عکس و ام آر آی به دست، در رفت و آمدند. سمت راست، اول سرسره هتل عباسی است و بعد هم خود هتل و بعد مدرسه چهارباغ و روبه‌رویش هم مرکز خرید کتاب و لوازم معماری و نقاشی است. این مرکز خرید محوطه باز تونشسته‌ای نسبت به خیابان دارد با دو طبقه در بالا و یک طبقه زیرزمین، وسط محوطه تاج درخت‌های حیاط پایین پیداست که راسته خرید و فروش کتاب‌ها کمک‌درسی و کنکور است، طبقه همکف بیشتر مغازه‌های لوازم معماری و نقاشی و یکی دو تا صنایع دستی فروشی دارد. مغازه‌های طبقه بالا یکی در

میان کار می‌کنند و متنوع‌ترند. هنرجو در غرب است و خردمند روبه‌رویش؛ معمولاً هم پر از دانشجویهای هنر و معماری. همسایه خردمند کارگاه قلم‌زنی روی نقره است و مغازه سوم لوازم معماری و نقاشی سیناست که به فاصله یک قاب‌فروشی کنار کتابفروشی حسین‌آقا کمند است. کمند وسط مجتمع است و تراس عریض طبقه بالا اینجا به شکل یک نیم هشت‌ضلعی بیرون زده و عریض‌تر هم شده است. جایی برای حسین‌آقا که میز مجله‌ها را بگذارد، با دو صندلی برای خودش و دوست‌هایی که به او سر می‌زنند. کبوترهایی که حسین‌آقا برایشان دانه می‌ریزد هم هستند. حسین‌آقا نیست، امیدوار بودم باشد تا دفترچه را نشانش بدهم و ببینم ایده‌ای دارد یا نه. می‌روم توی مغازه و لابه‌لای قفسه‌های لبالب از کتاب و ردیف‌های کتابی که حسین‌آقا روی زمین روی هم چیده دنبال کتابی که می‌خواهم می‌گردم.

۲. کلاغ‌ها سیصدسال عمر می‌کنند

به فرشید زنگ زدم و گفت پنج دقیقه دیگر راه می‌افتد، سارا هم اس‌ام‌اس داده بود که دروازه شیراز است و ده دقیقه دیگر می‌رسد. رسیدم به چهارباغ، از خیابان رد شدم و رفتم در پیاده‌راه وسط منتظرشان بایستم. آب رودخانه را باز کرده بودند و امروز قبل از غروب قرار بود به پل مارنان برسد. خیلی‌ها می‌خواستند عکاسی کنند، اما من برای تماشای آدم‌ها می‌رفتم. آفتاب عصر توی چشمم می‌زد و اذیت می‌کرد، کمی جابه‌جا شدم. توجهم به دو کلاغی جلب شد که بین درخت‌های چهارباغ با هم بازی می‌کردند. یکی از درختی به درخت دیگر می‌پرید و دیگری با فاصله کوتاهی به دنبالش، چندباری این کار را تکرار کردند، این دفعه یکی‌شان پرید روی تابلوی خط عابر پیاده‌ای که در باغچه فرو کرده بودند، دیگری هم پرید تا به او برسد و اولی بال‌هایش را باز کرد تا از عرض خیابان بگذرد و روی درخت‌های آن طرف بنشیند. آنقدر سریع اتفاق افتاد که اول خیال

کردم اشتباه می‌کنم. پژو ۲۰۶ سفیدرنگی با سرعت می‌آمد و درست وسط عرض خیابان، زد به کلاغ که در ارتفاع کمی پریده بود. ماشین رد شد، امیدوار بودم کلاغ را روی درخت آن طرف خیابان ببینم اما به پشت افتاده بود وسط خیابان و یکی از پاهایش تکان تکان می‌خورد. دوستش از روی تابلوی خط عابر پیاده قارقار می‌کرد، ماشین دیگری به سرعت رد شد و این بار از روی کلاغ رو به مرگ رد شد، کلاغ کمی جلوتر افتاد و دیگر پایش هم تکان نمی‌خورد. مبهوت این صحنه بودم و به کلاغ فلک‌زده کف خیابان نگاه می‌کردم. کلاغ دیگر از روی تابلو روی شاخه یکی از درخت‌ها پرید و به قارقار کردن عجیب و حزن‌انگیزش ادامه داد. پسری هم آن طرف خیابان شاهد ماجرا بود، کمی که از قارقار کلاغ گذشت پسر دوید و جنازه کلاغ مرده را از وسط خیابان برداشت و در باغچه وسط انداخت. همانطور که صدای قارقار کلاغ دوم قطع نمی‌شد سه چهار کلاغ دیگر هم به او پیوستند و آنها هم

نوای عزا سر دادند. تا فرشید و سارا برسند بیش از سی-چهل کلاغ روی درخت‌ها و لبه بام ساختمان‌های اطراف نشسته بودند، چندتایی هم در آسمان و بالای سر کلاغ مرده دور می‌زدند؛ کلاغ‌ها همه با هم قارقار می‌کردند. خیلی برایم عجیب بود که اینهمه کلاغ دور هم جمع شدند. بچه‌ها رسیدند و در راه به طرف هتل پل ماجرا را برایشان تعریف کردم. تا برسیم به رودخانه آب رسیده بود قبل از سی‌وسه پل، کف رودخانه پر از آدم بود، بعضی‌ها عکس می‌گرفتند، کسی آواز می‌خواند و عده دیگری هم که کف رودخانه نبودند در پارک‌های اطراف جمع شده بودند و با شوق تماشا می‌کردند. دهانه‌های بالای پل هم پر از آدم بود. آبی که تازه به رودخانه می‌رسد کثیف و گل‌آلود و کم‌عمق است، آرام‌آرام روی کف رودخانه حرکت می‌کند، اول در شیارهای بین ترک‌ها فرو می‌رود، بعد تا پیش از آنکه عمیق‌تر شود در گودال‌هایی که از ردپاهای قبلی درست شده دریاچه‌های کج و معوجی می‌سازد

و زباله‌هایی که در چند ماه کف رودخانه ریخته‌اند رویش شناور می‌شود. جلو می‌آید و به پایه‌های پل که می‌رسد کندتر از قبل حرکت می‌کند. جمعیت آدم‌ها مثل جمعیت کلاغ‌های عزادار همه جا را گرفته بود، با این تفاوت که اینجا کسی ناراحت نبود، همه شادی می‌کردند و در فکر این بودند که چطور برنامه‌های ماه آینده‌شان را بچینند که وقتی آب لبالب و تمیز شد حتما کنار رودخانه بیایند. از کف رودخانه بیرون رفتیم و در کنار آبی که صبورانه جلو می‌آمد به پل جویی رسیدیم. راهمان را ادامه دادیم و رسیدیم به خواجه، قرار بود کسرا اینجا با ماشین بیاید دنبالمان و برویم جلفا. آفتاب غروب کرده بود و آب تازه از پل جویی گذشته بود. آدم‌ها الکی به هم لبخند می‌زدند و انگار جماعتی یگانه شده بودند، مثل همان کلاغ‌های عزادار.

از خیابان میر رفتیم به طرف نظر و تا به چهارراه توحید و میدان جلفا برسیم ماجرای کلاغ‌ها را یک‌بار هم برای کسرا تعریف کردم. میدان مثل همیشه شلوغ

بود و مغازه‌دارها ماشین‌هایشان را دور تا دورش پارک کرده بودند. رفتیم طرف کافه ستاره که در ضلع شرقی میدان و پشت کلیسای بیت‌الرحم است. جلوی کافه و پایین سکوهای دور میدان ایستادیم و با بچه‌هایی که بیرون کافه بودند خوش و بش کردیم. مادام از دور پیدایش شد. مادام پیرزن ارمنی خل‌وضعی است با پشت قوز کرده و چشم‌هایی که همیشه گرد شده است. زمستان و تابستان پالتوی بلندی می‌پوشد که تا مچ‌های لاغر پاهایش می‌رسد، کفش‌هایش همیشه انگار برایش بزرگ و سنگین است و راه رفتنش با قدم‌های کوتاه در حالی که لخلخ می‌کند و هی این‌طرف و آن‌طرف را برانداز می‌کند، در ترکیب با پاهای لاغرش آدم را یاد راه رفتن یک جوجهٔ عظیم‌الجثه می‌اندازد. می‌گویند زبان روسی را هم به خوبی ارمنی می‌خواند و می‌نویسد. رسید به ما و با صدای لرزان و جیغ‌جیغ‌ویش گفت مادر بگو یک لیوان آب ... همیشه بریده بریده حرف می‌زند و فعل جمله‌هایش را معمولاً

یا نمی‌گوید یا به قدری آرام می‌گوید که شنیده نمی‌شود. خانواده‌ای که پسر بچهٔ سه‌چهارساله‌ای کمی جلوتر از خودشان می‌دوید از سمت نظر وارد میدان شدند. پسر بچه دوید سمت حوض میدان و دستش را روی آب حوض کوبید و به این طرف و آن طرف آب پاشید. می‌خواستیم داد بزنم نکن! ولی بی‌خیال شدم. آنهایی که میدان را می‌شناسند طرف آب حوض نمی‌روند چون می‌گویند صفر شب‌ها در حوض میدان می‌شاشد.

صفر مرد پنجاه‌شصت‌سالهٔ سیه‌چردهٔ ترسناکی است با موهای فر که قبلاً بادکنک می‌فروخت، مدتی نبود و حالا لواشک می‌فروشد. خوش و بش‌ها و گپ زدن‌هایمان که تمام شد راه افتادیم تا از سمت دیگر میدان برویم و در کوچهٔ کلیسا و بعد از آن هم در خاقانی و سنگ‌تراش‌ها و کنار مادی قدم بزنیم. از میدان بیرون آمدیم و روی سنگفرش‌های پر دست‌انداز به راهنمان ادامه دادیم. در بازارچهٔ روبه‌روی کلیسا پیرمردنی‌انبان‌زن نشسته بود که اکثر

شب‌ها می‌آمد و نی‌انبان می‌زد، همیشه هم چند نفری دورش جمع می‌شدند و کارش را تماشا می‌کردند، گاهی دایره‌زنی هم همراهش می‌شد و حال و هوای جلوی کلیسا حسابی عوض می‌شد.

از کنار او هم گذشتیم و از آخر کوچه و رو به روی هتل جلفا دور زدیم در کوچه کلیسا، ننه‌گلی در پیاده‌روی هتل ایستاده بود، چادرش را دور کمرش جمع کرده بود سطل گل‌هایش هم زیر بغلش بود و به رهگذرهایی که از کنارش رد می‌شدند لبخند می‌زد و می‌گفت: «جوونا گل بخرین! عاشقا گل بخرین! گل نمی‌خوای ننه؟» راه را ادامه دادیم، از خیابان حکیم‌نظامی رد شدیم و رفتیم توی خاقانی. مغازه‌ها روشن و شلوغ و پلوغ بود و پر از آدم‌های مختلفی که برای خرید یا گشت و گذار آمده بودند. از جلوی مغازه‌ها و از بین آدم‌های مختلف راهمان را گرفتیم، از کوچه لت استرا که به مادی می‌رسد هم گذشتیم و رسیدیم به خیابان چهارسوق جلفا، وارد خیابان شدیم تا برویم کنار مادی و روبه‌روی مدرسه

فرانسوی‌ها، آنجایی که چند نیمکت هست بنشینیم.

آدم‌های محل همیشه روی چمن‌های کنار این مادی جمع می‌شوند، عصرها خانواده‌ها، مادر بزرگ‌ها و نوه‌ها و شب‌ها پیرمردها. پیرمردهای ارمنی دور هم روی نیمکت‌ها می‌نشینند و بلند بلند ارمنی حرف می‌زنند. در تقاطع مادی با خیابان چهارسوق جلفا محوطه‌ی باز کوچکی هست که نیمکت‌ها را دورش گذاشته‌اند و جان می‌دهد برای گپ زدن. ما که رسیدیم نیمکت‌ها پر بود، راهمان را ادامه دادیم تا برسیم به میدانچه‌ی دیگری بر سنگ‌تراش‌ها. حوض گردی دارد با مجسمه‌ی عجیبی روی آن. مجسمه‌ی سه مرد که پشت به پشت هم ایستاده‌اند و کاسه‌ی گرد بزرگی را بالای سرشان نگه داشته‌اند. روی سکوهایی دور میدانچه نشستیم و من ماجرای دفترچه را برای سارا و کسرا تعریف کردم. درباره‌ی حسین دفترچه در دوره‌ی قاجاریه خیال بافتیم و هر کس فکری داشت که حسین چطور آدمی می‌توانسته باشد. دو صفحه

بیشترش را نخوانده بودم و تازه از درستی همان‌هایی که خوانده بودم هم مطمئن نبودم.

باز راه افتادیم در سنگ‌تراش‌ها، از کنار کوچه‌ای رد شدیم که قبلاً خانه آغاباجی، مادر بزرگ مامان، در آن بود. کوچه درازی که در و سردر داشت و همسایه یک کلیسای کوچک بود. روزهایی که آنجا بودیم صبح‌ها با صدای ناقوس کلیسای همسایه بیدار می‌شدیم. ته کوچه را سرسری نگاه کردم و به راهمان به طرف خیابان دقیقی ادامه دادیم.

۳. دیوانه‌ها هم در تخت فولاد قبر دارند

نصرت زن قاضی تازه رفته بود و مادر در آشپزخانه بود و داشت بساط چای جدیدی را که دم کرده بود می‌آورد در حال و کنار پله‌ها، کتری لعابی کرمی رنگ که لبه‌هایش سبز سداری بود در یک دستش و قوری گل‌سرخ‌چینی که درش را با یک نخ کاموا به دسته وصل کرده بود در دست دیگرش، لنگ‌لنگان آمد توی حال و اینها

را گذاشت روی زمین. تازه از حیاط آمده بودم تو. همیشه وقتی نصرت می‌آمد از دستش فرار می‌کردم توی حیاط تا نتواند من چهار - پنج‌ساله مظلوم را با ماچ‌های خفقان‌آور به مرز مرگ بکشاند. دایی حمید هم تازه از اتاقش آمده بود بیرون که چای بخورد، او هم از نصرت و حرف‌هایش و قصه‌هایی که از قاضی و پسر ساکن امریکایش تعریف می‌کرد خوشش نمی‌آمد. رفت در آشپزخانه و استکان‌ها و قندان پایه‌دار فلزی را که پر از پولکی بود در سینی پنج‌پر فلزی گذاشت و برگشت. رفتم نشستم روی سومین پله از راه‌پله‌ای که از کنار حال به پشت بام می‌رفت و دستم را زدم زیر چانه‌ام تا حرف‌های مادر و دایی حمید را گوش بدهم. طبق معمول چند روزی بود که خانه مادر مانده بودم تا مامان به کارهایش برسد، خودم هم اینجا را بیشتر دوست داشتم.

مادر گفت نصرت گفته دارند برای ساختن مصلا قبرهای تخت فولاد را جا به جا می‌کنند و یکی از فامیل‌های شوهر هما

که این جمعه رفته بوده سر خاک پدرش قبر را پیدا نکرده و دارد دق می‌کند. رفته شهرداری پرسیده و گفته‌اند قبرهای بالای سی‌سال را جا به جا کرده‌اند و می‌تواند مشخصات را ببرد تا جای جدید قبر را به او بگویند. بابابزرگ هم که در شش‌ماهگی دایی حمید در تصادف کشته شده بود در تخت فولاد دفن بود و هنوز هم سی‌سال از فوتش نگذشته بود. دایی حمید پرسید که ما هم برویم ببینیم قبر آقا چه می‌شود؟ مادر خوشحال شد و قرار شد پرس‌وجو کنند. جمعه هم همگی رفتیم تخت فولاد سر قبر بابابزرگ که دیدیم سر جایش است و دویست‌متری با دیوار مصلا فاصله دارد و خیال مادر که قبر را با چشم‌های خودش دید راحت شد.

از بچگی تخت فولاد را دوست داشتم، نمی‌دانم به خاطر این بود که جای پر درخت باصفایی بود یا اینکه مرده‌ای را که سراغش می‌رفتیم ندیده بودم و احساسی هم به او نداشتم. این روزها هم تخت فولاد به نظرم جای شادی است.

گنبد و مناره‌های بلند و بدقواره مصلا را ساخته‌اند و مثل غول بیهوشی افتاده است وسط قبرستان. درخت‌ها هم بلندتر شده و اینجا و آنجا را هم چمن‌کاری کرده‌اند. آموزشگاه‌های تعلیم رانندگی خیابان‌های عریض و خلوت آن را کرده‌اند محل آموزش دور دو فرمان و پارک دوبل و دیگر چیزها. سنگ قبرهای تخت فولاد خیلی جالب است، سنگ‌های کوچک و بزرگ با حکاکی‌های مختلف و نوشته‌های جالب. مادر می‌گفت نباید نوشته‌های روی قبرها را خواند چون عمر آدم کوتاه می‌شود. کلاغ‌ها روی درخت‌ها بازی می‌کردند و گاهی هم تکه‌ای شیرینی یا خوراکی روی زمین پیدا می‌کردند و به هوای آن پایین می‌آمدند. از مصلا دور شدم و راه افتادم طرف مقبره بابارکن‌الدین، همان‌طور که راه می‌رفتم به سنگ قبرها نگاه می‌کردم و سعی می‌کردم پایم را در فضای خالی بینشان بگذارم.

نشستم روی لبه سکویی که محوطه مقبره را از خیابان‌کشی پایین آن جدا

می‌کرد. دفترچه را باز کردم تا تلاش کنم صفحه دیگری را بخوانم. آن را لابه‌لای کتاب‌های خطی‌ای که در خانه مشکی بود پیدا کرده بودم. دفترچه‌ای بود ۱۰ - ۲۰ صفحه‌ای که آدم خوش‌خطی در آن چیزی شبیه به خاطراتش را نوشته بود. آخر نوشته اول را هم به اسم حسین امضا کرده بود و نشانه دیگری از او در صفحه‌های دفترچه نبود. وقتی دفترچه را پیدا کردم که خانم مشکی مرده بود و با فرسید رفته بودیم خانه را ببینیم، اگر زنده بود شاید چیزهایی درباره نویسنده دفترچه می‌دانست. خانه در خیابان حکیم بود، در همان کوچه خانه شیخ‌الاسلام. خانم مشکی زن یک تاجر ابریشم بود که در آن خانه همراه با برادرشوهر و خانواده‌اش زندگی می‌کرده و هیچ‌وقت بچه‌دار نشده بود. شوهرش که می‌میرد بقیه خانواده به مصر مهاجرت می‌کنند و او را اینجا تنها رها می‌کنند. هیچ آدرس یا تلفنی از بقیه خانواده‌اش نداشت و در تنهایی خاطراتش را مرور می‌کرد تا اینکه مرد. آفتاب داشت

غروب می‌کرد و نور آنقدری نبود که بتوانم نوشته‌های خوش‌خط دفترچه را، که در حالت عادی هم خواندنشان سخت بود، بخوانم. دفترچه را بستم و دست دراز کردم که کیفم را از کنار پایم بردارم، چشمم افتاد به سنگ قبری که کنار پای راستم بود، هیچ نوشته یا تزیین خاصی نداشت و فقط رویش نوشته بودند حسین پسر رضا. محرم ۱۲۹۴. بلند شدم که قبل از تاریکی راه بیفتم به طرف خانه. در راه به حسین پسر رضا فکر می‌کردم که هم‌نام نویسنده دفترچه بود.

۴. حسین پسر رضا

۴ - ۱.

اغراق نیست اگر بگویم این روزها که به لطف درویش حسن با ملا کاظم آشنا و دم‌خور گشته‌ام از بهترین روزهای عمرم است. در مخیله‌ام نمی‌گنجید که از پی آن فلاکت‌هایی که کشیدم چنین اوقات شیرینی برسد. هر بار که با مولایم ملا کاظم بنای گشتن در شهر را می‌گذاریم چنان چشم‌هایم را به روی دنیا و مافیهای

آن باز می‌نماید گویی تازه از مادر زاده شده‌ام و بار اول است که ملتفت چیزهایی که اطرافم می‌گذرد گشته‌ام. هر وقت که مجال یابم آنچه گذشته را مکتوب می‌نمایم مبادا که از خاطرم برود. اوراق منحوس قبلی این نوشته‌ها را نیز معدوم کردم تا بلکه به مرهم زمان از خاطرم نیز محو گردد.

دیروز با مولایم از مدرسه مادرشاه در چهارباغ کهنه حرکت کردیم و به طرف پل سی‌وسه چشمه و چهارباغ بالا رهسپار شدیم. ملا کاظم همان‌طور که در راه و در خیابان وسط و میان چنارهای کهن چهارباغ حرکت می‌کردیم برایم حرف می‌زد. راه رفتن در این چهارباغ به واسطه سنگ‌فرش از سنگ‌های قطور تراشیده که سبب گرد و خاک نمی‌گردد و چنارهای سر به فلک کشیده و باغچه‌های سبز و خرم آن موجب صفای خاطر انسان می‌شود، هر چند که بسیاری از چنارها را مسعودمیرزا ظل‌السلطان بریده و فروخته است. ملا کاظم می‌گفت سابق بر این و در

دوران سلاطین صفوی باغ‌های چهارباغ کهنه رونق و صفای بسیار داشته روزی از هفته مردم در آن تفرج می‌کرده‌اند، لکن در این دوران که بسیاری چیزها از رونق افتاده نیمی از شهر مخروبه گشته یا خرابه‌های آن موجود است و یا مزروع گشته مردم برای تفرج به باغ نو که شاهزاده مسعودمیرزا ظل‌السلطان بنا کرده می‌روند. بازار بلند جنب مدرسه مادرشاه نیز حالیه بایر است و به حال خود رها گشته. رسیدیم به زاینده‌رود و پل سی‌وسه چشمه که از بناهای شاه عباس است. ملا کاظم بدون اینکه حرفی بزند راه افتاد به طرف ساحل رودخانه، مقداری دورتر از مردانی که پارچه‌های قلمکار را در کنار آب شسته و به سنگ‌های ساحل می‌کوباندند و بعد پهن می‌کردند تا خشک شود. همراهش رفتیم و من هم به تماشای اینان پرداخته لکن در عجب بودم که این کار یومیه چه تماشا دارد. ساعتی گذشت و ملا کاظم بلند شد و به طرف قبرستان تخت فولاد راه افتاد. در کنار زاینده‌رود راه می‌رفتیم

و مولایم ساکت بود. من هم به دنبال او می‌رفتم و صدای کوباندن پارچه‌های قلمکار در ذهنم تکرار می‌گشت. از میان باغ سعادت‌آباد که روزگاری آباد بوده و اکنون عمارت‌های آن خراب و متروک گشته گذشتیم. قدری که راه رفتیم به تکیه میر ابوالقاسم میرفندرسکی رسیدیم. صحن بزرگی داشت و حوض و ارسی‌هایی که در ارسی بزرگ آن قبر میر قرار دارد. ملا کاظم در صحن نشست و غرق در تماشای کلاغی گشت که از زمین دانه می‌چید. مولایم این چنین بود، گاه ساعت‌ها غرق تماشای چیز به ظاهر بی‌ارزشی همچون یک کلاغ می‌شد که در همه شهر فراوان است. خوب که تماشا کرد رو کرده به من و پرسید خاطرات را از چه موقع به یاد داری؟ تعجب کرده اول نفهمیدم این سوال چه دخلی به تخت فولاد و کلاغ دارد، کمی فکر کرده درآمدم که از اوایل طفولیت به گمانم، همان اوقات که به مکتب ملایی می‌رفتم که در مسجد سید حجره داشت. البته خیالات محوتری نیز دارم که مختصر

است به بازی در کوچه و سنگ زدن به دیوانه‌ای که در محله بود. او را خوب به خاطر هست. موجود لاغر فلک‌زده‌ای بود که زمستان و تابستان لباس پشمی پوشیده خورجینی روی کول داشت و مانند کلاغ‌ها هر چه در گوشه و کنار کوچه‌های تنگ و خاک‌آلود و گودال‌ها و چاله‌ها می‌یافت برمی‌داشت و در خورجینش می‌ریخت. ما بچه‌ها خورجینی صدایش می‌کردیم و با این اسم برایش دم‌گرفته تا وقتی از محله بیرون نرفته بود دنبالش می‌دویدیم و سنگش می‌زدیم. ملا کاظم سری تکان داد و گفت مجانین فلک‌زده، خدا عالم است چه در سرشان می‌گذرد. تو چند سال داری؟ گفتم قریب سی سال. باز درآمد که می‌گویند کلاغ سیصد سال و بیشتر عمر می‌کند و همه چیز هم در خاطرش می‌ماند. فکر کرده‌ای اگر این حیوان زبان بسته الان به حرف می‌آمد چه چیزها که برایمان نقل نمی‌کرد؟ از همین جناب میرفندرسکی بگیر و برو تا آدم‌های بی‌نام و نشانی که در این قبرها خوابیده‌اند. این

را گفت از جا برخاست و در سکوت راه برگشتن گرفت.

۴-۲.

ملا کاظم اگر چه با مردم دم‌خور بود اما اوقات زیادی مرا با خود به گشتن در محلاتی می‌برد که اکنون خراب گشته است. همیشه هم می‌فرمود آدم باید بتواند دلش را خراب کند تا به جای آن چیز آبادی بسازد. اگر هم خرابه‌های دلش را به حال خود رها کرده گذاشت بایر گردد به همین وضعی در خواهد آمد که می‌بینی. راه افتادیم و از محله سیچان و جلفا گذشتیم. از کوچه سنگتراش‌ها که گذر می‌کردیم به یاد ایام جوانی افتاده کامم تلخ گشت، لکن آن تلخی را می‌نویسم تا چون خرابه‌های شهر در خاطر بماند و تذکری باشد برای آینده.

آن روزها شاگردی دکان طلاسازی پدر را می‌کردم و یکی از ارمنی‌های جلفا، میرزا ملکوم، برخی قطعه‌های طلای بسیار ظریف را برای پدر ساخته من مأمور بودم به جلفا و خانه‌شان در محله سنگتراش‌ها

رفته طلاها را تحویل بگیرم. شعرا از عشق زیاد نوشته‌اند اما انسان ملتفت نمی‌گردد که چگونه در دام عشق می‌افتد. دختر میرزاملکوم طلاساز را در خانه‌شان دیدم و گویی مجنون گشته لیلی خود را یافته‌ام. آن روزگار هفده‌ساله بودم و سه‌ساله شده بود که دخترعمویم را به عقد من درآورده بودند. از ابتدا در دلم مهری به دخترعمو نداشتم و با دیدن دختر میرزا ملکوم اگر هم مهری بود از دلم پاک گردید. دیری نگذشت که رسوای عام و خاص شده پدر قدغن نمود که به جلفا رفت و آمد کنم، حساب روزی‌ام نیز به دست او بود و از خست در عالم رقیبی نداشت. روزگار سیاه شده بود، می‌خواستم دخترعمو را طلاق بدهم اما باز هم یک ارمنی زن مسلمان نمی‌شد. خانه و دکان را رها کرده به واسطه الفتی که با جوانان جلفا به هم زده بودم روز و شب بر در کوی یار می‌رفتم و نزد همسایه‌های خود نیز به عرق‌خوری و کفر مشهور گشته بودم. اجل پدرم رسید و ناگزیر حساب دکان و اموالش

۴-۳.

به دست من افتاد. زن را طلاق داده دکان را تعطیل کرده و خانه‌ای به سیصد تومان در همان کوچه اجاره نموده، مقیم جلفا گشتم اما عجب از بازی‌های روزگار که دختر میرزا ملکوم چند ماه بعد به مرض وبا مرد و هیچ‌وقت هم نیم‌نگاهی به این عاشق مفلوک نینداخت. بعد از آن روزها در قبرستان ارمنی‌ها در پای کوه صفه و شب‌ها در کوچه‌های جلفا سرگردان بودم. قضای الهی بود که درویش حسن را در یکی از همین شب‌ها دیدم و دستم را گرفته از ضاللتی که در آن بودم رهایم ساخته ملا کاظم را راهنمای راهم ساخت. فی‌الحال چندسالی است هیچ خبر از خانواده و دکان و قوم و خویش نگرفته‌ام. از جلفا گذشته به خرابه‌های فرح‌آباد رسیدیم. ملا کاظم هیچ‌وقت از گذشته‌ام چیزی نپرسیده بود اما چنان منقلب گشتم که قصه‌ام را برای او تعریف نموده و سر خجالت پایین انداخته بودم. مولایم لبخندی زد، برخاست و دستش را بر شانه‌ام فشرد و راه آمده را در سکوت بازگشتم.

روز دیگر ملاکاظم خواست که برویم به طرف میدان شاه، بنا بود تلگرافی برای کسی بفرستد. راه افتادیم به طرف تلگرافخانه در پشت علی قاپی و در باغ بادامستان توحیدخانه. از دروازه جنب علی‌قاپی به میدان شاه وارد شدیم. از انبوه سگانی که شب‌ها در میدان جولان می‌دهند چندتایی اینجا و آنجا بودند، سر درب قیصریه نیز شلوغ بود. به یاد ایام جوانی افتادم که به دکان پدر در قیصریه می‌رفتم. ملاکاظم جلو افتاده و به طرف تلگرافخانه می‌رفت، قرار بود بعد از آن از راه بازار به میدان کهنه و مسجد کهنه برویم. به یک‌باره جماعتی از دروازه آن طرف میدان وارد شدند. گرد و خاک همه جا را گرفته بود و غوغایی به پا شد. تلگراف را فراموش کرده نزدیک رفتیم، خلق بر سر کسی ریخته او را کتک می‌زدند. هر کس از گوشه‌ای فریادی می‌زد و یکی می‌خواست مرد را آتش بزنند و دیگری می‌گفت باید تکه‌تکه‌اش کرد مردک کافر را. هر چه می‌پرسیدیم ماجرا

افتاد، فی‌الغور او را شناختم، پسر عموم بود، درآمد که ملایی که با عرق خورهای کافر می‌گردد را چه به دین و انصاف، کافرها هم کم از بابی‌ها نیستند، نکند خودت هم بابی باشی. دوباره ولوله‌ای به پا شده عده‌ای قصد من را کرده داشتند جلو می‌آمدند، مسلمانان بابی‌کش هم می‌خواستند به سراغ تاجر بدبخت بروند که حاج و واج روی زمین افتاده بود. ملا کاظم متغیر گشته عبایم را گرفته با خود از میان غائله بیرون کشیده به هر ترتیب بود از میدان بیرون رفته به مدرسه بازگشتیم.

اینها خواناترین صفحه‌های دفترچه است و آخرین نوشته با خط‌خوردگی‌هایی در همین جا تمام می‌شود. هیچ راهی ندارم که بفهمم چه به سر حسین آمد یا اصلاً چه شد که این دفترچه سر از بین کتاب‌های خانم مشکی درآورد. با این حال خیال‌بافی درباره حسین کار سختی نیست. می‌توانستم او را ببینم که بعد از درس‌ها و حرف‌ها و قدم زدن‌هایش با ملا کاظم چطور جهان‌ش

چیست دریغ از جواب. مرد را کشان کشان به طرف مسجد شاه و محکمه برده در آن میانه پیرمرد لوچی گفت بابی‌کشی است، بزنی!

مرد فلک‌زده را شناخته به یاد آمد تاجر ابریشمی بود که به مصر و هند می‌رفت و از کسانی بود که من باب مشروطه کارهایی می‌کرد. انسان مومن و بی‌آزاری بود. از قضا ملا کاظم هم او را شناخته هرگز این چنین غضب‌آلود ندیده بودمش. خود را به میانه غائله انداخته با خلق نادان بنای صحبت را گذارد که چرا با این بی‌گناه چنین می‌کنید. تاجر بدبخت روی زمین افتاده عبای پاره و خونین‌اش را روی سر کشیده منتظر لگدهای بعدی بوده جرئت تکان خوردن نداشت. یکی درآمد که بابی است، باید آتش‌اش بزنی. باز صدا بلند شد و بنا کردند مرد را بزنی. ملا کاظم دوباره صدا بلند کرد که شما چه می‌دانید که به بنده خدا تهمت می‌زنید. مقداری نصیحت نموده، جماعت قدری آرام گشته بود که یکی از جوان‌ترها چشم‌اش به من

زیر و رو شده بود. عشق ناکامش هم در این بی‌تأثیر نبود. بعد هم کسی پی‌تهمت بابی‌بودن به ملاکازم را گرفته او را هم وسط میدان شاه آنقدر کتک زده‌اند تا مرده است، به نظرم عجیب نیست که حسین به سرش زده باشد. حسین را می‌دیدم که همان روز ظهر که این اتفاق افتاده از وحشت جان از کوچه پس‌کوچه‌های پشت میدان شاه فرار کرده و راهش را کج کرده به طرف محله‌های خرابه و متروکه جنوب رودخانه، پشت جلفا و همان‌جا که قصه‌اش را برای ملاکازم شروع کرده است. از آن موقع دیگر هیچ‌وقت عقلش سر جایش نیامده، آدم‌ها با دیوانه‌ها طور عجیبی تا می‌کنند. شوریده‌حال راه می‌افتاده در همان مسیرهایی که با ملاکازم می‌رفته‌اند و با خودش بلند بلند حرف می‌زده، هر جا کلاغی می‌دیده به اصرار از او می‌خواسته حرف بزند و قصه‌ای بگوید، بچه‌ها دنبالش راه می‌افتاده‌اند و برایش شعر می‌خوانده‌اند و گاهی سنگش می‌زده‌اند. آدم بزرگ‌ها هم حسین کلاغی صدایش می‌زده‌اند

و ماجرای دیوانه شدنش را با آب و تاب برای هم پیچ‌پیچ می‌کرده‌اند در عین حال به او غذا هم می‌داده‌اند که خیراتی برای امواتشان باشد. گاهی در بین چنارهای بلند چهارباغ راه می‌افتاده تا برسد به مدرسه و آنجا سراغ ملاکازم را می‌گرفته و می‌خواسته به حجره‌اش برود. چند سالی را به این احوال گذرانده و در یک سال وبایی جلوی در مدرسه چهارباغ به انتظار ملاکازم مرده و سهم حکاکی روی سنگ قبرش بیش از یک اسم و تاریخ نبوده است. می‌شود خیال کنم شاید یکی از کلاغ‌هایی که هر روز می‌بینم کلاغ دویست - سیصدساله‌ای باشد که احوال حسین را دیده است.

این اهتمام مستور

مریم عمارلو

شب آرام آرام بر غلظتش می‌افزود و آخرین روزهای بهار سپری می‌شد. بوی امین‌الدوله‌ها و شمعدانی‌های لب حوض از همه ارسی‌های بالا کشیده تالار بیرونی به مشمام می‌رسید. صدیق‌الدوله، یک دستش حایل سر و تکیه داده به متکا، دراز کشیده بود و به جای نامعلومی از آینه‌کاری‌های سقف نگاه می‌کرد. فروغ‌الزمان برایش روزنامه می‌خواند. صدیق‌الدوله هر چی بیشتر می‌شنید، کفری‌تر می‌شد و این را می‌شد از جویدن سر سبیل‌هایش فهمید. فروغ‌الزمان اما سعی می‌کرد شادی در صدایش محسوس نباشد. نسیم ترقی و تجدد به سمت وطن وزیدن گرفته بود و اقدامات مجلس جدید داشت به ثمر می‌نشست. قضیه گرفتن مالیات و روشن شدن اوضاع مالی کشور اما به مذاق همه خوش نمی‌آمد و هر روز کارشکنی‌ها بیشتر از روز قبل می‌شد. فروغ‌الزمان هنوز خبر را تا آخر نخوانده بود که انوری خان خواجه سراسیمه وارد شد و نگاه خصم‌آلود به فروغ‌الزمان انداخت و برای صدیق‌الدوله تعظیمی کرد و در گوشش چیزی گفت. صدیق‌الدوله گفت: بگو منتظر بماند تا بیایم. انوری خان که دلش نمی‌خواست جلوی فروغ حرف بزند، مجبوری و با صدای در گلو خفته‌ای گفت: «امان نمی‌دهند، گفتند کار مرگ و زندگی است و یک

دم هم نمی‌توانند معطل شوند؛ به زحمت در دالان نگهشان داشتیم.» صدیق‌الدوله که هنوز کماکان کفری بود گفت: «بگو بیایند این تخم‌جن‌ها، فروغ‌الزمان برو به پستو و تا صدایت نکرده‌ام همانجا بمان.» فروغ‌الزمان الساعه به پستوی پشت تالار رفت و روزنامه به دست بین متکاها و صندوق نشست. ولی هر چقدر گوش‌هایش را تیز کرد، صدای انوری خان را نمی‌شنید که قبل از رفتن به اربابش توصیه‌ای کرد و او هم با تشر جوابش را داد که «بس کن انوری، این ضعیفه‌ها چه به دلت ترس انداخته‌اند، چیزی از این خانه و اهالش به بیرون درز نمی‌کند چون خوب می‌دانند در این خانه کسی پایش را کج بگذارد، حسابش با کرام‌الکاتبین است» و به طور ضمنی به فروغ هشدار داد. هنوز اندکی از رفتن انوری نگذشته بود که مردها آمدند. فروغ‌الزمان که تمام حواسش را در گوشش جمع کرده بود، متوجه گذر زمان نشد اما بعد از چند ساعت که مردها رفتند، فروغ از سنگینی خبرها نمی‌توانست

از جایش تکان بخورد. فروغ‌الزمان در میان صدای قلیان‌ها و استکان‌های چای شنید که آنتریکی در حال شکل گرفتن است که زمینه را برای برگشتن شاه مخلوع به سلطنت فراهم می‌کند و بساط مجلس و عدلیه و دادخواهی را برمی‌چیند. مقدمه‌اش هم نابه‌سامانی حداکثری در طهران است که با از میان برداشتن شوسترِ مستشار فراهم می‌شود. چند نفر قفقازی را هم برای این کار اجیر کرده بودند که قرار بود سه‌شنبه شب که مستشار برای رفتن به مهمانی، از پارک اتابک خارج شد، او و همراهانش را بکشند. صدیق‌الدوله هر چه بیشتر از برنامه‌ها با خبر می‌شد، خنده‌های ریزش بلندتر می‌شد. مهمان‌های سرزده که صحبتشان تمام شد، صدیق‌الدوله حمایت همه‌جانبه‌اش را اعلام کرد. صدیق‌الدوله به جز کمک مالی باید به اردوی پنهانی برادرش می‌پیوست و هر چه می‌توانست آدم از ولایت‌هایش به اردوی جنگی اضافه می‌کرد.

طهران باید سریعاً فتح می‌شد و همه

چیز به روال سابق بازمی‌گشت. مردها که رفتند، صدیق‌الدوله به انوری امر کرد که بار و بنه سفرش را ببندد و بعد از چند دقیقه یاد فروغ‌الزمان افتاد و او را صدا زد. فروغ صبر کرد که صدایش را بلندتر کند و بعد با چشمانی نیمه‌باز و تلو خوران به تالار رفت. صدیق‌الدوله که هنوز با خود می‌خندید، پکی به قلیان مقابلش زد و گفت: «چی شنیدی عروسک خانم؟» فروغ خمیازه‌ای کشید و گفت «قربان سرت بگردم، حرف مردها که دخیلی به زندگی زن جماعت ندارد، همان اول روی صندوق خوابم برد.» صدیق‌الدوله گفت «پدر سوخته! تو که بیشتر از همه پسرهای اخبار داخله و دول خارجه را پی می‌گیری» فروغ گفت «نفرمایید آقا، خدایی نکرده حاجی خانم می‌شنود ناراحت می‌شوند» «حاج خانم و همه اندرونی حالا خواب هفت پادشاه را می‌بینند... تو هم برو بخواب که هفته‌های پرآشوبی در راه است، قرار است ورق را برگردانیم و هر کس دوباره سر جای خودش بنشیند»

فروغ‌الزمان سنگین از فکرهايش از تالار بیرون آمد و سرپایی‌هایش را پوشید و پنج پله را پایین آمد و بی چراغ راه اندرونی را پیش گرفت. حیاط اندرونی ساکت بود و همه ساکنانش خواب بودند اما او تا مدتها خوابش نبرد. فقط یک هفته وقت داشت که جلوی قتل مستشار را بگیرد ولی چگونه؟ در این شش ماهی که با صدیق‌الدوله ازدواج کرده بود، ارتباطش با انجمن غیبی نسوان را از دست داده و در هیچ کدام از جلسات انجمن شرکت نکرده بود.

صبح که بیدار شد؛ صدیق‌الدوله و پسرانش رفته بودند. تا از اتاق بیرون آمد و پایش را روی ایوان گذاشت، حاجی خانم داد زد: «به به! چه عجب، خانم خانما مرحمت کردند بیدار شدند... دختر گدا و این همه ادا!» فروغ‌الزمان به حرفهای حاجی خانم عادت داشت، در این شش ماه دمی از نیش و کنایه زدن دست برنداشته بود. حاجی خانم با عشرت بیگم، زن دوم صدیق‌الدوله، مشکل چندانی نداشت،

چون او سرگرم بچه‌هایش بود و به عالم و آدم کار نداشت اما به خون این دخترک ورزیده تشنه بود؛ دست خودش نبود، مدام فکر می‌کرد یک ریگی به کفش این دختر هست. زن را چه به نوشتن و خواندن؛ حتما می‌خواست برای کسی نامه عاشقانه بنویسد که قلم و کاغذ همیشه توی اتاقش بود. تار و تنبور هم که بلد بود بزند، لکاته خانم! خانواده‌اش هم از گدازده‌های پی مشروطه و آشوب بودند.

فروغ‌الزمان هنوز از دیشب فکرش پی خبرسانی به انجمن بود، اگر یکی از برادرهایش را هم می‌دید خوب بود اما می‌دانست وقتی خود آقا نباشند، چقدر بیرون رفتن سخت‌تر می‌شود. در همین فکرها بود که گل‌تاج بی‌بی را دید که پرده جلوی راهروی حیاط اندرونی را کنار زد و آهسته و دست به کمر از یک تا پله راهرو پایین آمد. گل‌تاج بی‌بی هنوز داشت به سلام اهل خانه پاسخ می‌داد که. عشرت‌بیگم که انگار منتظرش بود، از اتاق سراسیمه بیرون زد و با پای برهنه

به استقبالش دوید. عشرت با چشمانی گریان و قیافه‌ای نگران و مستأصل گفت: بی‌بی جان کجایی که بچه‌ام دارد از دستم می‌رود. گل‌تاج بی‌بی با همان آرامش همیشگی سعی کرد عشرت بیگم را آرام کند، گفت: چیزی نیست خانم‌جان، دفعه قبل هم که دیدمت گفتم خودت یا بچه بسم‌الله نگفته‌اید و روی خاکستر آب جوش ریخته‌اید؛ بچه از ما بهترن را اذیت کرده‌اید و حالا دارند تلافی می‌کنند.

عشرت بیگم که از فرط استیصال گوشه چادر گل‌تاج بی‌بی را گرفته بود گفت: بی‌بی جان حالا بگو چه کار کنم؟ گل‌تاج بی‌بی شمرده و آرام دستور پاشویه کردن و آب طلا دادن به بچه و چند دم‌نوش دیگر را گفت و وقتی به پله‌های ایوان رسید دو تن از کلفت‌ها به کمکش آمدند که از پله‌ها بالا بیاید. عشرت بیگم هم که مثل اسپند روی آتش بود، آرام و قرار نمی‌گرفت. فروغ‌الزمان همه این‌ها را از کنار حوض می‌دید اما حوصله جلو رفتن نداشت پس به سمت مطبخ گوشه حیاط

رفت و از زبیده سینی ناشتایی دیرهنگامش را گرفت. کلفت‌ها از صدقه سر حاجی‌خانم چندان به او اعتنا نمی‌کردند و از ش حرف‌شنوی نداشتند و این قضیه وقتی آقا نبود خیلی بدتر می‌شد.

بعد از اینکه ناشتایی را خورد و سینی را برگرداند، صدای گل‌تاج بی‌بی را شنید که می‌خواست برود. این بار تصمیم گرفت برود و خودی نشان دهد. گل‌تاج بی‌بی هنوز داشت به عشرت بیگم دلگرمی می‌داد که : خانم‌جان ماشاالله آقا کوچکه بهتر شده‌اند از خدا بخواه که شفای کامل بگیرند. شما خودت از اولاد پیغمبری، آبرو داری در درگاه خدا. فردا شب که شب بانوی دو عالم، حضرت فاطمه است به دامن او متوسل شو. عشرت‌بیگم هم نیمه‌گریان به حرفهای گل‌تاج بی‌بی گوش میداد و همگی او را بدرقه کردند.

بعد از اینکه گل‌تاج بی‌بی رفت، فروغ‌الزمان به اتاقش رفت، گلدوزی نیمه تمامش را در دست گرفت و باز به خبری که باید می‌رساند، فکر کرد. اینکه چطور

می‌توانست از خانه خارج شود. برای او که تازه عروس جوان خانه بود، حتی وقتی آقا بود هم تقریباً غیرممکن بود بتواند تنها از خانه بیرون رود، حالا که انوری و حاجی‌خانم شده بودند دایه‌های مهربان‌تر از مادر. از بین کلفتها هم به کسی اعتماد نداشت که پیامی را از طریق آنها رد و بدل کند. شاید هم باید این خطر را می‌پذیرفت و به زبیده اعتماد می‌کرد و او را به بهانه خرید به بازار می‌فرستاد و پیغام را به او می‌سپرد تا به یکی از اعضای انجمن بدهد. ولی نمی‌شد اگر کسی بو می‌برد، دودمانش به باد می‌رفت. دیگر چه راه‌هایی وجود داشت. دفعه قبل که آقا به سفر رفته بود به انوری سپرده بود که «فقط برای زیارت آن هم جمعه شب و همه اندرون با هم می‌توانند از خانه خارج شوند.» امروز هم که شنبه بود. هر گونه درخواست از جانب او برای زیارت هم رد می‌شد؛ حاجی‌خانم اگر می‌فهمید او گفته به زیارت بروند، جمعه شب هم قدغن می‌کرد کسی برود. ناگهان فکری به سرش زد که باید برای

اجرا کردنش صبر می‌کرد. تا شب سعی کرد رفتارش بهتر از همیشه باشد، یکی دو بار به اتاق عشرت سر زد و نگاه‌ها و کنایه‌های حاجی‌خانم را با سکوت و سر پایین انداخته، جواب داد. اذان صبح که تمام شد، از پشت پنجره اتاق عشرت بیگم را می‌پایید؛ روشن شدن چراغ، بیرون آمدن از اتاق و برگشتنش، وقتی مطمئن شد که نمازش تمام شده. با چادر نماز و چشم‌های نم‌آلود به اتاق عشرت بیگم رفت. اتاق بوی جوشانده‌های مختلف می‌داد و کودک بیمار در گوشه‌ای آرام خوابیده بود. عشرت بیگم که هنوز دست‌هایش به دعا بلند بود، تا فروغ را دید هول کرد. فروغ با بغضی در گلو گفت: سادات جان همین قبل از اذان خوابی دیدم که سر نماز یادم آمد و شتابان آمدم برای تعریف کنم؛ خواب دیدم در حیاط آذین بسته‌ای نشسته‌ای و دور از جانت! بلا به دور! سر تا پا سیاه پوشیده‌ای و غمزده‌ای. می‌خواستم جلو بیایم بپرسم چه اتفاقی افتاده که دیدم آقا کوچکه ماشاالله سالم و

سر تا پا سفید پوشیده به سمت آمد. حوض حیاط را با الوارهای چوبی پوشانده بودند، یکی از چوب‌های ناگهان کنار رفت و آقا کوچکه از همان حوض یک پیاله آب به تو داد. تو هم آب را نوشیدی و بقیه را هم روی دامنت ریختی و همه لباس‌هایتان سفید شد. من از همان دور می‌پرسیدم عشرت بیگم چی شد؟ و تو مدام جواب می‌دادی: مادرم، مادرم، مادرم.

وقتی فروغ‌الزمان تعریف کردن خوابش تمام شد، عشرت بیگم به پهنای صورت می‌گریست و دست‌های او را در دست گرفته بود. گفت: به حق همین نماز صبح داشتم برای بهادرم دعا می‌کردم و از حضرت زهرا می‌خواستم شفا عنایت کند. فردا هم ولادت خانم است، حتما خوابت تعبیر خوبی دارد فروغ‌الزمان جان. حتما خدا می‌خواسته از جانب تو به من مرده‌اش را بدهد.

فروغ هم که چشم‌هایش نمناک شده بود، دست‌های عشرت بیگم را فشرد و گفت: شک ندارم حکمتی دارد و شفای

فرزندت در راه است. فقط بیگم جان به حق مادرت زهرا خواب را برای کسی تعریف نکن که مبادا اثرش از بین برود. عشرت که به فکر فرو رفته بود، سری تکان داد و زیر لب گفت: ولی آب شفایی که گفتمی... از حوضی که رویش را پوشانده بودند، به نظرم معنای دیگری هم دارد. فروغ گفت: میگویی به جایی خاصی تعبیر دارد؟ عشرت هنوز فکر می کرد و گفت: حتما همین طور است. فروغ گفت: جایی هست که در و دیوارش را آذین ببندند و روی حوضش را ببوشانند؟ عشرت هیجان زده جواب داد: فروغ الزمان، خواب خانه زینت الملوک را دیده‌ای... آن‌ها هر سال ولادت حضرت زهرا مراسم می‌گیرند. فروغ با شک پرسید: مطمئنی مگر فقط محرم و صفر نبود؟ عشرت که باز اشک‌هایش جاری شده بود، گفت: محرم و صفر حیاط‌های سمت کوچه انباردار را تکیه می‌کنند اما برای ولادت بی‌بی اندرونی را آذین می‌بندند و

تعزیه «عروس قریش» در می‌آورند. فروغ آهی از سر آسودگی کشید و تأیید کرد. کمی در اتاق ماند و به شوق عشرت بیگم درباره اینکه اگر از آن آب حوض به سر پسرش بریزد، حتما شفا می‌گیرد گوش کرد و عزم او را برای اینکه امشب حتما باید به تعزیه بروند، دید و رفت خوابید. از اینجا به بعدش دیگر با عشرت بیگم بود. صبح یکشنبه همانطور که حدس می‌زد، روز آرامی بر اندرونی نمی‌گذشت. عشرت از همان اول صبح پایش را در یک کفش کرده بود که امشب باید حتما به تعزیه برویم. حاجی خانم و انوری هم مخالفت می‌کردند و وقتی کار بالا گرفت، عشرت بیگم تهدید کرد که خودش و همه بچه‌هایش را با تریاک خوردن خواهد کشت و آنچنان در گفتن این تهدید مصمم بود که اول انوری و بعد حاجی خانم نرم شدند و تصمیم گرفتند که شب همگی به تعزیه بروند.

بعد از اذان مغرب همه اندرون حاضر بودند. فروغ الزمان بی‌تابی‌اش را با کمک

کردن به عشرت بیگم پنهان می‌کرد. او که فرزند مریضش را هم همراه خود می‌آورد، شعفی آشکار در هر حرکتش بود. حاجی‌خانم با چشم‌هایی ریزش که تا به فروغ می‌افتاد تنگ‌ترشان می‌کرد، به همه چیز نگاه می‌کرد. درشکه‌ها حرکت کردند و به خانه سید مجید معین‌التجار رسیدند. حاجی‌خانم اگر به خودش بود، عمراً پایش را به این خانه نمی‌گذاشت؛ از مشروطه‌خواهان دو آتشه بودند و حاج‌خانم می‌گفت کافر شده‌اند و نگاهشان به دهان فرنگی‌ها که ببینند هر روز چه عتاب و خطابی می‌کنند. خانه از همان درب ورودی چراغان شده بود، از هشتی که گذشتند، زینت‌الملوک به استقبالشان آمد. روی همه دیوارها را با کتیبه‌های رنگی و قالیچه‌های طرحدار پوشانده بودند. چادری هم سقف حیاط شده بود. زنان از هر طبقه و گروهی آمده بودند. مهمان‌های ویژه را به اتاق‌های دور حیاط راهنمایی می‌کردند و مابقی دور حوض در سرتاسر حیاط و روی ایوان‌ها نشسته بودند. چون

مجلس زنانه بود، همه تا جایی که توانسته بودند به خودشان رسید بودند و سرخاب سفیدآب کرده بودند. فروغ از همان ابتدا دنبال یکی از دختران صاحبخانه می‌گشت، انورالملوک یا بدرالملوک فرقی نمی‌کرد و در همین موقع بود که فهمید دو تا از کلفت‌ها حسابی حواسشان به او هست. از گوشه حیاط به سمت پلکان رفتند و قبل از وارد شدن به تالار، چادر و روبنده‌هایشان را در یکی از اتاق‌های گوشواره دو سمت درآوردند. تعزیه هنوز شروع نشده بود و از هر طرف صدای صحبت و خنده زنان شنیده می‌شد. بعد آنها را به سمت تالاری که ارسی‌هایش را بالا کشیده بودند، تعارف کردند. عشرت بیگم از زینت‌الملوک خواست که او را به اتاق کوچکتر و خلوت‌تری ببرد چون پسرش در بین این همه سر صدا بی‌تاب می‌شود. حاجی‌خانم هم از خدا خواسته گفت، همگی به اتاق کوچک می‌روند. ترجیح می‌داد زیاد توی چشم نباشند، زینت‌الملوک با خوشرویی اندرون صدیق‌الدوله را به اتاق دیگری برد.

فروغ خون خوش را می‌خورد. بودن در این اتاق توفیری با بودن در خانه خودشان نداشت. دور تا دور اتاق را همان افراد اندرونی خودشان پر کنند. لت‌های در را باز کردند تا بتوانند تعزیه را ببینند. حاجی خانم بالای اتاق به مخده‌ها تکیه داده بود و مدام باد در غبغبش می‌انداخت که یعنی قلیان و قهوه را چه دیر آوردند. تعزیه شروع شد. قسمت اول نمایش، زنان یهودی قریش را نشان می‌داد که غرق در جواهرات و آرایش در فکر مراسم عروسی مجللی بودند و می‌خواهند حضرت زهرا را به آن مجلس دعوت کنند تا او را بابت ساده‌پوشی‌اش شرمند کند. فروغ نمی‌توانست مدت زیادی تمرکز کند و بین جمعیت و در اتاق‌های روبرو دنبال اعضای انجمن غیبی نسوان می‌گشت. شش ماه بود که نرفته بود و دورادور اخبار آنها به او می‌رسید اما با این حال ترجیح می‌داد خبر را به اعضای اصلی و مطمئن بدهد و دختران سید مجید معین‌التجار کسانی بودند که می‌توانست با خیال راحت به آنها اعتماد کند. زن‌ها از همه جای شهر آمده بودند و مجلس حسابی شلوغ بود. بالاخره وقتی کلفت‌ها قلیان آوردند، فروغ‌الزمان از لای در، بدر الملوک را در پنج‌دری دید که آسوده نشسته بود. حالا چطور باید خودش را به او می‌رساند.

قسمت اول تعزیه تمام شده بود و گروه سرود خوان آمده بودند روی صحنه و مولودی می‌خواندند. کلفت‌ها هم بین زنان می‌چرخیدند و شربت می‌دادند. کلفت‌ها در اتاق‌های اطراف حیاط می‌چرخیدند و مرتب ذغال قلیان‌ها را عوض می‌کردند. در قسمت دوم تعزیه از طرف یهودیان به حضرت فاطمه خبر می‌رسید که عروسی دعوت شده و حضرت غمگین می‌شد و در همین وقت بازیگری که نقش پیامبر را بازی می‌کرد وارد صحنه می‌شد و گفت‌وگویی بین آنها شکل می‌گرفت.

«بگو به مجلس عشرت چگونه رو آرم / بکهنه جامه بگو من چه آبرو دارم
من غریب به این کهنه جامه با دل

ریش / روم چه سان به بر این جماعت بد کیش»
 این گفتگو بخش اندوهناک نمایش بود که چشم بیشتر حضار را تر می‌کرد اما با امداد الهی که از سمت خدا می‌رسید، لب همه به خنده وا می‌شد و بازیگرانی که نقش فرشته‌ها را بازی می‌کردند، خوانچه‌های لباس و جواهرات زیبا برای دختر پیامبر می‌آوردند و زن‌ها چنان خوشحال می‌شدند که بعضی کل می‌کشیدند.

فروغ‌الزمان مثل سیر و سرکه می‌جوشید و می‌دانست که وقت چندانی ندارد. دوباره بازیگران صحنه نمایش را ترک کردند و گروهی مولودی خواندند و باز کلفت‌ها مشغول پذیرایی شدند. این بار با قهوه و باقلوا برای همه. فروغ‌الزمان فکری به سرش زد و وقتی فنجان را از سینی برمی‌داشت، دستش را لرزاند و فنجان به گوشه سینی خورد و قهوه ریخت روی چارقدهش. جمع تا حدی مشوش شد. حاجی خانم اخم کرد و زیر لب دشنامی داد.

فروغ‌الزمان جلدی بلند شد و گفت: «بروم لکه را بگیرم تا ماندگار نشده. آقا خودش این چارقده را برایم آورده.» و به سمت در رفت. دو تا از کلفت‌ها هم دنبالش راه افتاد. فروغ به سمت بدرالملوک می‌رفت و دعا می‌کرد که چشمش به او بیفتد. بدرالملوک رو برگرداند و فروغ‌الزمان را دید. فروغ اشاره مختصری به او کرد که به او بفهماند با او کار دارد. بدرالملوک تا فروغ‌الزمان به او رسید، از جایش برخاست و گفت: خواهر چی شده؟ بیا تا چارقده دیگری بهت بدهم. پس همه پشت سر بدرالملوک راه افتادند. در پستوی بعد از تالار اصلی، در کوچکی بود که به صندوقخانه باز می‌شد. بدرالملوک داخل شد تا روسری بیاورد. فروغ‌الزمان هم چارقدهش را داد دست یکی از کلفت‌ها تا برود و برایش بشورد. حالا یک کلفت دیگر مانده بود که نزدیک در راهرو به سمت ایوان ایستاده بود و یک نگاهش به سمت حیاط و نمایش بود.

قسمت سوم نمایش شروع شده بود و عروس یهودی‌ها بر تخت نشسته بود.

زنان هوی می کشیدند و لعنت می فرستادند و منتظر بودند که لحظهٔ اوج نمایش فرا برسد و بازیگر نقش حضرت وارد شود. کلفت توی پستو هم نمی خواست این صحنه را از دست بدهد یک چشمش به در بیرونی پستو بود و چشم دیگرش فروغ و بدرالزمان را می پایید. فروغ الزمان چارقد بدرالملوک را به سر کرد و از او خواست تا گردی دور چارقد را برایش میزان کند. کلفت هنوز نزدیک در بود اما یک گوشش در پستو بود. زنان توی حیاط کل کشیدند، نمایش به ورود حضرت رسیده بود. زیباترین لباس‌ها و جواهرات بر تن بازیگر نقش حضرت بود و همه زنان برای دیدنش چشمانشان می درخشید. کلفت کامل به سمت در چرخید تا بهتر ببیند و در همین لحظه بود که فروغ الزمان کاغذی را به دست بدرالملوک داد و او هم سریع آن را در جیبش گذاشت. فروغ الزمان تشکر کرد و هر سه برگشتند. نمایش هنوز ادامه داشت و ایمان آوردن قریشی‌ها فرا رسیده بود که یکصدا می خواندند:

السلام ای دختر شاه جهان / شافع ما
عاصیان و گمراهان
شد وجودت باعث احیای من / ورنه
بودی در سفر مأوای من
دوستانت شاد و خرم در نعیم / دشمنانت
را بدیدم در جحیم

فروغ الزمان با خیال راحت باقی تعزیه را تماشا کرد. وقتی تعزیه تمام شد، عشرت بیگم کمی از آب حوض زیر صحنهٔ نمایش را خواست و بعد از گرفتن آب و پاشیدن آن بر سر فرزندش. اندرونی صدیق الدوله سوار بر کالسکه‌ها شدند و برگشتند.

بدرالملوک در اولین فرصتی که بدست آورد، کاغذ را خواند. فقط دو بیت شعر و تاریخ چند روز با خطوطی که زیر دو کلمه خط کشیده شده بود.

ننگ آن خانه که مهمان ز سر خوان برود
جان نثارش کن و مگذار که مهمان برود
مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بنوش
ساقیا می ده به قول مستشار مؤتمن

سه‌شنبه بیست و دوم شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۹

موخره

برسانند و به سرزمینی ادای دین کنند که گام‌های لرزانش را برای پذیرفتن این «خواهران وطن» برمی‌داشت.

زنان پرده‌نشین، زنانی که بیشتر عمرشان در اندرونی می‌گذشت و زنانی که مجال اندکی برای تحصیل، فعالیت سیاسی و اجتماعی و خلق آثار هنری داشتند. زنانی که تا همین نیم قرن پیش درباره آن‌ها می‌نوشتند:

و حقیقت این است که زن ایرانی در گذشته، عملاً وجود خارجی نداشته است و اگر وجود خارجی داشته، وجودی مخفی، مرموز، عقب‌نگهداشته‌شده و مرد زده بوده است. سیادت تاریخی مرد، زن را تنها بعنوان یک انسان درجه، انسانی شیئی شده و از انسانیت افتاده، خواسته است، طوری که گوئی او حتی حاضر و ناظر بر جریانهای تاریخی هم نمی‌توانسته است باشد...^۱

اما بازخوانی دوباره منابع و توجه کردن به جنبه‌هایی از حیات که نگاه غالب مردانه از آن غفلت می‌ورزد، زن ایرانی را از گرد و غبار تاریخ بیرون می‌آورد و نشان می‌دهد که زن ایرانی در همان «دالان‌ها و پستو

آیا جا ندارد که بر عزت زن محجب ایرانی درود بفرستیم؟ زنی که همچنان اسیر سنت‌های دست و پا گیر است، زنی که هنوز بازیچه‌ی میل و هوس مردان است، زنی که از همه‌ی فرصت‌های تحصیل متناسب با آرمان‌های امروزی محروم است، زنی که هنوز پاییده می‌شود و تودهنی می‌خورد و رانده می‌شود. با این‌همه، از جام آزادی‌خواهی سیر می‌نوشد و سهم خود را به وطنش ادا می‌کند و با حسادت مادرانه، خادمانش را می‌پاید و حتی در لحظه ناگوار فاجعه خود را نمی‌بازد، لحظه‌ای که دل مردان از ترس فلج‌کننده‌ی زندان و شکنجه و گلوله و طنابی که گریبانگیر دلیرترین مردان وطن شده بود می‌لرزید.^۱

مورگان شوستر در بخشی از کتابی که اقامت پر فراز و نشیب در ایران را شرح می‌دهد، به تحسین و تشکر از زن ایرانی پرداخت؛ زنان بی‌نام و نشانی که بارها به او در انجام وظیفه مهم اما ناتمامش کمک کردند.^۲ زنان یاری‌رسانی که برای اعتلای وطن گاه سر جان خود و حتی فرزندانشان قمار می‌کردند تا سند یا خبری را به او

۱ مورگان شوستر، اختناق ایران، ص...

۲ همان، ص... و...

۳ رضا براهنی، تاریخ مذکر، ص ۲۸.

پسله‌ها» در پشت درهای بسته اندرونی، بخشی از تاریخ بوده است. دوگانه‌های اندرونی و بیرونی، خانه و شهر، خصوصی و عمومی را پشت سر می‌گذاشت و در

شهری مردم‌محور، می‌زیست و می‌جنگید تا فضاهایی را از آن خود کند و اصلاً بعید نیست که حتی «سیصد و نود و ششمین صیغه فلان امیر قاجار» هم قهرمان باشد؛ قهرمان‌هایی بی‌نشان. مگر در پرتوی تابش جنبش مشروطه، چندین انجمن غیبی نسوان و گروه‌های خفیه زنان تشکیل نشده بود؟ مگر صدها زن با طپانچه‌ای که زیر چادر بسته بودند، به مجلس دوم نرفتند تا به برقراری مجلس تأکید کنند؟^۴ حکایت دختران قوچان مگر مشروطه‌خواهی را سرعتی دوچندان نبخشید؟^۵

بی‌نامی، با سرنوشت زنان قاجاریه عجین شده بود؛ حتی در سرشماری‌ها هم مردان خانواده از گفتن نام زنان سرباز می‌زدند.^۶ اما چرا زنان خود به ثبت دوامشان بر جریده تاریخ به پا نخواستند؟ از ترس یا از بی‌سواد یا از هزاران کار و

مسئولیتی که ازدواج در نوجوانی، فرزندان زیاد و کار بی‌پایان خانگی و رقابت دائمی برای محبوب ماندن برایشان به بار آورده بود؟

علویه خانم کرمانی خاطرات پراکنده و نامنظمی دارد که سببش را مشغله زیاد می‌داند. در نسب‌شناسی بی‌بی‌خانم استرآبادی تردید وجود دارد. زینب‌پاشا انگار از عدم برخاسته بود. دخترانی که به جرم همکاری در قتل ناصرالدین‌شاه کشته شدند، گمنام مانده‌اند. انجمن غیبی نسوان که شوستر را از خطرات آگاه می‌کرد، همچنان مستور است.

با این همه هنوز خیال برایمان باقی است؛ اینکه زنان را در جوهی از زندگیشان تصور کنیم که رو به سوی فراموشی دارد. زنان را در اندرونی‌ها، در جمع‌های زنانه مسکوت مانده ببینیم و تصور کنیم که چه راه‌هایی را ممکن است پیموده باشند تا عملشان به جمله‌ای قدرشناسانه در خاطرات یک فرنگی بدل شده باشد و همواره به یاد جمله وولف درباره پایان زندگی خواهر

۴ پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۱۳۷. مورگان شوستر، اختناق ایران، ص...

۵ برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: افسانه نجم‌آبادی، حکایت دختران قوچان از یاد رفته‌های انقلاب مشروطیت، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.

۶ روزنامه ایران نو، سال ۱، شماره ۲۱۰ (۱۲ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸ / ۲۲ مه ۱۹۱۰). ص ۲.

منابع

- شوستر، مورگان. اختناق ایران، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر ماهی، ۱۳۸۶.
- برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ تعزیه «عروس قریش» یا «عروسی رفتن حضرت زهرا(ع)» که تعزیه و نمایشی زنانه و قاجاری بود نگاه کنید به: جمشید ملک‌پور، سیر تحول مضامین در شبیه‌خوانی، تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۶. ص ۱۱۶. و صادق عاشورپور، نمایش‌های ایرانی: تعزیه، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۹.
- مونس‌الدوله، خاطرات مونس‌الدوله ندیمهٔ حرمسرای ناصرالدین شاه، تهران: زرین، ۱۳۸۰. ص ۱۰۴-۱۰۷.
- براهنی، رضا. تاریخ مذكر - فرهنگ حاکم و فرهنگ محکوم. تهران: نشر اول، ۱۳۶۳.
- آبراهامیان، یرواند. ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی، ۱۳۷۷.
- وولف، ویرجینیا. اتاقی از آن خود. ترجمهٔ صفورا نوربخش. تهران: نیلوفر، ۱۳۸۸.

خیالی شکسپیر باشیم «چه کسی می‌تواند خشم و استیصال قلب شاعری را که در جسم زنی اسیر شده، اندازه بگیرد؟»^۷ و به جای «شاعر» بگذارید قهرمان، نویسنده، مورخ، هنرمند، نقاش، معمار، نابغه، شاه و یک زن.

۷ ویرجینیا وولف، اتاقی از آن خود، ص ۷۹.



سمرقند، آبان ۱۳۹۱

• یادگاری ها

شهر آشور شهر باغ غریب و آشناید
 فقر ندارد کجا که گدای را برساند
 همراهِ ما می‌شوند، چند قدم می‌آیند و همیشه
 همیشه دفتر ترک می‌کنند و دانند از کدام طرف باید
 بروند

پیریا رحیم‌زاد / آذر ۱۳۹۹

اسناد کربلایم
 دفتر امری عزیز

خدای کرب را شاکرم، سعادت آشنای و شاکردن انسان
 شریف و زود عهد چون شما را بر من ارزانی داشت
 پنج ماه لطف و محبت سی در سخنان و فراموش نگذاشت
 امید دارم عنوان بر بلند برقرار باشد و سایه‌بان مستدام

شاکرد و محبت شما

سید محمد / آذر ۱۳۹۹

خانم دلیر اهری عزیز

فرصت قدرانی از شما نفیست: اما واقعاً چه
می‌توان گفت که گویای قدرانی از شما باشد؟

قدر محبوبه‌ای که مرغ سحر داند و بسی
که نه هرگز در قی خواند معانی دانست

امید دارم ساینده‌مان مستدام باشد و مهربانی و سخاوتان چون

همیشه بر دام.

ارادتند

سینا سلطانی

آزما ۱۳۹۹

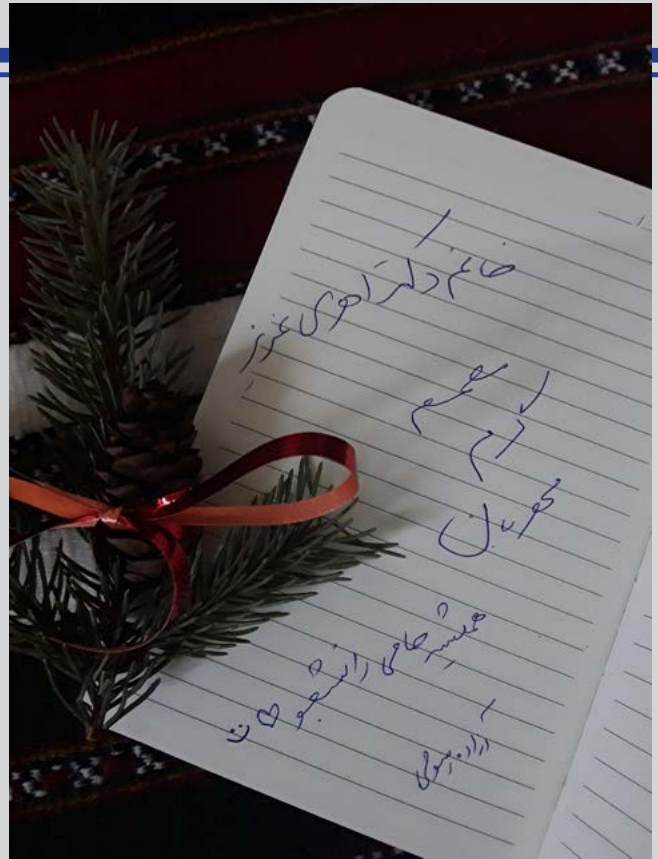
"هر"

عزیزم که چون در باستان
برای اسرار - تصویر، لاله و زنگ
سجاد کند و وجود ما نسین در آید

مجموعه معنی فتح ۹۹، ۸، ۲۲

استاد عزیزم، حاجم دلراهی
 کجبت دستورانه نما از یک طرف و دانش و عهد علمی مان از طرف دیگر
 شمار برای ما به استادی کرامت‌شده تبدیل کرد. بواسطه آن روزی ستا
 جسم و جان دارم. بدی بهجت پناه

برای استاد عزیز، حاجم دلمه انهم که به نفس و خبر روزی و استادی مصلح
 همیشه مرا یارانی بیت از سفر فروغ من اندازد که اسان مصلح نام
 آن است: من از صلاه در حاتم از نفس هوای مانده معلوم می‌کنم
 از طرف احسان مخانی
 ۱۳۹۹، ۹، ۲۱



استاد عزیز و محترم، دکتر اهری سلام.

قرار است کار محنتی انجام دهم و در چند سطر کوتاه از هنرهای بسیار شما
بنویسم. در باره کلام بند از آن ها بنویسم که هر کلامشان معلوم هنری
در ظاهر ظاهراً به حاشیای نمانده است.

زمانی که مستأصل می‌نماید از این است‌های بایان نامم، نوشته‌ها و دلاری‌ها و
راههای شما امید را هم می‌شد، تسخیر و تمدان و بدون حسرت داشت
همراهی و همکاری و همگی می‌کردید و هنوز هم بنده را از لطف‌های
بی پایان‌تان بی‌نهایت نمی‌توانم قدر دانم تا آن مهربانی‌های بی‌شماری
برای منی معلمی برای من فقط شغل نبوده و نیست، رفتار و کردار
است و کلماتی برای زندگی است.

استاد عزیز امیدوارم هر چه وقت غم صبحان خاطر دل‌تان شود و
سایه‌تان بر سر ما مستدام باشد.

سلامت و تندرست باشد

لرزه‌خوران - لیلیا قاسمی

۲۲ آذر ماه ۱۳۹۹ شمسی

خانم دکتر اهری عزیز

بهترین اوقات من در آمستردام و تجربه کردن هاست. از شما چگونه آمستردام و تجربه کردن
را آموختم. این که چگونه با روش علمی و نگاه دقیق و حرف به تجربه ناشناخته‌ها بپردازیم.
شما از بهترین معلم‌های من بوده‌اید. از شما بسیار یاد می‌گیرم و برای من سلامتی و بهروزی آرزو می‌کنم.

ایمان سبسی - آذرماه ۹۹

به نام خدا

استاد گرامی خانم دکتر اهری سلام
حرف‌های من نمی‌توانم شکر کافی از زحمات شما را در این چند خط به جا آورم، با این حال
آرزوی سلامتی برای شما را از خداوند خواهم. با حضور در کلاس شما و دیدن اسلایدهای
گروه مطالعات فرصتی پیش آمده تا بر آموخته‌های آن‌دم بیفزایم.
ان شاء الله بیروز با سید، رضانه امین.

اسماء عزیزم

سلام. امیدوارم حالمان خوب باشد.

ی دلم این جمله را بیلر و بیان های مختلفی از زنگردان دانسجویان شنیده اند که با طری درخنده
ساده نصیحت معنتم و ارزشمندی بوده و چه خوش لبان دیده اند که توسته اند از گنجه و وسیع دانس
و نوح نگاه دقیق به مسائل و مشاغل و اختلاف ها دانس و زیور و انان بیاموزند. زحمات بیاران در راه آموزش
و گسترش درزهای دانس و بعد مثال زنی و صلیک مان به کار علی با دقت مستور بیس از نزدیگه گمان
که می تابدندان بسیار عزیز و معتمد می دارد. من نیز مثل همه کسانی که افتخار کرده اند و دانس برادرانند
همیشه قدر دان این همه تلاش و زحمت و گذشتن هستم و خواهم بود:

اهاست ختنه ساری من تنها در این جنبه ها خلاصه می شود که اگر این بود نیز برای تمام عمر کافی بود.
در این سالها که از دوره دانسجویی ام می گذرد و با انطه مدت هاست از گره مطالعات دور بودم و
گذشته کارهای روزی در این زمانه گذارنده ام هر روز تخفیف نسبت بر سبب می شود. انکه حیل
سالها در شرایط مختلف و در این سیر سخت با سرفقت و دقت مثال زنی نسبت به کاری که این کارید
بر پا خفته اید و راه ما معلم و دستگیران در این راه بر پیچ و خم و دستگیر بوده اند

در این روزهای تاریک و سخت و تاریک نورمان که هر روز از گوشه های از این سوزین جنبی از رویانی
و ساجی و ناز شنیده می شود بقیه از همیشه به یادنا هستم. به احمیت و ارزش طوی که می گذرد، انکه
وجود انسان های چون ساجی و هر هر های ناب و گمانی هفتند و من چه خوش لبانم که در این دوران
سخت و محبار با یاد وجود سیر کربلت و عزیز استادان و بنظر طانی چون ساجی اید را در طعم زنده طعمی دارم
آنروز طرم ما همه تا آنروز انان بتوانیم در درستی و صداقت و انانیت و شرفیت حتی در سخت ترین
وضعها همچون ساجی ثابت قدم باشیم.

همیشه دعاگویمان هستیم بر سر بیان آن روزی سلامت و عافیت طرم.

۹۹۹،۲۲ انوار احمد

سپاس خزان
 برای این از شما ممنون
 برای سپهر گلها و همسایگان
 برای دانه پسته و صدفچه ها

از ۱۳۹۹
 زهرا صیبرا

دکتر اهری نازنین
 خدا محکم که این نتیجه بردا در سینه تا سینه لطف
 دستمال گم نظیر ها را شکر در همین من که از
 خانه عیب مانده ام را بیچشانده
 صادقانه بگویم ، دیدار با شاعر بار من دلم را گرم
 می کند و هنوز هم یاد آن دیدارها محبت در برای وجود
 سارا در دلم زنده می کند
 امیدوارم همیشه همان اندازه پر انرژی و پر امید باقی بماند

زهرا محمدی
 ۹۹، ۹، ۲۱

خانم دکتر اهری نزد سلام
امیر دارم حادق خوب باشد.

دشمن خرابان را دیدم. در خواب نغمه همسایگان بر لب
بیدارم با فریادند کرم خانم دکتر اهری در این شرایط هم
نشد بر لب تلد! (سرایت) : خواهر بود و شما در قصه بودید در
جایان راحت نبود!)

دل بر این است شده است را می‌دانم به نزدی فرصتی برای
دیگر به دست بیاید.

با پاس : خاطر من خوب است

صفا

شماره ۲۱ آفریماه ۱۳۹۹

راهروی سمت اداری دانشکده با پله‌های انتهایی آن زمین‌گردانی که لغو قرار
 ملاقاتم با استاد را از طریق خانم فراسانی اطلاع می‌دهم و استادی که همان شخصه
 شیخا با وجود کمردرد از همان پله‌ها پایین می‌کند تا علت را جویا بشود. این شیخه مائمه
 یک ساله‌ی نگار شد من در ذهن ثبت می‌شد تا یادگیری کند هنوز هم هفتصد
 استادی که خارج از مناسبات معمول استادش بودی، طلب پلاستیکشان از دست
 حده با ملاقاتشان بعد است. خانم زکریه الطهری فنیز چه خوب جا طای در ذهن و طلب
 من کاشفید. در صورت دار همیشه جان

- مائمه پلاستیک -

۹۹/۹/۲۲



این شعر را چندی پیش برای انکه دکتر احرری نظری به کارشان صنوی و معماری امضا کنند سرودم

چه مبارک است روزی که رسد به من پیامی	ز خدای ملک دانش به منی که دای خامی
چو که اطلب باره به ساجت از شهان در	به ساجتم طلب حمت ز عالمان کلامی
چو رسد به غلظت جمل همه نور علم و دانش	بشود خزان غفلت همه گلشن فنامی
بنوشته ام کتابی همه پر غلط ز غفلت	نظری کند ز دانش برسد به نیک نامی
ز غلط پر است اما نبریده ام امیدم	به صلاح در میانند عالمان بر عوامی
به کتاب من چه شان همه در سکوت مانده	نظری کند بر ایشان برسد بر مقامی
دگر انموش نادان که شه امیدواران	به عملتش می است داد و تو را نبود جامی

امیر محمد چنگیزی مهدی

جمعه بیستم مهرماه سال ۹۷

استاد عزیزم سلام
میتورم دقتتان هستم .
میتورم دست دارم بیبیمتان .
با آن لبخند همیشه آرامش بخش .
لبخندی اطمینان بخش که انگار می گفت:
« نگران نباش همه چیز درست می شود ما این هم می تورم » .
شما تدلیب زیبایی نزدیکیت و سفت کوشی همراه با مهربانی
و نزست هستید .
شما بر طلب و مهم من اثر گذاشتید .
برای همه چیز از شما متشکرم .
آرزوی کنم که همیشه ملکبان آرام و شاد و راهمان پایدار باشد .
دوستتان دارم ، صلی زیاد .

سائردگان

باسمعون بصیت (بریمتان)

و تقی به ستم رفته بودید، از زبانی که در به دانسته ستم زدم،
 خدیج در سینه لانا مغان، هم بر این صایه قوت قلب است؟
 حجت که با هم نیست این دو نیستید. او این گمان من کردم تا
 وقت درین من تمام. چشم به شما گرام است. چون صفا بارخ
 نشسته بود. نیست کرده به شما گرام است. رنگ کرده از خود شما جا
 می بود. درین صفت خدیج حجت که در دهر قدم به زور زمینان
 معتقد از تصور است به جای این دنیا. نیست به درکی
 نشسته بود، قوت قلب من هم. خانم زهره غمخیز، برای
 کسی در مسکن شما بود. سلامت سلامت حمد اطاق در مرد سلامت
 سلامت. سلامت باشد. زهره و خدیج
 ۱۳۶۹

خانم دکتر اهدری عزیز و دلمی
به جا آوردن حواستادی شما بر ایم بسین سنلین و چه بسیار
ناممکن است اما حرفتا در قلم همیشه پانیده است
و منت دار زحمات و الطاف بی دریغتا بنسبتم و تا خداوند
عمری ارزانی کند، خواهم بود.

سیم نور علی زاده

۹۹، ۹، ۲۲

خانم دکتر اهدری عزیزم
شما برای من مجموعه ای از یادها و قصه‌های
آنروز دارم در خود داشته باشم. بالنت
تمام مهربانی‌ها، از خود لذت‌های
نگه‌سنجی‌ها و تمام آنروزهای حقایق علمی
و غیر علمی از شما بسیار ممنونم.
به راستی آنچه خوبان همه دارند شما
کمیا دارید! خدی دوستان دارم!

مضنه بازبار

۱۳۹۹، ۹، ۲۲

عالم در آجوی عزیز

وقتی به شما فکر کنم چقدر حقیقت بی‌شمار از همه مردم در آنگه می‌رسد
اولی جزیره آلودن است. مردم آن آید خوشین باره کلنگ و ناخن عمارت
شور و شکر در باره عمارت را در این جزیره در. بیخ شما را سدا عمیق، دقیق،
حدیث. حدیث و مضبوط با هم که در تدریس با کسی تفاوت ندارد. همه آنها
در کلاس دانش و معانی از شما استاد جزیره آید بیخ سلامت.

از سوی دیگر چو بی‌مهرت، تو هم در طایف محبت آمیزی در شما در آید
از دیگران شنیدم که مردم غیر متوجه بود. جمع این مردم شما را در آید حاصل
دست داشتی مردم تبدیل کرده است. در وقت راستم بیخ از این
از محققان استفاده می‌کردم. امیدوارم همیشه از بهترین الطاف و محبت
خدا بخواه منم باشد.

دوستدار شما
۲۶
۹
۱۳۹۹
موسس علمی

نفرین را که می‌کنم در بیان استعدادی که داشته‌ام گفته‌ام کسی است که
مثل خانم اهون غزیر این قدر جدیت و دلسوزی را تمام داشته باشد.
بدین لو برایم همیشه الهام بخش بوده است.

یادم نمی‌آید هیچ وقت او را در حال شیطنت از اوضاع دیده باشم.
همواره در حال کار، علاقه‌مند به شنیدن دلسوزی در راه‌های
داشتم و با من دیده‌ام.

لانا در بی‌سابقه‌ترین روایت به بیان تغییر از قبل شده.

در جایی که خدمت را در کار تحقیق رساله‌ام به بن‌سخت رسیده بودیم
به دانستم، با دو سه نقد بگام دار. آنها را که در شرایط به بوده‌اند
فقط می‌دانتم چه بودم. واقع‌بین و پرشکوه‌شان را احسین می‌کنم
و همیشه قدرشان را می‌دانم.

برایشان سستی و دل‌خوشی فراخ و لب‌درخشانم فرصت یادداشت
از ایشان را دادم.

نارین مهدی
۹۹، ۹، ۲۲

به نیا خدا

خانم امیری عزیز،

۰۹/۲۲/۱۳۹۹
شکرگزارگی شما
دیگانه خدیجه

احتمالاً خوبتان می دانند که چقدر دوستتان داریم.
اما گفتن از محبتانی همتا همیشه برانگیزنده است.
شما در ذهن من جمع افشاد زیباید. اسکاری
حبری و سفت کرد که با دیدن اشک سالرانش بغض
می کند. پناه و بی پناهان و قمعان، که خود همواره بار
سختی ها را تنهایی بر دوش می کشد. مورخ مصماری و
شهرسازی که حجابی رقص از ذهنش بیرون زده است.
مهر و دلگرمی که شما بر من بخشیدید، تا ابد در
من زندگی خواهد کرد. (چقدر دوستتان داریم. نا

استاد امیری گرامی شمع راه، نمونه و الگو هستند. هرگاه راه را گم کردم، به آن
شک کردم، حسنه شدم و انسان های دیگر به زبان و عمل گفته اند که بی فراغید
باشید شدنی نیست، به الگوی خود نگاه می کنیم، به راهمان ادامه می دهیم و با خود
می گوئیم: می شود ...

با نهایت احترام

سمانه حسینی

آذرماه ۱۳۹۹

کارنامک زهرا اهری

۱. تحصیل

- دکتری شهرسازی، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران

۲. افتخارات و جوایز

- دریافت لوح کتاب شایسته تقدیر در نخستین دوره مسابقات «کتاب اثرگذار بر جریان فکری بازآفرینی شهری»، ۱۳۹۶.
- برنده لوح برتر جایزه «معماری و شهرسازی دکتر منوچهر مزینی» برای کتاب مکتب اصفهان: زبان طراحی شهری در شهرهای کهن (به اتفاق سیدمحسن حبیبی)، ۱۳۹۲
- برنده لوح تقدیر از چهاردهمین جشنواره کتاب‌های آموزشی رشد برای کتاب مکتب اصفهان: زبان طراحی شهری در شهرهای کهن (به اتفاق سیدمحسن حبیبی)، ۱۳۹۲
- برنده لوح تقدیر از دومین مراسم کتاب طراحی سال برای کتاب مکتب اصفهان: زبان طراحی شهری در شهرهای کهن (به اتفاق سیدمحسن حبیبی)، ۱۳۹۲
- برنده جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران، برای ترجمه کتاب مکان‌های عمومی، فضاهای شهری: ابعاد گوناگون طراحی شهری، ۱۳۸۹

۳. عضویت در مراکز علمی

- عضو کمیته اجرایی ایکوموس ایران، ۱۳۹۰-۱۳۹۸
- دبیر کمیته شهرها و روستاهای تاریخی، ایکوموس ایران ICHTAV، ۱۳۹۵-۱۳۹۸
- محقق مدعو کمیته هنر و معماری، فرهنگستان علوم، ۱۳۹۱ تاکنون.
- عضو کمیته فنی ۳ (کمیته تخصصی معماری، طراحی شهری و بافت‌های واجد ارزش) وزارت مسکن و شهرسازی، ۱۳۹۴ تاکنون
- عضو (همکار مدعو) در شاخه معماری و هنر فرهنگستان علوم

۴. حوزه‌های علاقه

- تاریخ شهر ایران زمین
- تاریخ معماری ایران زمین
- مباحث نظری تاریخ شهر و معماری
- مباحث نظری شهر و معماری

۵. سمت‌های علمی و فرهنگی

- دانشیار دانشگاه شهید بهشتی
- عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۳ تاکنون.
- سرپرست مرکز مستندنگاری و مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۴-۱۳۹۸
- عضو هیئت علمی وابسته دانشکده شهرسازی، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ۱۳۸۹-۱۳۹۱.
- استادیار دانشگاه هنر، ۱۳۸۱-۱۳۸۳.
- مدرس دانشگاه تهران - دانشکده هنرهای زیبا- گروه شهرسازی، ۱۳۷۸-۱۳۹۵.
- مدیر گروه شهرسازی دانشگاه هنر ۱۳۸۲-۱۳۸۳.
- مدیر پژوهشی دانشگاه هنر ۱۳۷۴-۱۳۷۷.
- مربی دانشگاه هنر، ۱۳۷۴-۱۳۸۱.
- مدیر طرح پژوهشی، سازمان ملی زمین و مسکن ۱۳۷۴-۱۳۷۶.
- محقق و مدیر طرح پژوهشی، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی ۱۳۷۲-۱۳۷۴
- محقق و مدیر طرح پژوهشی، مرکز مقابله با سوانح طبیعی ۱۳۷۰-۱۳۷۳.
- محقق و همکار طرح پژوهشی دانشکده محیط زیست دانشگاه تهران، ۱۳۶۹-۱۳۷۱.
- محقق و مدیر طرح پژوهشی، مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۶۵-۱۳۶۹.

۶. نوشته‌های منتشرشده

الف) مقاله (تألیف)

- «دروازه در شهرهای سده‌های نخست اسلامی ایران» (به اتفاق پریسا رحیم‌زاده)، در مطالعات معماری ایران، ش ۱۷ (بهار و تابستان ۱۳۹۹)، ص ۷۷-۹۶.
- «ارزیابی آسیب‌پذیری تأسیسات شهری در مقابل زلزله، نمونه مورد مطالعه: محله قدغون بروجرد» (به اتفاق علی حسینی، فرشیده امیدواری، علیرضا فلاحی، شریف مطوف)، در مخاطرات محیط طبیعی، سال هشتم، شماره ۲۱ (پاییز ۱۳۹۸)، ص ۱۸۹-۲۰۸.
- «ساخت اصفهان نو: روایت‌ها و صورت‌های زندگی» در مطالعات شهر ایرانی - اسلامی، بهار ۱۳۹۶، ۲۷-۳۸.
- «تاریخ کجا؟ فضای کی؟ تأملی در باب مفهوم حفاظت از بناها و بافت‌های تاریخی» در هفت شهر ۵۹-۶۰ پاییز و زمستان ۱۳۹۶، ۸-۱۵.
- «از ذهنیت عامه تا تظاهر کالدی: امامزاده سیداسماعیل، تهران قاجاری و رفع تعارضات اجتماعی» (به اتفاق زینب تمسکی)، در تحقیقات تاریخ اجتماعی، ش ۲ (پاییز و زمستان ۱۳۹۵)، ص ۱۴۰-۱۶۳.
- «تأملی بر مفهوم ساختار و چگونگی شناسایی آن در شهر ایرانی پیش از دوران مدرن»، در فرهنگ معماری و شهرسازی اسلامی، ش ۲ (بهار و تابستان ۱۳۹۵)، ص ۴۵-۶۸.
- «تدوین چارچوبی برای اندازه‌گیری تاب‌آوری یک محله شهری در برابر زلزله، نمونه موردی: محله هرزه‌ویل، منجیل، گیلان» (به اتفاق اکبر زرگر و فاتیما رازقی)، در صفه، دوره ۲۵، شماره ۲ (تابستان ۱۳۹۴)، ص ۸۹-۱۱۸.
- «شناسایی ساختار ثانویه شهر ایرانی در دوره قاجاریه»، در هنرهای زیبا-معماری و شهرسازی، دوره ۲۰، شماره ۲ (تابستان ۱۳۹۴)، ص ۲۳-۳۴.
- «شهر، جشن، خاطره: تأملی در نسبت فضاها و جشن‌های شهری در دوران صفویان و قاجاریان»، در هنرهای زیبا-معماری و شهرسازی، شماره ۴۷ (پاییز ۱۳۹۰)، ص ۵-۱۶.
- «از فرو ریختن باروها تا اندیشه شاهراه‌ها: پیشینه طرح‌های شهری و انگاره‌ها شهر تهران از ۱۳۰۹ تا ۱۳۴۵» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی و رشید امامی)، در صفه، دوره ۲۰، شماره ۱ و ۲ (بهار و تابستان ۱۳۸۹)، ص ۸۵-۱۰۲.
- «ژرف ساخت‌های طراحی شهری: مبانی شهرسازی مکتب اصفهان» در مجموعه مقالات گردهمایی مکتب اصفهان، تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۸.
- «لاله‌زار: عرصه تفرج، از باغ تا خیابان - شکل‌گیری خیابان به سبک اروپایی در دوره ناصرالدین‌شاه» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی)، در هنرهای زیبا-معماری و شهرسازی، شماره ۳۴ (تابستان ۱۳۸۷)، ص ۵-۱۶.
- «خیابان چهارباغ اصفهان، مفهومی نو از فضای شهری»، در گلستان هنر، شماره ۵ (پاییز ۱۳۸۵)، ص ۴۸-۵۹.
- «ژرف‌ساخت‌های طراحی شهر مبانی شهرسازی مکتب اصفهان». مجموعه مقالات معماری و شهرسازی گردهمایی مکتب اصفهان، ۱۳۸۵.
- «دو نهاد دینی: یک زبان، دو بیان (مقایسه معماری شهری مسجد و کلیسا در مکتب شهرسازی اصفهان»، در گلستان هنر، شماره ۲ (پاییز و زمستان ۱۳۸۴)، ص ۳۷-۴۳.
- «کاربرد روش چارلز موریس در مطالعه نشانه‌های معماری شهری» مجموعه مقالات سومین هم‌اندیشی نشانه‌شناسی هنر. ۱۳۸۴.

- «بررسی تطبیقی دگرگونی جمعیت خانوار، سکونت و شهرگرایی ایران، فرانسه، رومانی» (به اتفاق سید محسن حبیبی)، در هنرهای زیبا- معماری و شهرسازی، شماره ۱۹ (پاییز ۱۳۸۳)، ص ۵-۱۶.
- «معنا در معماری غرب: رویکردی پدیدارشناسانه در بررسی تاریخ معماری»، در خیال، شماره ۱۰ (تابستان ۱۳۸۳)، ص ۱۴۴ تا ۱۵۳.
- «مکتب اصفهان در شهرسازی»، در کتاب ماه هنر، ش ۵۷ و ۵۸ (خرداد و تیر ۱۳۸۲)، ص ۸۳.
- «مکتب شهرسازی اصفهان، اصول سازماندهی فضایی-مکانی عناصر و فضاهای شهری»، در هنرنامه، ش ۱۹ (تابستان ۱۳۸۲)، ص ۹۷-۱۲۱.
- «مکتب اصفهان در شهرسازی»، در کتاب ماه هنر، ش ۴۵ و ۴۶ (خرداد و تیر ۱۳۸۱)، ص ۱۱۷.
- «مکتب شهرسازی اصفهان: اصول ترکیب فضایی - مکانی عناصر و فضاهای شهری»، کنگره بین المللی هنرهای اسلامی و صنایع دستی، ۱۳۸۱.
- «عالم مثال و بیان فضایی آن در مکتب شهرسازی اصفهان»، در مجموعه مقالات دومین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، تهران: سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۸.
- «معماری شهری مسجد در مکتب اصفهان: دستور زبان و واژگان» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی)، در صفه، دوره ۸، شماره ۱ و ۲ (بهار و تابستان ۱۳۷۷)، ص ۲۲ تا ۳۷.
- «معماری شهری مسجد در مکتب اصفهان» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی) در مجموعه مقالات همایش معماری مسجد: گذشته، حال، آینده. اصفهان: دانشگاه هنر، ۱۳۷۶.
- «مسکن اجتماعی، الگوهای مناسب و مقذور» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی)، در مجموعه مقالات سومین سمینار سیاست‌های توسعه مسکن، تهران: وزارت مسکن و شهرسازی، مهر ۱۳۷۵.
- «کوی سیزده آبان، ارتقای سطح زندگی، ارتقای سطح سکونت»، در مجموعه مقالات سومین سمینار سیاست‌های توسعه مسکن، تهران: وزارت مسکن و شهرسازی، مهر ۱۳۷۵.
- «زبان طراحی شهری در شهرهای کهن - عناصر و قواعد ترکیب نماهای شهری اصفهان» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی)، در مجموعه مقالات کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، تهران: سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۴.
- «تحلیلی بر پژوهش‌های مسکن در ایران»، در مجموعه مقالات دومین سمینار سیاست‌های توسعه مسکن در ایران، تهران: وزارت مسکن و شهرسازی، ۱۳۷۴.
- «برخورد نظام‌گونه به مسئله کاهش خطر از طریق برنامه‌ریزی منطقه‌ای، تجربه منطقه گیلان و زنجان»، در مجموعه مقالات دومین کنفرانس بین المللی زلزله‌شناسی و مهندسی زلزله، تهران: ۱۳۷۴.
- «تجربیات سایر کشورها در زمینه تأمین مسکن اجتماعی - جنبه های قابل بررسی در شرایط ایران»، در مجموعه مقالات سمینار سیاست‌های توسعه مسکن، تهران: وزارت مسکن و شهرسازی، مهر ۱۳۷۳.

- «اسلام شهر- یک مجموعه زیستی حاشیه‌ای یا یک مجموعه شهری در حال تولد» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی)، در مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی مسائل توسعه شهری و شهرهای جدید، اصفهان: وزارت مسکن و شهرسازی، مهر ۱۳۷۲.
- «برنامه‌ریزی برای کاهش خطر زلزله در مقیاس منطقه‌ای - نمونه دره طارم»، در مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی پیشگیری خطر زلزله، تهران: مرکز مقابله با سوانح طبیعی، ۱۳۷۲.
- «مروری کوتاه بر تجربیات کشورهای دیگر در زمینه تأمین مسکن (قسمت آخر)»، در مسکن و محیط روستا، شماره ۵۳ (بهمن و اسفند ۱۳۷۲)، ص ۱۱-۸.
- «تجربیات کشورهای دیگر در زمینه تأمین مسکن (۳)»، در مسکن و محیط روستا، شماره ۵۲ (آذر و دی ۱۳۷۲)، ص ۱۱-۱۷.
- «مروری کوتاه بر تجربیات کشورهای دیگر در زمینه تأمین مسکن (۲)»، در مسکن و محیط روستا، شماره ۵۱ (مهر و آبان ۱۳۷۲)، ص ۱۸-۲۳.
- «حاشیه و مسکن در شهرک‌های حاشیه‌ای تهران»، در محیط‌شناسی، دوره ۱۶، شماره ۲۸ (شهریور و مهر ۱۳۶۹)، ص ۱۴-۲۳.
- «Analyzing the Spatial Patterns of Suburban Women's Everyday Life Case Study: Marlik Town in Tehran Metropolitan Area», in Iranian Cities. An emerging urban agenda at a time of drastic alterations: QU19#3. Quodlibet: 2020.
- "Negarestan square formation of an urban space for an invented tradition". In Reassessing Nineteenth-Century Art in Islamic Countries, 2017.
- «Community Resilience through Maintenance of Sense of Community Some Lessons from Disaster Affected Cities in Iran» (with F. Razaghi, S. Khaleghi). In U.S.-Iran Symposium on Resilient Cities, 2014.
- «The Role of Takyas in Urban Structure and Life of Tehran in Early Qajar Period», In Fifth biennial convention of the association for study of persianate societies, 2012.
- «Art: An Integrated Part of Built Environment: Case Study of Kashan Residential Quarters' Centers» (with Fatemeh Goldar). in the international of the arts in society, Vol.2010, 4.
- «A Systemic Approach to Spatio_ Locational Planning of Settlements to Mitigate Earthquake risk- A Case Study of Rostamabad» in 10th European Conference on Earthquake Engineering. 1995.

ب) مقاله (ترجمه)

- «بین‌القصرین، معبری میان دو قصر»، نزار الصیاد. در خیال، شماره ۲۳-۲۴ (پاییز، زمستان ۱۳۸۶).
- «روش‌های تاریخ‌نگاری هنر و سیر تحول آنها»، اریک فرنی. در خیال، شماره ۱۰ (تابستان ۱۳۸۳)، ص ۶۴-۸۹.
- «مشکلات برنامه‌ریزی در مسکن‌سازی دولتی بعد از جنگ جهانی دوم: بررسی مقایسه‌ای امریکا و اروپا»، دالی، جرال دپی، در مسکن و محیط روستا، شماره ۴۷ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲)، ص ۱۷-۲۲.

ج) جستار و مصاحبه و سخنرانی

- سخنرانی در نشست «آرای تهران پژوهی» به همت انجمن مفاخر معماری ایران. ۱۱ مهرماه ۱۳۹۷.
- سخنرانی: «حداقل سطح قابل سکونت در راهبرد عدالت محوری». دومین نشست معماری نامعماری، ارتقاء اسکان اقشار کم‌درآمد، ۱۶ آبان‌ماه ۱۳۹۶.
- سخنرانی: «ساختار ثانویه شهر ایرانی: مکان‌ها و خاطره جمعی». موسسه فرهنگی ایکوموس: گرامی‌داشت آیین‌های محرم، ۱۳ مهرماه ۱۳۹۵.
- سخنرانی: «رابطه فضاهای شهری و جشن‌ها» (بررسی مقاله «شهر، جشن، خاطره»). مؤسسه فرهنگی ایکوموس با همکاری مرکز هنرپژوهی نقش جهان: نشست تخصصی نوپافته‌های معماری دوره اسلامی، ۲۶ مرداد ماه ۱۳۹۰.
- سخنرانی: «طرح جامع تهران (۱۳۴۷) تحقق انگاره‌ها بعد از چهل سال» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی)، نشست علمی تخصصی کمیته مطالعات رهاپردی برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای بررسی طرح‌های جامع قدیم و جدید شهر تهران، ۱۳۸۷.
- سخنرانی: «شهر و جشن». همایش بزرگداشت صدمین سال تأسیس بلدیة در ایران، ۱۳۸۷.
- سخنرانی در مراسم رونمایی کتاب معنا در معماری غرب. فرهنگستان هنر، ۲۲ آبان‌ماه ۱۳۸۶.
- سخنرانی: «مبانی فرهنگی شکل‌گیری اصفهان به عنوان پایتخت صفویه». انجمن جامعه‌شناسی ایران، گروه جامعه‌شناسی شهر: پایتخت‌های ایران، اردیبهشت ۱۳۸۶.
- مقدمه بر کتاب: نجفی، مهنام. میدان توپخانه دارالخلافة ناصری: ذهنیت ایرانی و ره‌آورد دیگری. تهران: روزنه، ۱۳۹۲.
- جستار: «تعامل فرهنگ و معماری» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی)، در معماری و فرهنگ، ش ۴۸. تابستان ۱۳۹۱.
- «کشورهای صنعتی، مشکل مسکن، راه‌های پیموده»، در پیام امروز، ش ۳ (مهر و آبان ۱۳۷۳)، ص ۲۹-۳۰.
- «تجربه مسکن اجتماعی» در اطلاعات، ۱۶ مهر ۱۳۷۳، ص ۴.

د) کتاب (تألیف)

- میدان بهارستان: تجربه نوآوری در فضای شهری ایران (به اتفاق سیدمحسن حبیبی). تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۹۴.
- شرح جریان‌های فکری معماری و شهرسازی در ایران معاصر با تأکید بر دوره زمانی ۱۳۵۷-۱۳۸۳ (به اتفاق سیدمحسن حبیبی). تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۹.
- مکتب اصفهان در شهرسازی: دستور زبان طراحی، شالوده شهری. تهران: سازمان چاپ و انتشارات: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۵.
- مکتب اصفهان در شهرسازی، زبان طراحی شهری در شهرهای کهن (به اتفاق سیدمحسن حبیبی). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات؛ سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، معاونت معرفی و آموزش، اداره کل آموزش، انتشارات و تولیدات فرهنگی، ۱۳۸۴.
- تحلیل و برنامه‌ریزی فضایی - مکانی سکونتگاه‌ها برای کاهش خطر زلزله (به اتفاق حسین بحرینی). تهران: بنیاد مسکن انقلاب اسلامی (با همکاری

- برنامه عمران سازمان ملل متحد (UNDP) و مرکز اسکان بشر سازمان ملل (UNHCS)، ۱۳۸۲.
- مکتب اصفهان در شهرسازی (زبانشناسی عناصر و فضاهای شهری، واژگان و قواعد دستوری). مشاور: سید محسن حبیبی. تهران: دانشگاه هنر، معاونت پژوهشی، ۱۳۸۰.
 - تجارب کشورهای مختلف در تامین مسکن (به اتفاق شهلا امینی جدید). تهران: سازمان ملی زمین و مسکن: بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵.
 - الگوی ساخت مسکن در شهرهای خوزستان (به اتفاق سیدمحسن حبیبی و شهلا امینی جدید). تهران: مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، - ۱۳۷۱.
 - مسکن حداقل (به اتفاق سیدمحسن حبیبی). تهران: وزارت مسکن و شهرسازی، مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۶۷.

ه) کتاب (ترجمه)

- مکان‌های عمومی فضاهای شهری ابعاد گوناگون طراحی شهری. کارمونا، متیو و دیگران. (به اتفاق فریبا قرائی، مهشید شکوهی، اسماعیل صالحی). تهران: دانشگاه هنر
- اجزای معماری. کریر، راب. (با همکاری مسعود مفاخر). تهران: مرکز تحقیقات ساختمان و مرکز، ۱۳۷۶.
- پنجره در طراحی و نگهداری ساختمان. تهران: مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۷۱.
- سوانح، پیشگیری و امداد»، مجموعه مقالات. (به اتفاق فرزانه فرحزاد، و دیگران). تهران: مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۶۹.
- استفاده طولانی از مسکن موقت پیش ساخته در زلزله‌های ایتالیا. تهران: مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۶۹.
- گونه‌ها و استانداردهای طراحی شهری و مسکونی: مطالعه‌ای موردی در ایالت تاباسکو، مکزیک. آندرا، خورخه و آندره‌آ مارتین. تهران: مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۶۶.

و) گزارش‌های علمی

- «بررسی رساله‌های دکتری معماری در دانشگاه‌های برتر جهان از حیث نوع تحقیق» (به اتفاق هادی ندیمی و دیگران)، شاخه معماری و هنر، گروه علوم مهندسی، فرهنگستان علوم، ۱۳۹۸.
- «شناسایی پیوندها و مکان‌های سازنده ساختار اصلی شهر تهران در دوره اول قاجار»، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳.
- «تهران: بررسی تطبیقی توسعه شهری» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی)، دانشگاه تهران، دانشکده هنرهای زیبا، ۱۳۸۸.
- مدخل «شهر/شهرسازی» دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دائرة المعارف اسلامی. تهران، ۱۳۸۷.
- «تجربه نوآوری (مدرنیت) ایرانی در خلق عرصه عمومی و فضای شهری» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی). دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
- تهیه برنامه فوق لیسانس مطالعات معماری ایران (به اتفاق کامبیز حاجی‌قاسمی و دیگران). دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۴.

- « ابعاد کیفی مسکن » (به اتفاق سیدمحسن حبیبی). سازمان ملی زمین و مسکن، ۱۳۸۳.
- «شرح نحله‌های معماری و شهرسازی ایران در دوره معاصر، معماری و شهرسازی معاصر ایران ۱۲۷۰-۱۳۸۲.ش.» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی و دیگران). دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
- «بررسی تطبیقی دگرگونی جمعیت، خانوار، سکونت و شهرگرایی» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی). دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران. ۱۳۸۲.
- «بخش مسکن بانک اطلاعاتی ملی ایران، بنیاد ایران شناسی» (به اتفاق اکبر زرگر و دیگران)، ۱۳۷۸.
- «الگوی مصرف مسکن» (به اتفاق سید محسن حبیبی و دیگران)، سازمان ملی زمین و مسکن، ۱۳۷۶.
- «توسعه روستایی و جایگاه مسکن در آن» (به اتفاق شهلا امینی جدید)، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴.
- «بررسی تجربیات سایر کشورها در زمینه عمران روستایی» (به اتفاق شهلا امینی جدید)، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴.
- «دگرگونی روستاهای مجاور شهرهای بزرگ و نقش آنها در نظام اسکان کشور، مطالعه موردی اسلام شهر» (به اتفاق سید محسن حبیبی، ویکتوریا جمالی، سید حسین بحرینی)، دانشکده محیط زیست دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.

۷. تدریس

- دوره دکتری معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، از ۱۳۸۶ تا کنون
- دوره کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، از ۱۳۸۶ تا کنون
- دوره کارشناسی معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، از ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۷

دروس

- تاریخ شهر در ایران، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۹۴ تا کنون
- روش تحقیق در تاریخ معماری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۹۴ تا کنون
- کارگاه تدوین پایان نامه، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۹۴ تا کنون
- درس ویژه، دوره دکتری معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۸۶ تا کنون
- تدقیق پرسش های تحقیق و تعیین چارچوب نظری رساله، دوره دکتری معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۸۶ تا کنون
- شناسایی و نمایه کردن منابع حوزه پژوهش رساله، دوره دکتری معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۸۶ تا کنون
- آشنایی با معماری معاصر، کارشناسی معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۷
- تاریخ معماری معاصر، کارشناسی معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۷

- تحقیق و گزارش نویسی، کارشناسی معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۷
- آشنایی با مبانی باستان‌شناسی، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۹۴ تا کنون
- تاریخ تطبیقی معماری جهان اسلام، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۹۴ تا کنون
- کارگاه ۲ (بازسازی شهر)، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۹۴ تا کنون
- معماری معاصر، کارشناسی ارشد معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۹۴ تا کنون
- معماری و اندیشه، کارشناسی ارشد معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۹۴ تا کنون

۸. پایان نامه و رساله

الف. راهنمایی

- احمدی، فاطمه. تأثیر قانون بلدیه بر فضاهای شهری تهران، ۱۲۸۶-۱۳۰۹ ش. کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۹.
- حسنی، هیلدا. میدان کهنه اصفهان قاجاری: بررسی نسبت فعالیت‌ها، رویدادها و آیین‌ها با فضای شهری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۹.
- پوراحمد، مهسا. محله تابع محله سنگلج: شکل‌گیری منظری شهری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۹.
- حاجیان، نیوشا. شناخت مفهوم گذر در تهران نیمه دوم دوره قاجاریه، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۸.
- محمدی، زهره. تبیین نظم مجموعه بازار کرمان از دیدگاه مکتب موراتوری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۸.
- مصدق، زهرا. تغییر فضامندی خیابان لاله‌زار در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۸.
- جباری، علیرضا. میدان بزرگ قزوین معروف به سعادت: مکان، شکل‌گیری و کالبد از آغاز تا دوره شاه عباس اول، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۸.
- تاج بخش فرید، عاطفه. شناسایی ساختار اصلی همدان در دوره قاجاریه، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه

- شهید بهشتی، ۱۳۹۷.
- صادقی، زینب. نظام آب رسانی و ساختار شهر نیشابور از قرن هفتم تا سیزدهم هجری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۷.
- صالحی نجف‌آبادی، زهرا. شناخت ساختار شهر نجف‌آباد در دوره قاجاریان، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۷.
- صادقیان، مریم. بررسی ویژگی‌های آثار منسوب به معماران معماران شیرازی در دوره تیموریان، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۷.
- نقشبندی، کامیار. بازشناسی مسجد و مدرسه دارالاحسان سندج، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۷.
- بصیری، عادل. شناخت، معرفی و روایت کوی کارخانه قند فریمان، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۶.
- سمانه محسنی، داستان ساختن خانه‌ای در اصفهان قاجاری بررسی داستان‌نویسی چون روش تحقیق در تاریخ معماری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۵.
- عابری زاهد، صحرا. فضاهای شهری تهران ناصری از منظر پدیدارشناسی ادراک با تاکید بر وجود غیر بصری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۵.
- چنگیزی محمدی، امیر محمد. روند تغییرات شهری اصفهان در دوره صفویه از آغاز دوره شاه‌صفی تا پایان دوره شاه‌عباس دوم، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۵.
- حسنی، رقیه. «تصور فضایی» و جایگاه آن در تاریخ معماری در نزد زیکفریت گیدئون، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۵.
- میرزایی، زهرا، صحرا. تلقی از معماری در ایران در آینه نشریات معماری برهه اول دوره پهلوی دوم، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۵.
- فلاح نجم‌آبادی، شیوا. خوانش میدان‌های شهری یزد دوره قاجار از منظر روابط نیروهای اجتماعی-سیاسی نمونه موردی: میدان‌های شاه، خان، امیرچقماق، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۴.
- رازقی، فاتیما. ویژگی‌های سکونتگاه‌های شهری تاب آور در برابر زلزله (نمونه موردی: محله هرزویل منجیل، محله چهار کوچه بم). دکتری معماری، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۴.

- خدادادی، ریحانه. چارچوب طراحی شهری محله چشمه باقرخان اصفهان با تکیه بر احیای زیرساخت های سبز، کارشناسی ارشد طراحی شهری، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۴.
- منافی، اصغر. بازشناسی میدان توپخانه شیراز در دوره قاجاریان، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳.
- تمسکی، زینب. نقش امامزاده سید اسماعیل در شهر تهران دوره قاجاریه، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۲.
- سودیان تهرانی، عماد. تحلیل نقش تکیه ها و ماهیت آنها در طهران دوره ی قاجار، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۲.
- فتحی، سمیرا. محله دولت ناصری : فرهنگ سکونت و فضای شهری در محله دولت ناصری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۱.
- حسینی، علی. بررسی نقش بازسازی در کاهش آسیب پذیری کالبدی شهری: نمونه مورد مطالعه بروجرد، محله قدغون. کارشناسی ارشد بازسازی پس از سانحه، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۱.
- عابد، شورش. نقش قدرت در معماری ناصری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۱.
- جعفرپور، علیرضا. نمود مدرنیزاسیون در دوره پهلوی اول از منظر خیابان کریمخان زند شیراز، کارشناسی ارشد تاریخ معماری و مرمت ابنیه و بافتها، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۱.
- بهجت پناه، هدی. شهر تهران از منظر مراکز داد و ستد کتاب از ابتدای دوره قاجار تا ابتدای دوره پهلوی، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۱.
- اسماعیل زاده، داوود. خانه در جهان شیرازیان، جست و جوی نسبت بین خانه و فرهنگ سکونت در شیراز از دوره ی قاجار، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۰.
- اسلامی، مهدیه. قنات و شهر یزد: تحلیل نقش قنات وقف آباد در چرخه ی حیات و شکل شهری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۰.
- زهدی پور، ابوالفضل. قلعه خوی: دارالصفایی در کرانه شناخت عناصر و فضاهای اصلی شهر خوی از زمان ساخت قلعه تا انقلاب مشروطه، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۰.
- پارسا، سروناز. معماری و طبیعت از نگاه ایرانی (بررسی حضور عناصر طبیعت در معماری آیینی دوره ساسانی)، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۰.

- نظری، فاطمه. روایتی از شهر زنجان: جستجوی مهم‌ترین تحولات در ساختار اصلی شهر در دوران و پهلوی، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۰.
- نوعلی‌زاده، مریم. آهنگ یک قلعه: بازخوانی معماری قلعه مورچه خورت بر مبنای شیوه سکونت و زندگی ساکنان قدیم آن، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۹.
- رازقی، فاتیما. طراحی شهری ایمن در برابر زلزله: نمونه موردی: بازسازی یکی از محلات شهر منجیل، کارشناسی ارشد معماری، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۹.
- سیاسی، ایمان. حریم و محرومیت در خانه‌های محلات تاریخی اصفهان تحقیق در نظم و مراتب حریم در خانه‌های محله‌های جوواره و گلپهار اصفهان، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۹.
- فیروز، مرضیه. زندگی در باغ‌های سلطنتی ناصرالدین شاه در تهران، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۹.
- ناصری بروجنی، داوود. دولت خانه صفوی در اصفهان: بازنمایی دولت خانه صفوی بر اساس متون و اسناد دوره پایتختی اصفهان، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۸.
- نجفی، مهنام. تحلیل و بازشناسی میدان توپخانه تهران در دوره ناصری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۸.
- شهابت نژاد، علیرضا. شناخت خانه‌های قاجاری اصفهان و تحلیل روند تغییرات آنها، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۷.

ب. مشاوره

- خسروی، پریسا. مجموعه امامزاده اسماعیل اصفهان: مرور انتقادی پژوهش ماکسیم سیرو. کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۹.
- پناهنده، فائزه. روایت سرآغاز معماری تئاتر در ایران (بررسی مکان‌های اولیه تئاتر در تهران)، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۷.
- مشفقیان، زهرا. پرسش از شهر در متون سده هشتم، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۵.
- توکلی، نازآفرین. تعامل رویدادهای مشروطه و تحولات فضایی تهران، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه

- شهید بهشتی، ۱۳۹۵.
- بازیار، مرضیه، مرتضی. بازشناسی مجموعه شاه چراغ (ع) به مثابه فضای شهری در دوره قاجاریه، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۴.
- نخعی، حسین. بازشناسی روند شکل گیری و تحول مسجد جامع ورامین، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳.
- رحیم زاده، پریرسا. بررسی دروازه در شهرهای قرون اولیه اسلامی، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳.
- اصغریان جدی، مرتضی. بازشناسی معماری قلعه رودخان با تکیه بر طرح استقرار از منظر تدابیر پدافند غیر عامل، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳.
- جیت سازین، زهرا. شهر دیدار باز خوانی کاشان از منظر آیین زیارت، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۰.
- محمودیان، صفا. داستان مادی فدن: بررسی زندگی و معماری و شهر در کنار جوی در اصفهان دوره صفوی، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۰.
- فیاضی، محمود، مرتضی. بازسازی با استفاده از روش خانه سازی هسته ای پس از سوانح (نمونه مطالعاتی: روستاهای محدوده روستاهای توتکابن تا بره سر واقع در شهرستان رودبار - استان گیلان)، کارشناسی ارشد بازسازی پس از سوانح، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۹.



آسمانه: در تاریخ و تئوری معماری و هنر

<https://t.me/asmaaneh>

<http://asmaaneh.com/>